پیشوایان هدایت

۵

سید الشهداء

حضرت امام حسین(علیه السلام)

گروه مؤلفان
(سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی و عدی غریباوی)

مترجم: عباس جلالی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

به نام خداوند بخشاینده مهربان

سید الشهداء

حضرت امام حسین(علیه السلام)

● **پيشوايان هدايت ـ ٥، سيد الشهداء، حضرت امام حسين**(عليه السلام)
نويسنده: گروه مؤلفان (سيد منذرحكيم باهمكارى وسام بغدادى و عدى غريباوى)
مترجم: عباس جلالى
تهيه كننده: معاونت فرهنگى، اداره ترجمه
ساير همكاران: ويراستارى وبازنگرى: مصطفى اسكندرى;
نمونه خوانى و كنترل نهائى: مهدى گلفشان;
غلط گيرى و صفحه آرائى: قاسم بغـدادى;
طرح جلد: حسين صمدى
ناشر: مجمع جهانى اهل بيت(عليهم السلام)
نوبت و تاريخ چاپ: اول، ١٣٨٤ ش. / ١٤٢٦ ق. / ٢٠٠٥ م.
تعداد: ٥٠٠٠
چاپ: چاپخانه ليلا
نشانى الكترونيكى: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابك: ISBN: 964-529-015-5

پیش گفتار

در عصر كنونی، كه عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مكتبی كه بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود وبراندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یك باردیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مكتب اهل بیت(علیهم السلام)**معطوف** شد، دشمنان برای شكستن این قدرت فكری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حركت انقلابی و فرهنگی، به **ام القرای** این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفكری و همكاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعّال با شیعیان جهان و بكارگیری نیروی عظیم وكارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر كتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفكّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد. خدارا سپاس كه با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمّی برداشته شده و امیداست در آینده، این حركت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر وبالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مكتبی **و مكتب عرفانی و اسلام ولایی** بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم كه عرضه درست و كارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حركت و معنویت را در معرض دید جهانیان قراردهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودكامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حكومت جهانی امام عصر(علیه السلام)بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفّان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچك، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم)و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خِرَد و اندیشه بخشید; با خِرَد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خِرَد را حجّتِ بر بندگانِ خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش برآنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخورِ وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ ا لْهُدَى);[1]

بگو: هدایتِ واقعی همان هدایتِ خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَى صِرَا ط مُّسْتَقِيم)[2]**;**

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);[3]

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(ومن يعتصم بالله فقد هُدي إلى صراط مستقيم);[4]

هر کس به خدا تمسك جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قل الله يهدى للحق أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتّبع أمّن لا يهدّي الاّ أن يُهدى فما لكم كيف تحكمون);[5]

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یاآن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

(ويرى الذين أوتوا العلم الذى أنزل اليك من ربّك هو الحق و يهدى إلى صراط العزيز الحميد);[6]

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(ومن أضلُّ ممّن اتّبع هواهُ بغير هدىً مِن الله);[7]

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

---

۱. انعام/ ۷۱.
۲. بقره/ ۲۱۳.
۳. احزاب/ ٤.
٤. آل عمران/ ۱۰۱.
٥. یونس/ ۳٥.
٦. سبأ/ ٦.
۷. قصص/ ٥۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منّت گذارد ونعمتِ شناختِ راه کمال رابه وی ارزانی داشت; از این رو، می فرماید:

(وما خلقتُ الجنّ والإنس إلا ليعبدون);[۸]

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم وشهوت مجهز نمود تا توانِ حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن ـ که همواره همراه انسان هاست ـ ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامتِ بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، وهمه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایتِ الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران ،از آغازِ بردمیدنِ تاریخ و در گذرِ زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی ـ که تأییدگر عقل است ـ نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره ـ قبل و بعد و همراه ـ با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد);[۹]

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

---

۸. ذاریات/ ٥٦.
۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیّتِ هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّتِ آن ها بدین شرح است :

۱ . وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حیث یجعل رسالتَه);[۱۰]

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و **(الله یَجتبی مِن رُسلهِ مَن یشاء)**;[۱۱]

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

۲ . رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهدافِ رسالت و مصونیّت از اشتباه است :

(کان الناس أمةً واحدةً فَبَعَثَ الله النبیّین مبشّرین ومنذرین وأنزل معهم الکتاب بالحق لیَحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه);[۱۲]

مردم در آغاز، یك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳ . امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیّتِ مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

(یزکّیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمة);[۱۳]

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمالِ در خورآدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لقد کان لکم فی رسول الله أسوةٌ حسنةٌ);[۱٤]

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

---

۱۰. انعام/ ۱۲٤.
۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.
۱۲. بقره/ ۲۱۳.
۱۳. جمعه/ ۲.
۱٤. احزاب/ ۲۱.

٤ . رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

٥ . در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیّاتِ طبقاتِ مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری هاافکندند و از هیچ کوششی نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالتِ آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم)تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

١. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام وبقاست.

٢. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

٣. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

٤. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

٥. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسّم کاملِ آن بود .

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد;

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید; رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)برجسته ترین، به شمار آیند.

ازاین رو، خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخورِ این کار آماده سازد، و به نامِ مبارك آنان تصریح کند و رشته امورِ هدایتِ مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إنی تارك فیكم الثقلین ما إن تمسكتم بهما لن تضلّوا، كتاب الله وعترتی وإنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسّك و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد ; حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توانِ این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم(علیهم السلام)بی آن که از مسیر سنّت هستی که بر روش رهبری و امّت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)وانقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند .

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوبِ انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّتِ شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. ازاین رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی سرور آزادگان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام)،پنجمین اختر سپهر عصمت و اُسوه هدایت و نور و سومین پیشوای دین پس از نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می پردازد که با خون پاك خود و خاندان و یاران باوفایش، درختِ تناور اسلام را آبیاری و آن را از پژمردگی و سقوط، مصونیّت بخشید، بزرگ مردی که مصداق سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود آن جا که فرمود: حسین، مشعل فروزانِ هدایت و کشتی نجات امّت جدش از توفان های ستم و بیدادِ سرکشان و ستم پیشگان است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقّق ارجمند حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت، **«فإنّه حسبُنا و نعمَ النصیر».**

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اوّل

بخش نخست
سالار شهیدان در یك نگاه

بخش دوم
نمایی از شخصیت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام حسین (علیه السلام)

بخش نخست
سالار شهيدان در يك نگاه

امام ابوعبدالله حسين بن على بن ابى طالب(عليهما السلام) سالار شهداى كربلا، به اتفاق ناقلان حديث، سوّمين پيشواى اهل بيت عصمت و طهارت پس از رسول اكرم (صلى الله عليه وآله)و سرور جوانان اهل بهشت و يكى از دو اختر تابناك سپهر امامت است كه دودمان نبىّ اكرم (صلى الله عليه وآله)از آن ها پديد آمد. اين امام والاتبار زمره چهار نور مقدّسى است كه رسول خدا (صلى الله عليه وآله)به اتّفاق آنان با مسيحيان نجران مباهله انجام داد و در زمره اصحاب كساء است كه خداوند، پليدى را از آنان دور و آن ها را پيراسته ساخته است. وى از جمله نزديكان نبىّ اكرم (صلى الله عليه وآله) به شمار مى آيد كه خداوند، مردم را به دوستى و محبّت آنان فرمان داده و يكى از دو امانت گرانسنگى است كه هر كس به آنان تمسّك جويد، اهل نجات و رهايى و آن كه از فرمان آن ها سرپيچى كند، به گمراهى و انحراف كشيده خواهد شد.

امام حسين (عليه السلام) همراه با برادر ارجمندش امام مجتبى (عليه السلام) در دامان پاك و مطهّر و مبارك پدر و مادر و جدّ بزرگوارش نشو و نما كرد و از سرچشمه زلال مكتب نبى اكرم(صلى الله عليه وآله) و فضايل بلند اخلاقى و باران مهر و محبّتش تغذيه و از عشق و علاقه و توجه فراوانش بهره مند گرديده به گونه اى كه ادب و هدايت و شكوه و جلال و شجاعتش را برايش به ميراث نهاد. اين ويژگى ها به وى شايستگى چنان رهبرى با عظمتى بخشيد كه پس از پدرش اميرمؤمنان و برادرش امام مجتبى (عليه السلام)انتظار آن مى رفت و جد بزرگوارش بارها از اين موضوع به صراحت سخن گفته بود. آن جا كه فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا، اللّهمّ انّي اُحبّهما فأحبّ مَن يحبّهما»;

حسن و حسين دست به قيام بزنند يا نزنند، امام و پيشوا هستند. خدايا! من آن دو را دوست دارم و تو نيز دوستدارشان را دوست بدار.

در وجود مبارك اين امام والاتبار دو نهر فضيلتِ نبوّت و امامت به يكديگر پيوسته و مجد و عظمت و بزرگوارى در او گرد آمده بود. مسلمانان، پاكى، صفا و صميميّت،

وارستگی، کرم و بخششی را که در پدر و مادر و جدّ بزرگوارش سراغ داشتند، در او یافتند. شخصیت امام حسین (علیه السلام) یادآور همه آن بزرگواران بود; به همین دلیل به او عشق و محبّت ورزیده و ارج می نهادند، آن بزرگوار در کنار امور یاد شده در مشکلات زندگی و امور دینی مردم پس از پدر و برادر ارجمندش تنها مرجع حلّ مشکلات آنان به شمار می آمد به ویژه پس از آن که مسلمانان در نتیجه تسلّط حکومت جاهل امویان به زندگی مشقّت باری دچار گردیدند. این وضعیّت آنان را در چنان بن بست جدیدی قرار داد که پیش از آن نظیرش را ندیده بودند و امام حسین (علیه السلام) تنها شخصیت اسلامی الهی بود که توانست امّت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را به خصوص و بشر را عموماً از چنگال پلید این جاهلیت جدید برهاند.

حسین بن علی (علیه السلام) نیز مانند پدر بزرگوار و برادر ارجمندش امام مجتبی(علیه السلام)در تمام مراحل زندگی و سیره عملی خود نمونه کامل انسان الهی و در صبر و بردباری بر آزار و اذیّت در راه خدا و گذشت و کرم و بخشش و مهربانی و شجاعت و ذلّت ناپذیری و عرفان و عبادت و بندگی و بیم از خدا و فروتنی در برابر حق و خروشیدن بر باطل، نمونه زنده اخلاق والای نَبَوی و سَمبُل برجسته دلاوری و جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و بارزترین الگوی ایثار و از خودگذشتگی در جهت زنده کردن ارزش های پر ارج آیین مقدس جدش سرور پیامبران به شمار می آید، تا آنجا که جدّ بزرگوارش درباره او فرمود: **«حسین منّي و أنا من حسین»;** حسین از من است و من از حسین.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با این سخن از رتبه و جایگاه این شخصیت بزرگ، با رساترین تعبیر یاد کرد.

حسین بن علی (علیه السلام) پس از جدّ بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تحت مراقبت مادر گرانقدرش، صدیقه طاهره فاطمه زهرا(علیها السلام)، بانوی بانوان جهان و حمایت پدر بزرگوارش، علی مرتضی سلام الله علیه سرور اوصیاء و پیشوای مسلمانان، قرار گرفت; پیشوایی که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شاهد رنج و اندوه و انحراف رهبری مسلمانان بود و پیامدهای ناگوار رنج و مصیبت و کشاکش و ستیز با عناصری که این پیشوایی بزرگ را در کمال خودستایی و بی دلیل و برهان به یغما بردند، پدر و مادر بزرگوارش را احاطه کرده بود و... امام حسین(علیه السلام) در کنار برادرش حسن و پدر ارجمندش امیرمؤمنان(علیهما السلام) و مادر گرامی اش فاطمه، شاهد این رنج و اندوه بوده و تلخی و مرارت های آن را فرو خورد. هرچند دوران

کودکی اش را سپری می کرد ولی به خوبی از عمق ماجراهای دردناك و شدّت مصیبت آگاه بود.

امام حسین (علیه السلام) در دوران خلافت عمر بالندگی یافت و در کنار پدر و برادرش به ظاهر، از سیاست و پذیرش مسئولیت خلافت، خودداری نمود و به تهذیب و تربیت مردم روآورد و احکام دینشان را در مسیر صحیح رسالت که در سیر و سلوك پدر ارجمندش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و موضع گیری های اصولی و ارزشمند آن حضرت تجسم داشت، بدانان می آموخت.

امام حسین (علیه السلام) در دوران خلافت عثمان که در عنفوان جوانی به سر می برد در کنار پدر قرار داشت و خالصانه برای اسلام کار می کرد و همگام با پدر در جهت پایان دادن به فساد و تباهی که در سایه شوم حکومت عثمان و حاشیه نشینانش، به پیکر امّت و دولت راه یافته بود، تشریك مساعی داشت و طی این برهه هیچ گاه از مواضع پدر ارجمندش پا فراتر ننهاد، بلکه در مسیر همان رهبری قانونی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)آن را به پدر بزرگوارش علی مرتضی سپرده بود چونان سربازی مخلص و فداکار بود.

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در عصر حکومت علوی در کلیه موضع گیری ها و جنگ و نبردهای پدر بزرگوارش علی (علیه السلام)در کنار آن حضرت قرار داشت و در نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، لحظه ای ضعف و سستی به خود راه نداد; با این که پدر ارجمندش به جهت بیم از قطع دودمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به واسطه شهادت او و برادرش حسن، به حیات و زندگی آن ها سخت علاقه مند بود.

این دو بزرگوار تا آخرین لحظه در کنار پدر بزرگوارشان قرار داشتند و رنج و محنتی را که پدر از مردم عراق می دید، آن دو نیز متحمل می شدند. سرانجام امیرمؤمنان(علیه السلام) در یکی از خانه های خدا فرشته شهادت را در آغوش کشید و در محراب عبادت خویش در مسجد کوفه و در مقدسترین لحظات زندگی اش یعنی لحظه نیایش و عبادت و توجّه به پروردگار کعبه به فیض شهادت نائل و در خون مبارك خویش غوطهور گشت و بر لبان مبارکش جمله «**فزتُ و ربّ الکعبه**» نقش بست.

امام حسین (علیه السلام) پس از پدر بزرگوار خویش در کنار برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) قرار گرفت و در جهت به خلافت رسیدن امام حسن (علیه السلام) همانند

توده مسلمانان مهاجر و انصار و تابعین، در کوفه با برادر بیعت نمودو با این که معاویه برای از چشم انداختن امام مجتبی (علیه السلام)و پراکنده ساختن طرفداران وی و پایان دادن به حکومت قانونی او تمام عوامل فریبنده خود را به کار گرفته بود، هیچ گاه از مواضع برادرش حسن(علیه السلام) که هر یك از جدّ بزرگوار و پدر ارجمندش به امامت وی تصریح کرده بودند، پا فراتر ننهاد .

حسین بن علی (علیه السلام) از مواضع برادر و نتایجی که بر آن ها مترتب بود، کاملاً آگاه بود زیرا شرایط دشواری که مسلمانان را در آن برهه به ویژه پس از شهادت امام علی (علیه السلام) فراگرفته بود به خوبی احساس می کرد، چرا که سیاسی بازی ها و شعارهای عوام فریبانه معاویه بسیاری از ساده اندیشانی که پایگاه بزرگ مردمی را در جامعه کوفه و مرکز خلافت اسلامی تشکیل می دادند، تحت تأثیر قرار داده بود. به همین دلیل پس از تبلیغات گمراه کننده معاویه و حاشیه نشینان و کارگزارانش در صفوف سپاه طرفدار امام علی (علیه السلام)، این افراد در حقّانیت خط امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)دچار شك و تردید شده و دیگران را نیز به تردید انداختند و امام حسن مجتبی (علیه السلام)با تمام تدبیر سیاسی و شجاعت ادبی، متانت و وقار منطقی خویش، قادر بر قانع ساختن این پایگاه مردمی نشد و نتوانست آنان را بر غیر واقعی بودن شعارهای بنی امیّه آگاه سازد تا تسلیم شعارهای صلح و آشتی که معاویه در جهت دست یابی به خلافت آن هم با کمترین هزینه ممکن سر داده است، نشوند و همین امر سبب شد امام حسن (علیه السلام)پس از اجرای کلیه طرح های سیاسی ممکن و پیمودن تمام راه های خردورزانه ای که یك رهبر با تدبیر در آن شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی و روانی که امام و پیروانش در آن می زیستند، سزاوار بود بپیماید; ناگزیر شد از موضع قدرت اقدام به صلح نماید، از این رو، خلافت را وانهاد; ولی با این همه هیچ گاه مشروعیت حاکمیّت معاویه را تایید ننمود. افزون بر آن، امام (علیه السلام)شروطی منطقی وضع کرد تا واقعیت معاویه و حکومت اموی را در کوتاه مدت و دراز مدت فاش سازد.

بدین ترتیب، امام حسن (علیه السلام) پس از گزینش این راه دشوار، به موفقیّت دست یافت و گذشته از تحمّل آزار و اذیّت دشمنان، از نزدیکترین یاران خویش نیز سخنان ناروا و زخم زبان شنید تا سرانجام توانست از چهره حقیقی حکومت جاهلی بنی امیّه که در پوشش اسلام و با سردادن شعار صلح و آشتی با نام اسلام و منتسب ساختن خود به قریش قبیله رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پی ریشه کن ساختن این آیین الهی بود،

پرده بردارد. معاویه با نقشه ماهرانه ای که کشید، کاری کرد که مسلمانان فراموش کنند خاندان ابوسفیان که بر اریکه حکومت اسلامی تکیه زده و با نام رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و جانشینی آن بزرگوار بر مسلمانان حکمرانی می کنند، همان کسانی اند که تا دیروز با آیین اسلام در ستیز بودند.

امام مجتبی (علیه السلام) - با امضای قرارداد صلح - زمینه لازم را برای شورش بر ضد حکومت جاهلی اموی که یك بار دیگر با ظاهری اسلامی پدیدار گشته بود، فراهم ساخت و زمانی این ماجرا اتفاق افتاد که معاویه به هیچ یك از شروطی که امام حسن (علیه السلام) بر او قید کرده بود; از جمله عدم تعیین فردی برای خلافت پس از خود و عدم تعرّض به پیروان امام علی و خودداری از ناروا گفتن به امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) وفا نکرد.

معاویه نتوانست در برابر شروط یاد شده خویشتن داری نشان دهد، نَفْسَش وی را به وسوسه واداشت که زهر کشنده ای را به امام حسن (علیه السلام)بخوراند تا بدین وسیله بتواند خلافت را به فرزند فاسقش یزید، به میراث نهد... ولی از نتایج عدم پذیرش شروط و این توطئه پلید آگاهی نداشت.

در واقع مسلمانان پس از گذشت دو دهه از سلطه بنی امیّه به درنده خویی و جاهلیّت این حکومت یقین حاصل کردند و مشاهده این اوضاع، پایگاه های مردمی شیعیان را برای ورود به عرصه های کارزاری جدید بر ضد نظام حاکم، مهیّا ساخت و بدین سان شرایط مناسب شوریدن بر حکومت فراهم شد و با مُردن معاویه و بر سر کار آمدن یزیدِ فاسق باده نوش که احکام دین را گستاخانه به تمسخر می گرفت و بر بیعت گرفتن از بزرگان صحابه و عموم تابعان و افراد ظلم ستیزی نظیر ابوعبدالله الحسین (علیه السلام)سرور ذلت ناپذیر و پیشوای مسلمانان، پافشاری نشان می داد، شروط لازم برای آن حرکت کامل گردید.

معاویة بن ابی سفیان نزدیك به بیست سال، با پیروی از سیاست گرسنه نگاه داشتن مردم، تهدید و حیله و نیرنگ، بر مسند خلافت تکیه زد. همین امر سبب شد از سویی حقیقت وی برای امّت آشکار شود و از سوی دیگر، مردمی که به بیماری وجدان و از دست دادن عزم و اراده، مبتلا بودند حیاتی نو بیابند. بدین ترتیب، امت از خواب غفلت خویش بیدار و شك و تردید آن ها نسبت به حقانیّت خط اهل بیت (علیهم السلام)برطرف شد ولی از توانِ مقاومت در برابر ستم و ستم پیشگان برخوردار نبودند و به گفته فرزدق در

دیدارش با امام حسین (علیه السلام)که به دعوت کوفیان رهسپار عراق بود. دل های مردم کوفه با شما ولی شمشیرهایشان بر ضد شماست.

از این رو، موقعیّت دینی ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) ایجاب می کرد با فراهم آمدن کلیه شرایط لازم، در برابر امویان جاهلی، دست به قیام بزند با این که در دوران امام حسن مجتبی (علیه السلام) که مسلمانان دستخوش بیماری شك و تردید قرارگرفته و از آن رنج می بردند، چنین قیام و نهضتی به حالشان سودی نمی بخشید; در واقع آن گاه که مردم عراق به حسین بن علی (علیه السلام) نامه نگاری کرده و از او خواستند به سوی آنان رهسپار گردد، حجّت بر آن حضرت تمام شد; زیرا کسانی که به آن بزرگوار نامه نوشته بودند، با بیرون راندن فرماندار بنی امیّه از کوفه، از فرمان امویان سربرتافته بودند که این خود یکی از مظاهر بازگشت آگاهی به توده پیروان اهل بیت(علیهم السلام) تلقی می شد.

به همین دلیل، امام حسین (علیه السلام) با دادن پاسخ مثبت به خواسته آن ها و با این که از عدم استقامت و پایداری و ضعفِ اراده آنان در برابر فریبکاری ها و ستم و تهدید حاکمان، آگاهی داشت، به سوی آن ها حرکت کرد زیرا حضرت ناگزیر می بایست بیماری جدیدی را که به تباه شدن تعالیم و دستورات دینی می انجامید و فرصت می داد تا خلافت به پادشاهی و سلطنت تبدیل گردد و به خلافتی نظیر حکومت یزید و دیگر جاهلیت اندیشانی که برای ضربه زدن به دین و نابودی آن خود را در پوشش دین جا زده بودند، مشروعیّت می بخشید، از ریشه و بُن برکَنَد.

با فراهم آمدن تمام شروط لازم برای قیام ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) در جهت موفقیّت و دست یابی به اهداف چنین قیامی[(١٥)]، آن بزرگوار در آن شرایط تاریخی در زمینه خلق حماسه جاودانش آنچه از توان و امکانات، تدارك دیده و مهیّا نموده بود به کار گرفت و وجدان امّت را تکان داد و دیگر بار آنان را برای پیمودن طریق رسالتشان بازگرداند و شخصیت اعتقادی و دینی آنان را از نو بر انگیخت و مشروعیت را از حکومت ستم پیشگان بر گرفت.

تمام نقاب های فریبکارانه ای که دشمن خود را در آن ها نهان ساخته بود، پاره کرد و موقعیت دینی را طی نسل ها برای مسلمانان آشکار ساخت و ستمگران از مخدوش ساختن تعالیم نهضت و قیامش درماندند، چنان که نتوانستند در برابر موج انقلابی که

---

١٥. برای آشنایی بیشتر با شروط پنجگانه ضروری و ضامن موفقیت و پیروزی امام حسین(علیه السلام) به کتاب ثورة الحسین ـ نظریة ـ الموقف ـ النتایج از شهید سیّد محمّد باقر حکیم چاپ اول، نشر مؤسسه امام حسین (علیه السلام) ٦٢ـ٩٢ و مجله (الفکر الاسلامی) شماره ١٧ مقاله شهید سیّد محمد باقر صدر پیرامون انقلاب حسینی با عنوان (التخطیط الحسینی لتغییر اخلاقیه الهزیمة) مراجعه شود.

طی روزگاران ایجاد نمود و به حکومت ننگین بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنان پایان داد، از خود پایداری نشان دهند، به همین دلیل قیام ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) منبع نورافشانی همه ملل تلقی می شد چنان که ارزش های دینی که توسط امام (علیه السلام) مطرح و بر آن پافشاری و تأکید داشت، عوامل معیار ارزیابی تمام حکومت ها و نظام های سیاسی حاکم به شمار می آمد . سلام و درود بر آن بزرگوار آن زمان که دیده به جهان گشود و آن گاه که فرشته شهادت را در آغوش کشید و آن هنگام که زنده برانگیخته می شود.

بخش دوّم

نمایی از شخصیت امام حسین (علیه السلام)

۱. جایگاه امام حسین (علیه السلام) در قرآن

مسلمانان. در بیان هیچ موضوعی مانند فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و مقام برجسته علمی و معنوی آنان و برخورداری آن ها از مجموعه کمالاتی که خدا اراده فرموده بشریّت بدان ها آراسته گردد، تا این پایه همسو و هماهنگ نبوده اند. این یکدلی و اتفاق نظر، به بخشی از اصول و مبانی از جمله بیان صریح قرآن در مورد جایگاه ویژه اهل بیت (علیهم السلام) برمی گردد.

قرآن کریم، به صراحت اهل بیت را از هر گونه پلیدی پیراسته دانسته و آنان را همان نزدیکان نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) معرفی کرده که دوستی و محبتشان پاداش رسالتی است که خدای متعال به بشریت ارزانی داشته است. آنان نیك خصالانی اند که خالصانه از خدا فرمان بردند و از عذابش هراسیدند و به ترس و بیم خدا در دل، آراسته گشتند و خداوند نیز بهشت جاودان و رهایی از عذاب خویش را برایشان ضمانت فرمود.

امام حسین (علیه السلام) بی تردید از اهل بیتی به شمار می آید که از پلیدی پیراسته اند. آن بزرگوار به صریح آیه مباهله که در ماجرای مباهله رسول خدا(صلی الله علیه وآله)با مسیحیان نجران نازل گردید، فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تلقی می شود و قرآن کریم یاد این حادثه تاریخی را با پیام های ژرفی که در آن وجود داشت، جاودانه ساخت و فرمود:

(فمَن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين)[١٦]؛

هر گاه پس از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز برخیزند به آن ها بگو: بیایید هر یك از ما و شما فرزندان و زنان و خودمان را فراخوانده و سپس یکدیگر را نفرین نموده و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

---

۱۶. سوره آل عمران/ ٦۱.

ناقلان حدیث به طرق گوناگون روایت کرده اند که این آیه شریف در شأن اهل بیت(علیهم السلام) یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل گشته و منظور از کلمه «أبناء» در این آیه بی تردید وجود مقدس امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این رخداد تاریخی تصریح فرموده جمعی که همراه با آنان، برای مباهله آمده بود برترین انسان های روی زمین و گرامی ترین آن ها در پیشگاه خدایند. به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به اتفاق آنان مباهله انجام داد و کشیش نجران نیز به این واقعیّت اذعان نموده و گفت: «من امروز، با چهره هایی روبرو هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکَنَد، این کار را عملی خواهد ساخت»[۱۷].

این ماجرا نیز همانند آیه شریف یاد شده بر مقام والا و جایگاه بلند و برتری اهل بیت دلالت دارد و در پیشگاه خدا و رسول او محبوب ترین آفریدگان به شمار می آیند و هیچ یك از جهانیان در فضیلت به پایه آنان نمی رسند.

قرآن کریم در مورد عصمت هیچ یك از مسلمانان جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به صراحت سخن نگفته، مگر اهل بیت که خداوند اراده فرموده آنان را از هرگونه پلیدی پیراسته گرداند[۱۸]. اگر مسلمانان در مورد داخل بودن همسران پیامبر در معنا و مفهوم آیه شریف، به اختلاف پرداخته اند، ولی در این که امام علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در مقصود این آیه مبارك داخل اند، هیچ گاه اختلافی نداشته اند[۱۹].

از این جا می توانیم به راز نهانی که در دوستی و محبّت اهل بیت (علیه السلام) و پایبندی به خط و مشی آنان وجود دارد پی ببریم و به گفته صریح قرآن عزیز، دوستی و محبّت آن ها را بر دیگران ترجیح دهیم[۲۰]; زیرا عصمت اهل بیت(علیهم السلام)به هنگام وجود جریان های گوناگون و خواسته های مختلف، بهترین دلیل بر این است که نجات و

۱۷. نورالابصار/ ۲۳-۲۲، به تفسیر جلالین، روح البیان، کشّاف، بیضاوی، رازی و صحیح ترمزی ۱٦٦/۲، سنن بیهقی ٦۳/۷، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد ۸٥/۱ و مصابیح السنه ۲۰۱/۲ مراجعه شود.

۱۸. چنان که/ ۳۳ سوره احزاب به آن تصریح کرده است.

۱۹. به تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری صحیح مسلم ۳۳/۲۰، خصائص نسایی ٤، مسند احمد۱۰۷/٤، سنن بیهقی ۱٥۰/۲، مشکل الآثار ۳۳٤/۱، مستدرك حاکم ٤۱٦/۲ و أسدالغابه ٥۲۱/٥ مراجعه شود.

۲۰. خدای متعال در سوره شورا/ ۳۳ خطاب به پیامبر خود می فرماید (قل لا أسئلكم عليه أجراً الاّ المودّة فی القربی; بگو جز محبّت و دوستی نزدیکانم، از شما پاداشی نمی خواهم)و در سوره سبأ آیه ۷٤ فرموده (ما سألتكم من اجر فهو لكم; هرگونه پاداشی را از شما درخواست کرده ام، برای شماست).

رهایی، در پیروی از این گرانمایگان است. بنابراین، افرادی را که خداوند از پلیدی، پیراسته و در رساندن مردم به ساحل نجات راهنمای آنانند، پیروانشان نیز از غرق شدن و هلاکت، رهایی خواهند یافت.

ابن عباس از نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده وقتی آیه (**المودّة فی القربی؛** دوستی در حق نزدیکان) نازل شد، برخی مسلمانان مقصود آیه شریف را از نزدیکانی که اطاعتشان بر مسلمانان واجب گشته از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جویا شدند حضرت در پاسخ فرمود: منظور آیه از نزدیکان، علی، فاطمه و فرزندان آنان (حسن و حسین است.)[۲۱]

قرآن کریم در سوره مبارك دهر که در تبیین عظمتِ حقیقت درونی و نفسانی اهل بیت (علیهم السلام) و اخلاص در اطاعت و عبادتشان، نازل گشت، به تشریح علل و اسباب این برتری و فضیلت پرداخته و می فرماید:

(انّما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاءً و لا شكوراً* انّا نخاف من ربّنا يوماً عبوساً قمطريراً* فوقاهم الله شرّ ذلك اليوم و لقّاهم نظرةً و سروراً* و جزاهم بما صبروا جنّة و حريراً)[۲۲]؛

ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم و خواستار هیچ گونه پاداشی از شما نیستیم * ما از پروردگارتان در آن روز عبوس و سخت، بیمناکیم * خداوند آنان را از شرّ آن روز نگاه می دارد و آن ها را که شاد و مسرورند، پذیرا می شود * و در برابر صبر و بردباری، بدان ها بهشت و لباس هایی از حریر بهشتی ارزانی می دارد.

بنا به نقل بیشتر مفسّران و محدّثان، این سوره مبارك در پی بیماری امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در حق اهل بیت نازل شد، که امام علی (علیه السلام)نذر کرد به شکرانه بهبودی آن دو بزرگوار سه روز، روزه بگیرد. از این رو، اعضای خانواده پس از بهبودی فرزندان، به نحوی بایسته به نذر خود وفا کردند؛ وفایی برخوردار از زیبنده ترین مظاهر ایثار و ازخودگذشتگی که در حق آنان این آیه نازل شد:

(انّ الابرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً * عيناً يشرب بها عباد الله يفجّرونها تفجيراً * يوفون بالنذر و يخافون يوماً كان شرّه مستطيراً)[۲۳]؛

---

۲۱. تفسیر کبیر، تفسیر طبری، درّ المنثور در تفسیر/ مودّت.
۲۲. انسان/ ۱۲-۹.
۲۳. انسان/ ۵-۷.

به یقین، نیکان از آن جام می نوشند که با عطر دلپذیری آمیخته است * از چشمه ای که بندگان خالص خدا از آن می نوشند و از هرجا بخواهند آن را جاری می سازند* آنان به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است، بیمناکند.

خداوند به پاس این ایثار و از خودگذشتگی و وفای به عهد، افزون بر نعمت های فراوان اُخروی، پیشوایی و امامت دنیای مسلمانان را به آنان ارزانی داشته است.

۲. جایگاه حسین (علیه السلام) **از نگاه خاتم پیامبران**

پیامبر عظیم الشأن اسلام از نواده گانش حسن و حسین به اوصافی یاد کرده که حاکی از مقام و منزلت والای آنان نزد اوست، از جمله آن دو امام همام:

۱. گل های بوستان نبیّ اکرم در دنیا و گل های خوشبوی وی میان این امّتند[۲٤].

۲. امام حسن و امام حسین، برترین انسان های روی زمین اند[۲٥].

۳. آن دو، سالار جوانان بهشتی اند[۲٦].

٤. آن ها دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا به شمار می آیند[۲۷].

٥. آن دو بزرگوار، از عترت و اهل بیت پیامبرند که تا قیامت از قرآن جدایی ندارند و امّتی که بدانان تمسّك جوید، هرگز به گمراهی دچار نگردد[۲۸].

٦. این دو امام در زمره اهل بیتی اند که برای کشتی شکستگان خود، نجات از غرق شدن را ضمانت می کنند[۲۹].

۷. آن دو، از جمله افرادی اند که جدّ بزرگوارشان در حق آنان فرمود:

«النّجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لأهل الأرض من الاختلاف»[۳۰]؛

ستارگان، موجب امن و امان زمینیان از غرق شدن و هلاکت و اهل بیت من سبب مصونیّت ساکنان زمین از اختلافند».

۸. جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که از آن حضرت شنیده اند درباره امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) فرمود:

---

۲٤. صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ٥۳۹.
۲٥. عیون أخبار الرّضا ٦۷/۱.
۲٦. سنن ابن ماجه ٥٦/۱، ترمذی ٥۳۹.
۲۷. مناقب ابن شهر آشوب ۱٦۳/۳ به نقل از مسند احمد و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و دیگران.
۲۸. جامع ترمذی ٥٤۱، مستدرك حاکم ۱۰۹/۳.
۲۹. حلية الأولياء ۳۰٦/٤.
۳۰. مستدرك حاکم ۱٤۹/۳.

«اللهمّ انّك تعلم أنّي أُحبّهما فأحبّهما و أحبّ مَن يحبّهما»[۳۱]؛

خدایا! تو به خوبی از علاقه من به آن دو آگاهی، بنابراین آنان و دوستدارشان را مورد محبّت خویش قرار داده.

۳. جایگاه امام حسین (علیه السلام) **از دیدگاه معاصران**

۱. عمربن خطّاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: آن چه را می بینی، خدا آفریده و پس از آن شما را به ما ارزانی داشته (یعنی: هر چه در دنیا داریم از خدا داریم)[۳۲].

۲. عثمان بن عفان درباره امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر گفت: اینان در علم و دانش، گوی سبقت را از دیگران ربوده و به خیر و حکمت دست یافته اند[۳۳].

۳. ابوهریره می گوید: روزی حسین بن علی که عمّامه به سر نهاده بود بر ما وارد شد، پنداشتم پیامبر اکرم زنده شده است[۳٤].

امام حسین (علیه السلام) در تشییع جنازه ای شرکت جسته بود، خسته شد در بین راه نشست، ابوهریره با گوشه لباسش غبار کف پاهای آن حضرت را برگرفت. امام(علیه السلام)فرمود: ابوهریره! چرا چنین می کنی؟ در پاسخ گفت: مرا به خود واگذار، به خدا سوگند! اگر آن چه را من درباره ات می دانم، مردم می دانستند; شما را بر دوش خود بلند می کردند[۳۵].

٤. روزی عبدالله بن عباس برای امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) رکاب گرفت تا سوار شوند، از ناحیه برخی افراد مورد نکوهش قرار گرفت و به او گفته شد: سنّ شما از آن ها بیشتر است! ابن عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت نصیب من نشده که رکاب آن ها را بگیرم؟[۳٦]

معاویه پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) به ابن عباس گفت: اکنون تو به سالاری قبیله ات درآمده ای. ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: تا آن هنگام که ابوعبدالله الحسین زنده باشد، من کاره ای نیستم[۳۷].

---

۳۱. خصائص نسایی/ ٢٦.
۳۲. الاصابة ۳۳۳/۱ و سند آن را صحیح دانسته است.
۳۳. خصال/ ۱۳٦.
۳٤. بحارالانوار ۸۲/۱۰.
۳۵. تاریخ ابن عساکر ۳۲۲/٤.
۳٦. همان.
۳۷. حیاة الامام الحسین ۵۰۰/۲.

۵. انس بن مالك - آن گاه كه امام حسين (عليه السلام) را مشاهده كرده بود - گفت: حسين (عليه السلام)بيش از همه به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شباهت داشت[۳۸].

٦. زمانى كه ابن زياد در مجلس خود بر لب و دندان (سر بريده) اباعبدالله الحسين (عليه السلام) چوب مى نواخت، زيدبن ارقم به او گفت: ابن زياد! چوبت را از اين لبان بردار، به خدايى كه جز او معبودى نيست، با چشم خود ديدم رسول خدا(صلى الله عليه وآله)لبان مباركش را بر اين دو لب نهاده و آن ها را مى بوسد. اين را گفت و به گريه افتاد. ابن زياد به او گفت: خدا چشمت را همواره بگرياند، اگر پيرى فرتوت و بى خِرَد نبودى، تو را گردن مى زدم. زيد از مجلس ابن زياد بيرون رفت و اظهار مى داشت: اى مردم عرب! از امروز به بعد، به بردگى درآمديد! زيرا پسر فاطمه را به شهادت رسانديد و پسر مرجانه را بر خود حاكميت داديد! او شايستگانتان را از دم تيغ مى گذراند و تبهكارانتان را زنده نگاه مى دارد.

٧. ابوبرزه اسلمى وقتى ديد يزيد با چوبدستى اش بر دندان هاى مبارك (سر بريده) امام حسين(عليه السلام) مى زند، يزيد را مورد اعتراض قرار داد و گفت: يزيد! بر دندان هاى حسين چوب مى زنى؟! چوب تو بر جايى مى خورد كه چه بسيار ديدم رسول خدا(صلى الله عليه وآله) آن جا را غرق بوسه مى ساخت. يزيد! روز قيامت وارد مى شوى و شفيع تو ابن زياداست، ولى حسين كه وارد مى شود، شفيع او محمد رسول خداست.[۳۹]

٨ . وقتى معاويه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سرور و بزرگ بنى هاشم هستى، عبدالله به او پاسخ داد: سروران و بزرگان بنى هاشم، حسن و حسين اند.[٤٠] عبدالله بن جعفر طى نامه اى به امام حسين اظهار داشت: اگر تو امروز از دنيا بروى، نور اسلام به خاموشى مى گرايد، زيرا تو رهبر هدايت يافتگان و سرورمؤمنان هستى.[٤١]

٩. مردى از عبدالله بن عمر پرسيد: اگر در لباس كسى خون پشه يافت شود آيا مى تواند با آن لباس نماز بخواند؟

عبدالله از او پرسيد: اهل كجايى؟

گفت: از عراق.

فرزند عمر به اطرافيان خود گفت: به اين شخص بنگريد! مسأله خون پشه را از من مى پرسد، در صورتى كه اينان خون فرزند رسول خدا(صلى الله عليه وآله)را به زمين ريختند

---

٣٨. اعيان الشّيعه ٥٦٣/١.

٣٩. الحسن و الحسين سبطا رسول الله ١٩٨.

٤٠. الحسن بن على، از كامل سليمان ١٧٣.

٤١. البداية و النهاية ١٦٨/٨.

و من از نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود:«**هما ریحانتای من الدنیا»;** حسن و حسین دو گل خوشبوی دنیای منند[٤٢].

١٠. محمدبن حنفیه می گوید: دانش امام حسین(علیه السلام)از همه ما برتر، حلم و بردباری اش از همه فزونتر و از همه ما به رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نزدیکتر بوده و پیشوایی آگاه به شمار می آمد...[٤٣].

١١.روزی امام حسین از کنار عبدالله پس عمروعاص که در سایه خانه کعبه نشسته بود ،گذارش افتاد. عبدالله به اطرافیانش گفت: این شخص مزبور محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان است.[٤٤]

١٢. عبدالله پسر عمروعاص که امام حسین (علیه السلام) از کنارش عبور کرده بود درباره وی اظهار داشت: هر کس دوست دارد نظاره گر محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان باشد، به فردی که از این جا عبور کرد بنگرد.[٤٥]

١٣. آن گاه که یزید از پدرش معاویه خواست در پاسخ نامه ای که امام حسین(علیه السلام)به او فرستاده بود، نامه ای بنگارد و آن حضرت را در آن نامه تحقیر نماید، معاویه در پاسخ فرزند گفت: ممکن است من در صدد عیبجویی حسین برآیم، ولی به خدا سوگند! هیچ گونه عیبی در او نمی بینم[٤٦].

١٤. هنگامی که مروان حَکَم از ولید بن عتبة بن ابی سفیان (فرماندار مدینه) خواست امام حسین(علیه السلام)را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، در پاسخ او گفت: مروان! به خدا سوگند! اگر دنیا و آنچه را در آن است در اختیار داشته باشم، دوست ندارم دستم را به خون حسین آغشته سازم. سبحان الله! به جرم این که حسین گفت: بیعت نمی کنم او را بکشم؟! به خدا سوگند! پندار من این است هر که به روی حسین(علیه السلام)تیغ بکشد روز قیامت کفه میزان عملش سبك خواهد بود[٤٧].

١٥. زمانی که ابن زیاد، قیس بن مسهّر صیداوی، پیك امام حسین(علیه السلام)را دستگیر کرد به او فرمان داد بر فراز منبر رود و حسین(علیه السلام)و پدر بزرگوارش را دشنام دهد، وی بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خدا، اظهار داشت: مردم! حسین

---

٤٢. تاریخ ابن عساکر ٣١٤/٤.
٤٣. بحارالانوار ١٤٠/١٠.
٤٤. تاریخ ابن عساکر ٣٢٢/٤.
٤٥. بحار الانوار ٨٣/١٠
٤٦. اعیان الشیعه ٥٨٣/١.
٤٧. البدایة و النهایة ١٤٧/٨.

بن علی، بهترین آفریده خداست، او فرزند فاطمه دخت نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله)و من پیك او به نزد شمایم من در منطقه «حاجر بطن ذی الرمه» از او جدا شده و نزد شما آمدم، سخن آن بزرگوار را بشنوید و از او اطاعت کنید و پس از این سخنان، عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای امیرمؤمنان علی(علیه السلام)و فرزندش حسین، رحمت و مغفرت مسئلت نمود. ابن زیاد دستور داد او را از بلندای کاخ به زیر افکنند و بدن پاکش قطعه قطعه شد[٤٨].

١٦. یزیدبن مسعود نهشلی (رحمة الله) در خطبه ای می گوید: حسین بن علی فرزند گرانمایه امیرمؤمنان و نواده ارجمند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و انسانی شرافتمند دارای بینشی ژرف و برخوردار از فضیلتی وصف ناشدنی و علم و دانشی بیکران است. دارای سابقه ای درخشان و پرافتخار و در سنّ و سال باتجربه و کارآمدتر و خویشاوندی اش به پیامبر ناگسستنی تر و از هر کس دیگر به خلافت سزاوارتر است. نسبت به کودکان دلسوز و به بزرگان احترام قائل است. او پیشوای راستین مردمی است که خدا حجّت خود را به وسیله او بر آن ها تمام گردانید و اندرزهای خودرا به وسیله او به آنان رسانده است[٤٩].

١٧. عبدالله بن حرّ جعفی می گوید: هرگز کسی را از حسین(علیه السلام)زیباتر و چشم پُرکن تر ندیدم[٥٠].

١٨. ابراهیم نخعی گفته است: اگر در جمع قاتلان و کشندگان حسین بودم و سپس وارد بهشت می شدم، از نگریستن به چهره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شرم داشتم[٥١].

٤. امام حسین(علیه السلام)**در گذر قرن ها و نسل ها**

١. ربیع بن خیثم به برخی از کسانی که در به شهادت رساندن امام حسین(علیه السلام)شرکت داشتند گفت: به خدا سوگند! برگزیدگانی را به شهادت رساندید که اگر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آن زمان حضور داشت دهانشان را غرق بوسه می ساخت و آنان را در دامانش می نشاند[٥٢].

---

٤٨. همان ١٦٨/١٨.
٤٩. اعیان الشّیعه ٥٩٠/١.
٥٠. همان ٤/ ق ١/ ١١٨.
٥١. الأصابه ٣٣٥/١.
٥٢. بحارالانوار ٧٩/١٠.

۲. ابن سیرین می گوید: پس از یحیی بن زکریا، آسمان بر کسی جز حسین(علیه السلام)نگریست، وقتی امام حسین به شهادت رسید، آسمان تیره و تار شد به گونه ای که در روز ستاره ها پدیدار شدند و ستاره جوزاء (دو پیکر) هنگام عصر دیده شد و از آسمان خاك سرخ فرو ریخت و هفت شبانه روز آسمان چونان خون بسته پدیدار گشت[۵۳].

۳. به گفته علی جلال حسینی: امام ابوعبدالله الحسین (علیه السلام)سرور پاك سرشت، فرزند دخت نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) و گل خوشبوی آن حضرت و فرزند امیرمؤمنان علی (کرم اللهوجهه) است. وی از برجسته ترین مراتب مجد و شرف و کرامتِ خاندان نبوّت برخوردار بود تمام فضایل و مکارم اخلاق و رفتار پسندیده را در خود گردآورده بود. از همّتی بالا، شجاعتی فوق العاده کرَم و بخششی زایدالوصف بهرمند بود. گنجینه علم و دانش به شمار می آمد، زبانی گویا داشت، به یاری حق می شتافت، به نهی از منکر می پرداخت و با ظلم و ستم مبارزه و در عین قدرتمندی متواضع و فروتن بود. عدالت خواهی، شکیبایی و بردباری، پاکدامنی، جوانمردی، ورع و تقوا و دیگر صفات از ویژگی های حسین محسوب می شد.

از سرشتی پاك، اندامی زیبا و نیکو، عقل و خِرَدی برتر و توان جسمانی فراوانی برخوردار بود. اهتمام زیاد به انجام عبادات و کارهای نیك، نظیر نماز، حج، جهاد در راه خدا و نیکی و احسان به مردم را افزون بر آن صفات پسندیده، دارا بود. هرگاه در مدینه یا شهر دیگری حضور داشت، مردم آن سامان را از علم و دانش خویش بهره مندی می ساخت و با عمل خود آنان را به هدایت رهنمون می گشت. با اخلاق نکو و پسندیده اش در تهذیب مردم می کوشید و با سخنان رسا و بلیغ خود، در تربیت دیگران کوشا بود، در برابر فقرا و تهیدستان متواضع و فروتن بود. خلفا بدو ارج می نهادند. به یتیمان و محرومان یاری می رساند. حق مظلومان را از ستم پیشگان می ستاند و به پرستش خدای خویش می پرداخت و برای انجام حج بیست و پنج بار پیاده از مدینه رهسپار مکه شد.

حسین(علیه السلام)در عصر خویش پیشوای هدایت یافتگان و نور زمین به شمار می آمد. سرگذشت زندگی آن بزرگ مرد با انوار فضائل و ویژگی های نیکش راهنمای رهپویان و پیروان اوست[۵٤].

---

۵۳. تاریخ ابن عساکر ۳۳۹/٤.

۵٤. به کتاب وی «الحسین» ٦/۱ و نیز به مجمع الزوائد ۲۰۱/۹ و بحارالانوار ۱۹۳/٤٤ مراجعه شود.

٤. محمدرضا مصری می گوید: حسین، فرزند دخت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوای هدایت یافتگان و امید اهل ایمان بود[٥٥].

٥. به گفته عمر رضا کحاله: حسین بن علی(علیه السلام)در فقه و موقعیّت و کرم و بخشش، بزرگ اهل عراق به شمار می آمد[٥٦].

٦. عبدالله علایی می گوید: در روایات مربوط به امام حسین(علیه السلام)آمده است که: وی تصویر ترسیم یافته شمایل جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرتوی از عشق و محبّت و علاقه درونی خود را در مورد حسین (علیه السلام)ابراز می داشت، تا در فراسوی تصویرش، بدان معنا بخشد و پس از آن به حقیقتی تبدیل شود. همان گونه که از پیش با گفتن جمله «من از حسینم» انسانیّتی به جایگاه نبوّت ارتقا یافت و با جمله «حسین از من است» نبوّتی به پایه انسانیّت هبوط نمود. درود بر حسین آن روز که دیده به جهان گشود[٥٧].

٧. عباس محمود عقاد می گوید: امام حسین(علیه السلام)در هاله ای از نور برای مردم نمودار گشت، دیدگان در برابر عظمت آن نور، خاشع گردید. آن بزرگوار به افتخاری نائل آمد که نظیرش را تاریخ عرب و غیرعرب و قدیم و جدید، سراغ نداشت. در جهان خاندانی نظیر خاندان حسین وجود ندارد که شهدایی به تعداد و قدرت و توان و یاد و نام آنان به جامعه تقدیم نماید. برای حسین(علیه السلام)همین بس که در تاریخ این دنیا و طی صدها سال، تنها اوست که شهید و فرزند شهید و پدر شهیدان لقب یافته است[٥٨].

٨ . عمر ابونصر می گوید: این سرگذشت خاندانی از قریش است، که پرچم ایثار و از خودگذشتگی و شهادت و جوانمردی را از شرق تا غرب گیتی به دوش کشیدند; سرگذشتی که بخش های گوناگونش را با جوانانی تدوین نمود که مانند دیگر مردم نزیستند و چونان سایران نمردند; به این دلیل که خداوند، این گروه از آفریدگانش را با قرار دادن نبوّت و وحی و الهام در خانه هایشان، بر دیگران فضیلت و برتری بخشید. افزون بر این، بهره عبادت و پرستش افراد عادی را برای این خاندان، نخوانست بلکه آنان را برای آوارگی و شهادت و ارزش های والایی چون امر به معروف و نهی از

---

٥٥. الحسن و الحسین سبطا رسول الله ٧٥.

٥٦. اعلام النّساء ٢٨/١.

٥٧. تاریخ الحسین/ ٢٢٦.

٥٨. ابوالشهداء الحسین بن علی ع ١٥٠ چاپ نجف، مطبعة الغری الحدیثه.

منکر ذخیره ساخت و بر آنان واجب ساخت که تا آخرین فرد دودمانش پرچمدار تقوا و خیر و صلاح باشند[۵۹].

۹. عبدالحفیظ ابوالسعود می‌گوید: حسین(علیه السلام)سمبُل مبارزه آزادگی و جان نثاری و شهادت در راه مکتب و آرمان وذلّت ناپذیری در برابر جور و ستم و طغیان حاکمان ستم پیشه، تلقی می شد[۶۰].

۱۰. به گفته احمد حسن لطفی : مرگی که مورد نظر امام حسین(علیه السلام)بود از نگاه وی برجسته‌ترین الگوی زندگی به شمار می آمد، زیرا چنین مرگی راه رسیدن به وصال معبودی محسوب می شد که آغاز و فرجام همه چیز از آن سرچشمه گرفته و راه پیروزی و جاودانگی به شمار می آمد.حسین بن علی (علیه السلام)بزرگترین قهرمانی بود که با مرگ، بر مرگ پیروز شد[۶۱].

---

۵۹. آل محمّد فی کربلا ۳۰.

۶۰. سبطا رسول الله الحسن و الحسین ۱۸۸.

۶۱. الشهید الخالد الحسین بن علی/ ۴۷.

بخش سوّم

جلوه هایی از شخصیت امام حسین(علیه السلام)

امام حسین بن علی (علیه السلام) در خانواده ای که محل فرود فرشتگان و جایگاه نزول قرآن و در سرزمین پاکی که همواره روز و شب با خدا ارتباطی ناگسستنی داشت، دیده به جهان گشود. با انفاس پاکش آیات قرآنی را که در تمام ساعاتِ شب و روز تلاوت می شد، زمزمه می کرد. در جمع شخصیت های والا و ارجمندی که با آیات و نشانه های الهی شکوه و عظمت یافته بودند، بالنده شد و از سرچشمه زلال رسالت، طعم گوارای ارتباط با آفریدگار خویش را چشید. ساختار شخصیتش را پیامبر رحمت با فضایل اخلاقی وافر و روح بلند خود، بنانهاد.

بنابراین، حسین (علیه السلام) نمایی از رسول خدا میان امّت او به شمار آمده و در جمع آنان بر مبنای دستورات قرآن حرکت می کرد و با اندیشه ای برخاسته از رسالت، سخن می گفت و در جهت تبیین فضایل اخلاقی از جد بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)الگو می گرفت و امور مردم را رهبری و هدایت و از ارشاد و پند و موعظه و یاری آنان، غفلت نمی‌ورزید و از خویشتن نمونه ای زنده و گویا آن گونه که رسالت و پیامبر انتظار داشتند ارائه داد. او نور روشنی بخشی بود که گمراهان در پرتو آن هدایت می یافتند و سرچشمه ای زلال برای شیفتگانش و پشتوانه استوار مؤمنان و حجّت و برهان مورد اعتمادِ شایستگان تلقی می شد و در کشاکش اختلافات مسلمانان، سخنش فصل الخطاب بود و به نزاع پایان می داد. شمشیر عدالتی بود که برای خدا به خشم می آمد و برای رضای خدا می خروشید و آن گاه که حضرتش دست به قیام زد، مشعل فروزان رسالت الهی را که جدّ بزرگوارش نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) با خود داشت، در دست و از دین و رسالت بزرگ پیامبر خدا، دفاع می نمود.

با نگرشی ژرف در شخصیت بی مانند امام حسین (علیه السلام) ویژگی هایی را بدین شرح درمی یابیم:

۱. فروتنی

فروتنی و تواضع و دوری از خودپسندی جزء سرشت امام حسین(علیه السلام)بود. او شخصیتی والاتبار و پرارج و مقام و نزد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. آن بزرگوار خود میان مردم می زیست و از زندگی در کنار مستمندان عار نداشت و خودرا از ضعفا و بیچارگان برتر نمی شمرد و بر کسی تکبّر نمی فروخت. از جدّ بزرگوارش نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) که مایه رحمت، برای جهانیان بود، پیروی می کرد و با این گونه رفتار تنها رضای خدا و تهذیب و تربیت مسلمانان را در نظر داشت. موارد زیادی از آن حضرت نقل شده که با سایر مسلمانان در کمال فروتنی همگرایی داشته و بدین وسیله سماحت و گذشتِ رسالت و مهربانی و خیرخواهی شخصیت ارزشمند خویش را به منصّه ظهور گذاشت، از جمله: روزی از کنار عدّه ای مستمند که پاره هایی از نان خشك روی پارچه ریخته و می خوردند عبور نمود بر آنان سلام کرد، آن جمع وی را برای خوردن از غذایشان دعوت کردند، حضرت در کنار آنان نشست و فرمود: اگر این نان ها عنوان صدقه نداشت، همراه با شما از آن ها می خوردم. سپس اظهار داشت: اکنون به پا خیزید به خانه من بیایید. وقتی وارد بر آن حضرت شدند به آنان غذایی مناسب خورانید و بر اندامشان لباس پوشاند و دستور داد به هر یك چند درهم هدیه دهند.

نقل شده روزی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)به مستمندان موجود در صفّه (جایگاه ویژه مهاجران اولیه در مسجد پیامبر) در حالی که مشغول غذاخوردن بودند گذارش افتاد، عرضه داشتند: بفرمایید نهار. حضرت فرمود: خداوند متکبران را دوست ندارد، نزد آنان نشست و همراه با آن ها غذا تناول کرد و سپس به آنان فرمود: اکنون که من دعوت شما را پذیرا شدم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید. آنان نیز پذیرفته و آن جمع را به منزل خویش برد و به همسرش فرمود: هر اندازه پول پس انداز کرده ای بیاور تا بین این افراد تقسیم کنم[٦٢].

٢. بردباری و گذشت

امام حسین (علیه السلام) تربیت یافته مکتب نبوّت بود و روح بلند جدّ بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را در کالبد داشت; روح باعظمتی که (در فتح مکه) از تمام کسانی که با او در ستیز بوده و بر ضدّ رسالت اسلام قیام کرده بودند، گذشت و مورد عفو و بخشش قرار داد. قلب پُرمهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)پذیرای همه مردم بود، وی به

٦٢. اعیان الشّیعه ٥٨٠/١، تاریخ ابن عساکر، در حالات امام حسین(علیه السلام)حدیث ١٩٦، تفسیر برهان٣٦٣/٢.

ارشاد و هدایت آنان سخت علاقمند بود و در این راستا از ناسزاگویی افراد نادان نسبت به خویش خرده نمی گرفت و چشم پوشی می کرد و تنها رضای خدا، وی را به این کار وا می داشت. گناهکاران را به خود نزدیك می ساخت و به آنان اطمینان داده و بذر امید به رحمت الهی را در دلشان می کاشت. هیچ گاه کسی را که به وی ناسزا روا می داشت به ناسزا پاسخ نمی داد بلکه با او مهربانی می کرد و به راه راست رهنمون می شد واز گمراهی نجات و رهایی اش می بخشید.

از اباعبدالله الحسین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

اگر فردی در این گوش به من ناسزا بگوید ـ و اشاره به گوش راست خود کرد ـ و در گوش چپم از من پوزش بخواهد، عذرش را خواهم پذیرفت، زیرا امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب(علیه السلام) برایم نقل کرد که از جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده است که می فرمود: آن کس که پوزش فردی را چه به حق سخن بگوید چه به غیر حق، پذیرا نشود، بر حوض کوثر وارد نخواهدشد.[٦٣]

نیز روایت شده یکی از غلامان حضرت خیانتی مرتکب شد که سزاوار کیفر بود، حضرت دستور تنبیه او را صادر کرد، غلام به پا خاست و عرضه داشت: مولای من! (به فرموده قرآن) **(و الکاظمین الغیظ);** آنان که خشم خود را فرو می برند.

امام (علیه السلام) فرمود: دست از او بردارید.

غلام بار دیگر عرض کرد: سرورا! **(و العافین عن النّاس);** آنان که از گناه و لغزش دیگران درمی گذرند.

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: از جُرمت گذشتم.

بار سوم غلام عرضه داشت: مولا جان! **(و الله یحبّ المحسنین);** خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

امام (علیه السلام) فرمود: تو در راه خدا آزادی و مستمری ات را دو چندان خواهم داد.[٦٤]

۳. بخشش و سخاوت

با روح بزرگ و والایی که امام حسین (علیه السلام) از آن برخوردار بود و به یاری نیازمندان می شتافت و به زنان بی سرپرست و یتیمان رسیدگی می کرد. آنان را که حضورش شرفیاب می شدند، شاد و مسرور می ساخت و نیاز نیازمندان را بی آن که فرصت درخواستِ نیاز بدانان دهد ، تا احساس خواری و ذلّت کنند، بر آورده می ساخت. رحم و شفقت او پایانی نداشت. هرگاه اموالی به دستش می رسید آن را میان

---

٦٣. احقاق الحق ١١/٤٣١.

٦٤. کشف النعمه ٢ / ٣١، فصول المهمه ابن صباغ ١٦٨ با اختلافی اندك، اعیان الشیعه ٤ / ٥٣.

نیازمندان تقسیم می کرد و این خود، از ویژگی های انسان های سخاوتمند و بخشنده و سرشت و خوی افراد کریم و دریا دل و نشان انسان های باگذشت است.

امام حسین (علیه السلام) در تاریکی و ظلمت شب،انبانی پر از غذا همراه با پول به خانه های زنان بی سرپرست و یتیمان می برد، به گونه ای که حتی معاویة بن ابی سفیان بدین سخاوت و بخشش اعتراف کرد. او وقتی مقداری هدایا به برخی از سران و شخصیت ها فرستاد گفت: حسین [بن علی] بخشش خود را نخست از یتیمانی که پدرانشان را در جنگ صفین در سپاه پدرش [علی] از دست داده اند، آغاز می کند و اگر چیزی اضافه آمد با آن شتر، نحر کرده و مردم را اطعام می کند و به آنان شیر می نوشاند.[٦٥]

در موردی سرشار از محبت و انسانیّت و مهربانی، در ازای يك تهنیت، بنده ای را آزاد ساخت. انس روایت کرده و می گوید: نزد امام حسین (علیه السلام)شرفیاب بودم، کنیزکی که دسته گلی در دست داشت بر آن حضرت وارد شد و آن را به امام هدیه کرد حضرت بدو فرمود: تو در راه خدا آزادی .

انس از دیدن این جریان مبهوت شد و به حضرت عرضه داشت: [اماما!] کنیزکی را تنها در قبال دسته گلی که به شما هدیه نمود آزاد کردی؟

حضرت در پاسخ وی فرمود:

«كذا ادبنّا الله،قال تبارك و تعالى: (و اذا حُيِّيتم بتحيّة، فحيّوا بأحسن منها او رُدّوها) و كان أحسن منها عتقها»;[٦٦]

خدای متعال ما را چنین تربیت کرده آن جا که فرموده: هرگاه به شما تحیّتی گفته شود، بهتر از آن را به صاحبش بر گردانید و یا به همان گونه پاسخ گوئید دهید اینك هدیه بهتر از دسته گل، آزادی این کنیزك است.

از دیگر موارد بخشش و گذشت امام (علیه السلام) پرداختن بدهی أسامة بن زید و رفع نگرانی وی را می توان نام برد که این حالت به هنگام بیماری اش بر او عارض شده بود[٦٧] با این که أسامه در صف مخالفان پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) قرار داشت.

---

٦٥. حیاة الامام الحسن ١ / ١٢٨ به نقل از عیون الاخبار.
٦٦. كشف الغمة ٢ / ٣١، فصول المهمة ١٦٧.
٦٧. بحارالانوار ٤٤ / ١٨٩، مناقب آل ابوطالب ٤ / ٦٥.

روزی فرد نیازمندی به در خانه امام حسین (علیه السلام) آمد و این اشعار را زمزمه کرد:

آن کس که امیدش تو باشی و حلقه درخانه ات را بکوبد، مأیوس بر نخواهد گشت، تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدر بزرگوارت، فاسقان را به دوزخ می فرستاد.(۶۸)

امام حسین (علیه السلام) پس از شنیدن صدای فقیر، شتابان نزد او آمد و به مجرّد مشاهده آثار فقر و تنگدستی در چهره او، قنبر غلام خویش را صدا زد و پرسید: چقدر خرجی داریم؟

عرضه داشت: همان دویست درهمی که فرمودی آن را میان اعضای خانواده ات توزیع کنم.

امام (علیه السلام) فرمود: آن ها را بیاور، زیرا اکنون کسی که از خانواده ام بدین پول نیازمندتراست، به در خانه ما آمده است. حضرت آن مقدار پول را از قنبر گرفت و به فقیر داد و از او پوزش خواست و فرمود:

این مبلغ ناچیز را بگیر و من از تو پوزش می خواهم و مطمئن باش که تو را دوست می دارم و به تو مهر می‌ورزم. اگر در آینده زندگی توان و تمکّنی باشد، باران بخشش ها بر تو فرود خواهد بارید، اما چه باید کرد که روزگار، تغییر پذیر و ناپایدار و دست ما از مال دنیا تهی است.

عرب مستمند، پول را گرفت و از آن حضرت سپاسگزاری و در حقش دعای خیر نمود و در مدح وی این اشعار را خواند:

پاکیزگانی پاکدامن که هر کجا از آنان یاد شود، بر آن ها صلوات و درود فرستاده می شود. تنها شما هستید که از همه برترید و علم و دانش کتاب و سوره هایی که فرود آمده در نزد شماست، هر کس به هنگام تعیین نسب و نژاد، علوی تبار نباشد در میان همه مردم از هیچ گونه سند افتخاری برخوردارنیست.(۶۹)

۴. شجاعت

۶۸.
لم یخب الآن مَن رجاك ومَن *** حركّ من دون بابك الحلقه
أنتَ جواد أنتَ معتمد *** ابوك قد كان قاتل الفسقه

۶۹. تاریخ ابن عساکر ۳۲۳/۴، مناقب ابن شهرآشوب ۶۵/۴ .

انسان آن گاه كه به مطالعه صفحه درخشان تاريخ دلاور مردى و شجاعت شخصيتى چون امام حسين (عليه السلام) مى پردازد از توصيف و سخن گفتن در اين زمينه، عاجز و ناتوان است. وى شجاعت را از پدرانش به ارث برده و بر آن شيوه تربيت يافته و بالنده گشته بود و ريشه در اصل آن داشت. سرور آزادگان سخن حق را شجاعانه بيان مى داشت و قهرمانانه از آن دفاع مى كرد و اين شيوه را از جدّ عظيم الشأن خود پيامبر اكرم (صلى الله عليه وآله) به ميراث برده بود; زيرا رسول خدا(صلى الله عليه وآله) در برابر سر سخت ترين قدرت هاى شرك و بت پرستى، پايدار ماند و با آرمان و عقيده و ايمان و مبارزه در راه خداى متعال بر آنان پيروز گشت.

امام حسين(عليه السلام) در كنار پدر بزرگوارش اميرمؤمنان (عليه السلام) قرار گرفت تا يك بار ديگر به اسلام حاكميت بخشد و امت را در مسير دعوت خالصانه اش، برانگيزاند و با گفتار و رفتار و قدرت سلاح، با قدرت هاى فريبكار و منحرف بستيزد تا حق را به جايگاه اصلى اش باز گرداند.

وى در كنار برادر ارجمندش امام مجتبى (عليه السلام) نيز چونان دلاور مردان از خود گذشته حضور داشت تا در جهت آرامش و امنيّت مسلمانان و رهايى بخشيدن جمع برگزيده با ايمانى كه به دستورات رسالت اسلامى تمسّك جسته بودند از چنگ ددصفتان، دست به تلاش و فعّاليت بزند.

آن گاه كه انبوه مسلمانان در برابر شوكت و قدرت و فريبكارى مزدوران معاويه و جريانى كه براى مخدوش ساختن آيين راستين الهى آن را رهبرى مى كرد، دست از يارى دين خود برداشتند. امام حسين (عليه السلام) هم چنان پايدار و مقاوم ايستاد و از هيچ تهديدى نهراسيد و از فرجام دردناكى كه در نتيجه قيامش براى اصلاحگرى و احياى رسالت جد بزرگوارش نبّى اكرم (صلى الله عليه وآله) و ايستادگى در برابر ستم و تباهى، در افق نمودار بود، بيمى به خود راه نداد. بدين ترتيب، در حالى كه تسليم فرمان خدا بود و در جلب رضايتش مى كوشيد، قيام خودش را آغاز نمود و اينك هم اوست كه در پاسخ حُرّبن يزيد رياحى كه به او مى گويد: [اى حسين!] تو را به خدا! در حفظ جانت بكوش. گواهى مى دهم اگر دست به شمشير ببرى قطعاً كشته خواهى شد و اگر كشته شوى به هلاكت خواهى رسيد، مى فرمايد:

«أبالموت تخوفني؟ و هل يعدوا بكم الخطب أن تقتلوني؟ ما ادري ما اقول لك؟ و لكن اقول كما قال اخوالأوس لابن عمّه»;

آیا مرا از مرگ می ترسانی آیا کاری بالاتر از کشتن من نیز از شما بر می آید؟ نمی دانم در پاسخت چه گویم؟ ولی تنها مطلبی را به تو می گویم که آن برادر أوسی به پسر عمویش گفت:

راه خود را ادامه خواهم داد و مرگ بر جوانمردان خیر اندیشی که با اعتقاد به اسلام، دست به پیکار زنند، ننگ و عار نیست. با جان خویش، مردان نیك خصال و شایسته ای را همراهی کرد و با تبهکاران به مخالفت برخاست و از مجرمان فاصله گرفت. بنابراین، اگر زنده بمانم، نادم و پشیمان نیستم و اگر در این مسیر کشته شوم، نکوهیده نخواهم شد ولی تو را زندگی همراه با ذلّت و خواری بس است.[۷۰]

پایمردی حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، عقل و اندیشه ها را مات و مبهوت ساخت و حتی آن زمان که بی کس و یاور ماند در برابر دشوارترین مصیبت ها خم به ابرو نیاورد و چون کوهی استوار ایستاد و به گواهی دشمنانش با این که بدن نازنینش زخم های فراوانی بر داشته بود، لیکن به جهت هیبت و عظمتش، دشمن جرأت نزدیك شدن به او را نداشت.

حُمید بن مسلم [از شاهدان صحنه عاشورا] می گوید: به خدا سوگند! هیچ گاه ندیده بودم انسانی که از هر سو مورد حمله قرار گرفته و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش کشته شده اند، مانند حسین این چنین استوار و پا برجا، بی پروا و نترس به نبرد بپردازد. هرگاه نیروی پیاده دشمن بر او یورش می برد میان آنان شمشیر می نهاد و از چپ و راست نظیر بزغاله هایی که گرگ بر آن ها حملهورشده، آنان را پراکنده می ساخت.

۵. ذلّت ناپذیری

تابناك ترین و کامل ترین چهره مسلمانی پر خروش و انقلابی، در ذلّت ناپذیری حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و ناشکیبایی و عدم سکوت او در برابر ظلم و ستم و بیداد، متجلّی گشت. امام حسین (علیه السلام) بدین وسیله، سنّت ذلّت ناپذیری و از خود گذشتگی در راه آرمان و عقیده را برای نسل های بعد به یادگار نهاد. آن چنان موضعی الهی و با عظمت اتخاذ کرد که وجدان امّت را به لرزه در آورد و به ترغیب آنان پرداخت تا با خواری و ذلّت جان ندهند و با گفتن این سخن، از بیعت نمودن با آزاد شده فرزند آزاد شده، یزید بن معاویة سر برتافت:**«إنّ مثلي لا يبايع مثله»؛** شخصی مانند من با فردی نظیر یزید، دست بیعت نخواهد داد.

---

۷۰. تاریخ طبری ۲۵٤/٤، الکامل فی التاریخ ۳۷۰/۳ .

امام(علیه السلام) این گونه ذلت ناپذیری را آن گاه که با برادرش محمد حنفیّه به صراحت سخن می گوید، با این عبارت تجسم می بخشد:«**یا أخي! والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بایعتُ یزید بن معاویه»؛**[۷۱] برادر! به خدا سوگند! حتی اگر در دنیا جا و پناهی نیابم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

با این که شیطان بر وجدان انسان ها سیطره یافته و آن ها را به گونه ای میرانده بود که حاضر بودند به ذلّت پذیری تن در دهند ولی امام حسین (علیه السلام) در برابر سپاهیان تبهکار و ستم پیشه اموی هم چنان پر خروش ایستاد و فرمود:

«لا و الله لا أُعطیکم بیدي اعطاء الذلیل و لا أفرّ فرار العبید، إنّي عذتُ بربّي و ربّکم أن ترجمون»؛[۷۲]

به خدا سوگند! چون افرادِ خوار و ذلیل به شما دست بیعت نخواهم داد و مانند بردگان، اهل فرار نیستم، از این که مرا متهم سازید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم.

سخنان امام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) حاکی از بر جسته ترین موقعیت انسان پایبند به اصول و ارزش های دینی و حاملان رسالت، به شمار می آمد، چنان که از مجد و عظمت و اعتماد به نفس آن بزرگوار پرده برمی داشت، آن جا که فرمود:

«ألا و إنّ الدعی بن الدعي قد رکز بین اثنتین بین السلّة و الذلّة، هیهات منّا الذلّة، یأبی الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرُت و أُنوف حمیّة و نفوس ابیّة من أن نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام؛[۷۳]

به هوش باشید! این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین دو راه، یکی پذیرش شمشیر و دیگری ذلت پذیری، قرار داده است، ولی هیهات که ما زیر بار ذلّت رویم، زیرا خدا و رسولش و مؤمنان، چنین ذلّت پذیری را ناروا می دانند، دامان پاك مادران و مجد و عظمت خانوادگی و همت های والا و غیرت و جوانمردی، هرگز اجازه نمی دهد اطاعت از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم».

امام حسین(علیه السلام) راه و رسم ذلت ناپذیری در چنین موقعیت ها و از خود گذشتگی در راه مکتب و رسالت را، این گونه به انسان ها آموخت.

۶. صراحتِ لهجه و بی پروایی

---

۷۱. فتوح ابن اعثم ۵ / ۲۳، مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۸، بحارالانور ٤٤ / ۳۲۹.
۷۲. مقتل مقرم/ ۲۸۰، تاریخ طبری٤ / ۲۳۰، إعلام الوری ۱ / ٤٥۹، اعیان الشیعه۱ / ٦۰۲.
۷۳. اعیان الشیعه ۱ / ٦۰۳، احتجاج ۲ / ۲٤،مقتل خوارزمی ۲ / ٦.

قیام و نهضت امام حسین (علیه السلام) آتش فشانی بود که در تاریخ رسالت اسلامی منفجر گشت و به زلزله سهمگینی می ماند که وجدان واماندگان از یاری حق را بیدار ساخت و سخن زینبده ای بود که همه وفاداران به آرمان و رسالت اسلامی را به تلاش جهت تشکیل جامعه ای شایسته و منطبق با اراده خدای متعال و رسول گرامی اش فرا خواند.

امام حسین (علیه السلام) در جهت آشکار ساختن راه های انحرافی و طریق صحیح به مسلمانان، از شیوه ای استفاده کرد که با صراحت و بی پرده با آنان سخن گوید و اینك هم اوست که در کمال بی پروایی در برابر حاکم ستم پیشه زمان خویش می ایستد و به او هشدار می دهد تا وی را از ادامه طغیان و سرکشی و فساد و تباهی اش باز دارد... و نامه هایش به معاویه به وضوح و عاری از هر گونه آمیختگی، گویای این حقیقت است. حضرت در آن نامه ها معاویه را بیم می دهد و از ادامه جور و ستمش به وی هشدار می دهد و میزان گمراهی و فسادش را برای مردم فاش می سازد.(۷٤)

امام در کمال صراحت و قدرت، بیعت با یزید بن معاویه را مردود و این موضوع را به روشنی برای ولید بن عتبه فرماندار یزید بر مدینه بیان کرد و فرمود:

ما اهل بیت و خاندان نبوّت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و خاستگاه رحمتیم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد و یزید فردی فاسق و فاجر، باده نوش و قاتل بیگناهان است و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من هیچ گاه با او دست بیعت نخواهد داد.(۷٥)

امام (علیه السلام) با یاران و کسانی که با او اعلان یاری نموده بودند نیز کاملا به صراحت سخن گفت: وی در مسیر حرکت به سمت کوفه که خبر شهادت مسلم بن عقیل و دست برداشتن مردم از یاری خود را دریافت نمود به گروهی از آنان که به امید عافیت طلبی، حضرت را همراهی می کردند، فرمود:

[خبر رسیده] که پیروان ما دست از یاری مان برداشته اند اکنون هر یك از شما دوست داشته باشد می تواند بی آن که مانعی بر سر راهش باشد، به دیار خود باز گردد و من بیعتم را از آنان بر داشتم.(۷٦)

---

۷٤. الامامة و السیاسة ۱ / ۱۸۹ و ۱۹۵.
۷٥. فتوح ابن اعثم ٥ / ١٤، مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸٤، بحار الانوار ٤٤ / ۳۲٥.
۷٦. ارشاد شیخ مفید ۲ / ۷٥، تاریخ طبری ۳ / ۳۰۳، البداية و النهایه ۸ / ۱۸۲، بحار الانوار ٤٤ / ۳۷٤.

[با پایان یافتن سخنان حضرت] افراد حریص و آزمند و سست ایمان، پراکنده شده و تنها مجموعه ای از نیك خصالان اهل بیت و یاران با وفایش باقی ماندند، امام حسین (علیه السلام) با وجود یاران اندکش هیچ گاه برای گرد آوری نیرو، به حیله بازی و تملّق متوسل نشد.

پیش از در گرفتن جنگ، به تمام یاران وفادار همراهش، رخصت بازگشت داد و فرمود:

من یارانی بهتر از شما و خاندانی عادل تر و برتر از اهل بیت خویش سراغ ندارم. خداوند از ناحیه من به شما پاداش خیر عنایت کند. اینك شب فرارسیده به پا خیزید و از این موقعیّت استفاده کنید (اگر شرم دارید) هر یك می توانید دست یکی از دوستان خود و یا یکی از برادران مرا بگیرید و در تاریکی این شب پراکنده شوید و مرا با این مردم ستم پیشه تنها بگذارید; زیرا آنان در پی کسی غیر از من نیستند و اگر به من دست یابند و قادر بر ریختن خونم باشند در پی شما نخواهند آمد.[۷۷]

واقعیت این است که اگر کسی جزئیات قیام و نهضت سیدالشهداء(علیه السلام)را مورد مطالعه قرار دهد در تمام سخنان و رفتار امام، در تمامی ابعاد نهضت مبارکش به صدق و راستی و صراحت و بی پروایی آن بزرگوار پی خواهد برد.

۷. عبادت و تقوا

در هیچ یك از لحظات و سکنات، ارتباط قلبی امام حسین(علیه السلام)با حضرت حق قطع نگردید و این رابطه را با پرستش خدای خویش تبلور می بخشید و پیوند خود را با آفریدگار با عظمت مستحکم می ساخت و ایثار و از خودگذشتگی را با اطاعت الهی گره می زد و خود را در ذات مقدس پروردگار و در جهت رضای او فانی می ساخت و عبادتش نتیجه شناخت حقیقی اش از خدای متعال تلقی می شد.

نگاهی به دعای سرور آزادگان در روز عرفه ژرفای این شناخت و ارتباط قوی آن حضرت با ذات باری تعالی را به خوبی روشن می سازد که به فرازهایی از این دعای ارزشمند اشاره می شود. امام(علیه السلام)در پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

چگونه با چیزی بر وجود تو دلیل آورند که خودش در هستی نیازمند توست؟! آیا چیزی غیر از تو می تواند پایدارتر از تو باشد تا وسیله ظهورت گردد؟!

کی نهان بوده ای که نیازمند دلیل و برهانی باشی تا بر تو دلالت کند؟!

کی دور بوده ای تا آثارت، آن ها را به تو برساند؟!

---

۷۷. فتوح ۱۰۵/۵، تاریخ طبری ۳۱۵/۳، اعیان الشّیعه ۶۰۰/۱.

کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و معامله بنده ای که بهره ای از دوستی ات به او نداده ای، زیانبار باد...

خدایا! خواری و ذلتم در برابرت آشکار است و چگونگی حالم بر تو پوشیده نیست، راه رسیدن به تو را از خودت خواستارم و به وسیله خودت بر وجودت دلیل اقامه می کنم، با نور خویش مرا به سوی خودت رهنمون شو و به تصدیق بندگی در پیشگاهت، برپایم دار...

تو آن خدایی که انوار معرفت را در دل دوستانت پرتوافکن ساختی تا تو را شناختند و یگانه ات دانستند.

تو خدایی هستی که محبّت دیگران را از دل علاقه مندانت زدودی تا جز تو به کسی محبّت نورزند و به دیگران پناه نبرند، آن گاه که عوالم هستی آنان را وحشت زده ساخت، تو یار و همدمشان بودی...

آن کس که تو را نیافت، چه یافت؟ و آن که تو را یافت چه نیافت؟ آن کس که دیگری را به جای تو بپسندد نومید و محروم گشته است و آن کس که روی درخواست از تو برگرداند، در زیانکاری گرفتار آمده است .

ای کسی که به دوستانش شیرینی و حلاوت اُنس و همدمی را چشاند تا تنها در برابر او به تملّق ایستاده اند.

ای آن که اولیاء و دوستانت را به جامه های هیبت خویش آراست تا در حضورش، عذرخواه آیند و آمرزش بخواهند.[۷۸]

نشانه های شدت ترس و بیم امام حسین(علیه السلام)از خداوند در سیمای تابناکش پدیدار بود به گونه ای که به وی گفته شد: شما از خدای خود چه بسیار بیمناکید! در پاسخ فرمود:

«لا یأمن یوم القیامة الاّ مَن خاف من الله في الدّنیا»[۷۹]؛

در روز قیامت کسی مصون از عذاب الهی است که در دنیا از خدا ترسیده باشد.

عبادت امام (علیه السلام)

عبادت و پرستش خدا برای خاندان نبوّت، هستی و زندگی به شمار می آمد و از مناجات و نیایش به درگاه خدا لذّت می بردند. شب و روز نهان و آشکار همواره به عبادت می پرداختند و امام حسین(علیه السلام)نیز یکی از استوانه های این خاندان پاك به شمار می آمد. وی در پیشگاه خدای قادر توانا چونان عارفی به یقین رسیده و اندیشمندی

---

۷۸. المنتخب الحسنی للأدعیة و الزیارات/ ۹۲٤ ـ ۹۲۵ .

۷۹. بحارالانوار ٤٤/۱۹۰.

پرستشگر، می ایستاد و هرگاه وضو می گرفت، رنگ از رخسار مبارکش می پرید و بند بند اعضایش به لرزه درمی آمد، سبب آن را از حضرت جویا شدند; در پاسخ فرمود:

کسی که در پیشگاه خدای توانا ایستاده حق دارد رنگ چهره اش به زردی گراید و اعضای بدنش به لرزه درآید.(۸۰)

بر ادای نماز در سخت ترین شرایط، پافشاری داشت، به گونه ای که نماز ظهر روز دهم محرم (عاشورا) را در اوج نبرد با سپاهیان دشمن که از هر سو وی را در محاصره داشتند و وجود نازنینش را آماج تیر ساخته بودند، به جاآورد.(۸۱)

امام(علیه السلام)در کمال فروتنی در پیشگاه خدای عزّوجلّ رهسپار بیت الله الحرام می شد تا با خضوع و خشوع تمام مناسك حج را به جای آوَرَد، تا آنجا که بیست و پنج بار پیاده حج انجام داد(۸۲).

حالات خضوع و خشوع او در موسم حج در عرفات و نیایش طولانی حضرت با پروردگار خویش که در دامنه کوه به حال ایستاده انجام پذیرفت و مردم گرد او حلقه زده بودند، میان محدثان شیعه و طبقات گوناگون آنان مشهوراست.

اباعبدالله الحسین(علیه السلام)در حق مردم نیکی و احسان و انفاق فراوان داشت، روایت شده آن بزرگوار قطعه ای زمین به ضمیمه اشیاء دیگری به ارث برد و قبل از تحویل گرفتن، همه را صدقه داد وی در تاریکی شب برای فقرا و مستمندان مدینه مواد خوراکی به دوش می کشید و جز پاداش الهی و تقرب به پیشگاهش مزدی درخواست نمی کرد(۸۳).

---

۸۰. جامع الأخبار ۷٦، احقاق الحق ٤۲۲/۱۱.
۸۱. ینابیع الموده/ ٤۱۰، مقتل خوارزمی ۱۷/۲.
۸۲. سیر اعلام النبلاء ۱۹۳/۳، مجمع الزوائد ۲۰۱/۹.
۸۳. حیاة الامام الحسین ۱۳۵/۱.

قسمت دوم

بخش نخست
زندگی نامه اجمالی

بخش دوم
مراحل زندگی امام حسین (علیه السلام)

بخش سوم
از ولادت تا امامت

بخش نخست
زندگی نامه اجمالی

وی حضرت ابی عبدالله الحسین فرزند علی بن ابی طالب (علیهما السلام)سومین پیشوای اهل بیت، دومین نواده نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)، سرور جوانان اهل بهشت و گل خوشبوی رسول خدا، پنجمین درّ گرانمایه اهل کساء و سالار شهیدان و مادر مکرمه اش فاطمه زهرا(علیها السلام)دخت پیامبر خدا حضرت محمدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله)است.

تاریخ ولادت

بیشتر تاریخ نگاران بر این تأکید دارند که وجود مقدس امام حسین (علیه السلام)سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود(٨٤) و برخی از آنان، ولادت باشکوه آن حضرت را سال سوم هجری دانسته اند(٨٥).

رؤیای امّ اَیمن

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رؤیای جناب امّ ایمن را - که در خواب دیده بود پاره ای از بدن پیامبر در خانه اش افتاده و در پی آن وحشت زده شده بود - به ولادت امام حسین تعبیر فرمود که در خردسالی برای شیردادن وارد خانه او خواهدشد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: همسایگان امّ ایمن نزد رسول خدا شرفیاب شده و به او عرضه داشتند: ای رسول خدا! امّ ایمن شب گذشته از شدت گریه نخوابید و تا صبح همواره می گریست، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) کسی را نزد ام ایمن فرستاد. وی خدمت پیامبر رسید، حضرت ماجرا را از او جویا شد و بدو فرمود:

ام ایمن! خدا چشمت را نگریاند، همسایگانت نزد من آمده و به من اطلاع دادند که شما دیشب را تمام گریه می کرده ای. خدا چشمت را نگریاند، سبب گریه ات چه بوده؟

عرض کرد: ای رسول خدا! رؤیایی بس بزرگ و ترسناك دیدم، از این رو، دیشب را پیوسته گریستم.

---

٨٤. تاریخ ابن عساکر ٣١٣/١٤ و مقاتل الطالبیین ٧٨ و مجمع الزوائد ١٩٤/٩ و اسد الغابه ١٨/٢ و ارشاد١٨.
٨٥. اصول کافی ٤٣٦/١، استیعاب چاپ شده در حاشیه الاصابة ٣٧٧/١.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ماجرای خوابت را برای رسول خدا بازگو کن که خدا و رسولش از تعبیر آن آگاه ترند.

امّ ایمن عرضه داشت: بیان آن برایم دشوار است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: رؤیا همان گونه که دیده می شود، نیست. بنابراین آن را برای پیامبر خدا بازگو نما.

امّ ایمن عرض کرد: دیشب در خواب دیدم گویی بخشی از اعضای بدن شریف شما در خانه من افتاده است.

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) بدو فرمود: امّ ایمن، نگراش مباش، حسینم از فاطمه متولد می شود و تربیت و شیردادنش را تو به عهده خواهی گرفت، بنابراین، بخشی از اعضای بدن من در خانه توست.(٨٦)

خجسته نوزاد

بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا (علیها السلام) کودك گرانمایه خود را به دنیا آورد و این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مژده داده شد، حضرت شتابان به خانه علی و زهرا(علیها السلام)آمد و به اسماء بنت عمیس فرمود: اسماء فرزندم را بیاور.

اسماء نوزاد را که در پارچه سفیدی پیچیده شده بود نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله)برد، حضرت شادمان گشت و او را به سینه چسباند و در گوش راستش اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس او را در آغوش گرفت و گریست. اسماء عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چرا گریه می کنید؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: برای این عزیز فرزندم گریه می کنم.

اسماء عرض کرد: ای رسول خدا! این کودك هم اکنون متولد شده، گریه چرا؟

فرمود: اسماء فرزندم حسین پس از من به دست گروهی سرکش به شهادت می رسد که خداوند شفاعت من را نصیب آنان نمی گرداند.(٨٧)

سپس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، رو به علی کرد و فرمود: فرزندم را چه نام نهاده ای؟

امام علی (علیه السلام) عرضه داشت: ای رسول خدا، هیچ گاه قبل از شما برایش نامی انتخاب نمی کنم.

---

٨٦. بحارالانوار ٢٤٢/٤٣.

٨٧. اعلام الوری باعلام الهدی ٤٢٧/١.

در این جا، فرشته وحی الهی که حامل نام نوزاد بود، بر رسول اکرم حبیب خدا نازل گشت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پس از دریافت فرمان الهی در نامگذاری نوزاد خجسته اش، رو به امام علی کرد و فرمود:او را حسین بنام.

روز هفتم ولادت نوزاد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شتابان رهسپار خانه زهرا شد و برای نواده دلبندش حسین گوسفندی عقیقه کرد و دستور داد سر او را تراشیدند و به وزن موهایش نقره صدقه دادند و فرمان به ختنه کردن او صادرنمود(۸۸). رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)نظیر این مراسم را برای برادرش حسن نیز برگزار نمود.

توجه پیامبر به حسین (علیه السلام)

روایات فراوانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره حسین (علیه السلام) وارد شده که حاکی از جایگاه برجسته وی در دنیای رسالت و امت است و در این جا جهت آگاهی به مقام و منزلت والای او، نمونه ای از آن ها را یادآور می شویم:

۱. سلمان روایت کرده که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنید درباره حسن و حسین می فرماید:

«اللهمّ انّي اَحبّهما فأحبّهما و اُحبّ من أحبّهما»(۸۹);

خدایا! من آن دو را دوست دارم تو نیز دوستدارشان باش و دوستان آنان را نیز دوست دار.

۲. آن که دوستدار حسن و حسین باشد، من او را دوست دارم و هر که را من دوستدارش بودم، خدا او را دوست دارد و هر کس را خدای عز و جل دوست داشته باشد او را وارد بهشت می‌گرداند و کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، من با او دشمنی می‌کنم و هر که را من با او دشمنی کنم، خدا او را دشمن دارد و کسی که خدا با او دشمنی کند وی را در آتش دوزخ جاودان می سازد.(۹۰)

۳. **«انّ إبنیّ هذين ريحانتای من الدّنيا»**(۹۱); این دو فرزندم (حسن و حسین) گل های دنیوی منند.

٤. از ابن مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشغول نماز گزاردن بود که حسن و حسین وارد شدند وهر دو بر پشت پیامبر نشستند، وقتی حضرت سر از سجده برداشت آن دو را با مهربانی گرفت، مجدداً که به سجده رفت، آن دو نیز دوباره بر پشت او سوار شدند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با فراغت یافتن از نماز، یکی

۸۸. عیون اخبار الرّضا، ۲۵/۲، اعلام الوری ٤۲۷/۱.
۸۹. ارشاد ۲۸/۲.
۹۰. ارشاد ۲۸/۲.
۹۱. ارشاد ۲۸/۲، صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ٦۱٥/٥ ح. ۳۷۷.

از آنان را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ خود نشانید و سپس فرمود: آن کس که مرا دوست دارد باید دوستدار این دوباشد.(۹۲)

٥. «**حسين منّي و أنا من حسين، أحبّ الله مَن احبّ حسيناً، حسينٌ سبط من الأسباط**»(۹۳)؛ حسین از من است و من از حسین، آن کس که حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد، حسین سبطی از اسباط است.

٦. «**الحسن و الحسين خير أهل الأرض بعدي و بعد أبيهما. و أمّهما أفضل نساء اهل الأرض**»(٩٤)؛ حسن و حسین پس از من و پدرشان، برجسته ترین ساکنان روی زمین اند و مادر گرامی آن ها والاترین بانوان روی زمین به شمار می آید.

٧. «**الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة**»(٩٥)؛ حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی اند.

٨ . از برّه دختر امیه خزاعی نقل شده که گفته است: هنگامی که فاطمه زهرا(علیها السلام)به وجود مقدس امام حسن باردار بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای انجام کاری از خانه بیرون رفت و به فاطمه فرمود: فاطمه جان! به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او مژده داده است، تا من نزدت نیامده ام به او شیرندهی.

دخت اُمیّه می گوید: سه روز پس از تولد حسن که مادرش به او شیر نداده بود، حضور آن بانو شرفیاب شدم و عرض کردم: نوزاد را به من بدهید تا او را شیر دهم. فرمود:هرگز. ولی سپس مهر مادری اش بروز کرد و خودش او را شیر داد. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)وارد شد، به فاطمه فرمود: چه کردی؟ عرضه داشت: مهر مادری ام بروز کرد و او را شیر دادم.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: جز کاری که خدا خود بخواهد، انجام شدنی نیست.

اما زمانی که آن مخدره به حسین (علیه السلام) باردار شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: فاطمه جان! تو به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او تهنیت گفته است، تانزدت نیامده ام هرچند يك ماه به طول انجامد، از شیر دادن به او خودداری نما.

فاطمه (علیها السلام) عرضه داشت: فرموده شما را عمل خواهم کرد.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برای انجام کاری در سفر بود، حسین از مادر متولد شد تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیامد فاطمه نوزادش را شیر نداد، حضرت به دخترش فرمود: چه کرده ای؟

عرضه داشت: تا کنون او را شیر نداده ام.

---

٩٢. مستدرك حاكم ١٦٦/٣، كفاية الطالب ٤٢٢، اعلام الورى ١/ ٤٣٢.
٩٣. بحارالانوار ٢٦١/٤٣، مسند احمد ١٧٢/٤، صحيح ترمذى ٦٥٨/٥ ح ٣٧٧٥.
٩٤. بحارالانوار ٢٦١/٤٣ و عيون الأخبار الرّضا ٦٢/٢.
٩٥. سنن ابن ماجه ١/ ٥٦، ترمذى ٦١٤/٥ / ح ٣٧٦٨ و بحارالانوار ٢٦٥/٤٣.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نوزاد را گرفت و زبان خود را در دهان او نهاد و حسین شروع به مکیدن نمود، تا این که حضرت فرمود: «**إيهاً حسين! إيهاً حسين!**; حسین جان بس است.

سپس **فرمود**: جز کاری را که خداوند خود بخواهد انجام پذیرفتنی نیست و امامت در تو و میان فرزندانت وجود خواهد داشت.(۹۶)

۹. روزی نبی اکرم (صلى الله عليه وآله) **جلوس فرموده بود**، امام حسن (عليه السلام) و امام حسین(عليه السلام)وارد شدند، وقتی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آن دو را دید، به پا خواست و قبل از آنکه نزدش آیند، خود به سمت آن ها رفت، از آنان استقبال و آن ها را بر دوش خود سوار کرد و فرمود: «**نعم المطيُّ مطيّكما، و نعم الراكبان أنتما، و أبوكما خير منكما**»(۹۷); بهترین مرکب، مرکب شما و بهترین سواران شما دو تن هستید و پدرتان از شما برتر است.

کنیه و لقب

کنیه آن بزرگوار، ابوعبدالله (عليه السلام) و لقب های وی رشید، وفیّ، طیّب، سیّد، زکیّ، مبارك، تابع لمرضاة الله، دلیل على ذات الله و سبط است و برجسته ترین لقب معروف وی سرور جوانان اهل بهشت است که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) وی را بدان ملقب ساخت و درباره او و برادرش حسن (عليه السلام) فرمود: «**أنّهما سيّدا شباب أهل الجنّة**»**;** آن دو سرور جوانان بهشتی اند. هم چنین لقب سبط نیز القاب مشهور آن بزرگواراست، که فرمود: «**حسين سبط من الأسباط**»(۹۸); حسین سبطی از اسباط است

---

۹۶. اعیان الشیعه ۱/ ۵۷۹.
۹۷. بحارالانوار، ۴۳/۲۸۵-۲۸۶.
۹۸. ذخائر العقبی/ ۱۳۰.

بخش دوّم

مراحل زندگی امام حسین(علیه السلام)

زندگی هر یك از پیشوایان عصمت و طهارت (علیهم السلام)به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

نخست: از ولادت تا به دست گرفتن زمام پیشوایی و ولایت، كه از ناحیه خدا به آن ها سپرده شده و رسول اكرم (صلی الله علیه وآله) و نیز ائمه (علیهم السلام)خود بدان تصریح كرده اند.

دوم: از ابتدای پذیرش مسئولیت اداره امور مسلمانان و مؤمنان تا شهادت.

هر یك از این بخش ها به تناسب اوضاع و شرایط و رخدادهایی كه اختصاص به هر مرحله ای دارد، خود شامل چند مرحله می شود.

اینك نخستین دوره ـ از ولادت تا امامت ـ را با تمام مراحل و مهم ترین رخدادهایش در بخش دوم قسمت دوم، بررسی می كنیم و دوره دوم را با كلیه مراحل گوناگون آن به گونه ای مشروح در قسمت سوم به بحث و بررسی می نشینیم.

به جاست كه بدانیم نخستین دوره زندگی امام حسین(علیه السلام)از چهار مرحله برخوردار است كه عبارتند از:

۱. زندگی آن حضرت در دوران حیات جد بزرگوارش، از سال ٤ تا ۱۰ هجری.

۲. زندگی وی در دوران خلفای سه گانه، از سال ۱۱ تا ۳۵ هجری.

۳. زندگی او در دوران دولت مبارك علوی، یعنی از زمان بیعت مردم با پدر ارجمندش تا زمان شهادت آن حضرت از سال ۳۵ تا ٤۰ هجری.

٤. زندگی وی در دوران برادر بزرگوارش امام حسن(علیه السلام)كه قریب به ده سال، یعنی از اواخر رمضان سال ٤۰ تا آغاز یا پایان صفر سال ٥۰ هجری كه امام حسن(علیه السلام)به شهادت رسید و زمام پیشوایی و امامت را پس از برادر، به عهده گرفت.

دومین دوره زندگی اباعبدالله الحسین(علیه السلام)پس از شهادت برادر بزرگوارش امام مجتبی(علیه السلام)آغاز و با شهادت آن بزرگوار در روز عاشورای سال ٦۱ هجری در سرزمین كربلا، پایان یافت، كه این خود دارای دو مرحله است:

۱. نخستین مرحله، دوران زندگی حضرت طی حکومت معاویه است، که آن حضرت(علیه السلام) با اینکه معاویه به هیچ یك از شروط امام حسن(علیه السلام)عمل نکرد. ولی امام حسین(علیه السلام)به قرارداد صلحی که توسط برادرش امام مجتبی(علیه السلام)با معاویه صورت گرفته بود، پایبندی نشان داد. معاویه، تن در ندادن خود را به شروط یاد شده صلح با ارسال زهر کشنده به امام مجتبی(علیه السلام)نمودار ساخت تا از وجود رقیبی مخالف، رهایی یابد و در جهت کاندیدا ساختن فرزند فاسقش یزید برای حکومت، موانع را از سر راه بردارد.

۲. دومین مرحله از زمانی آغاز می شود که معاویه فرزندش یزید را به عنوان جانشین پس از خود، به مسلمانان تحمیل کرد، و کوشید تا از امام حسین(علیه السلام)برای او بیعت بگیرد، تا به جناح مخالفی که به خوبی از ریشه دار بودن آن در دوران امام علی(علیه السلام)آشنا بود، پایان دهد. امام(علیه السلام) و از همین رهگذر، قیام و نهضت خویش را که آتشفشانی زیر خاکستر بود، آغاز نمود; که آتشفشان با فراگیر شدن فسق و فجور و پدیدار شدن آن در عرصه رهبری و دستگاه حکومتی، به انفجار گرایید. از این رو، امام (علیه السلام)حرکت خود را از مدینه به مکه و از آنجا به عراق آغاز کرد و صبر و بردباری و جهاد و مبارزه خود را با تقدیم خون پاك خویش و خاندان و یاران باوفایش در راه خدای متعال به اوج کمال رساند.

بخش سوّم
از ولادت تا امامت

امام حسين در دوران حيات رسول اكرم(صلى الله عليه وآله)

خانواده على و فاطمه و فرزندانش (عليهم السلام) در زمان حيات نبى اكرم(صلى الله عليه وآله)و در رسالت اسلامى، بسيار گسترده و از معانى و مفاهيم ژرفى برخوردار بود، زيرا اين خانه در آينده رسالت الهى را در خود جاى مى داد و سنگينى بار خلافت و مسئوليت حراست از دين و امت را به دوش مى كشيد.

طبيعى بود كه اين خانه از باران مهر و محبّت و مراقبت و الطاف پدرانه نبى اكرم(صلى الله عليه وآله)از سهمى بسزا و بهره اى فوق العاده برخوردار باشد. رسول خداهمه توش و توان خود را به كار برد تا درخت خجسته و مبارك خويش را در خانه على آبيارى و صبح و شام از آن مراقبت نمايد و در تبيين اين امر كه سرنوشت امت در گرو سلامت اين خانواده و اطاعت از اعضاى آن است بكوشد، چنان كه اين معنا در اين فرموده اش به خوبى جلوه گر است:

«انّ علياً راية الهدى بعدي و إمام أوليائي و نور من أطاعني»[٩٩]؛

على، پس از من پرچم هدايت، پيشواى دوستدارانم و نور پيروان من است.

از همان زمان كه گيتى به نور ولادت حسين(عليه السلام)منوّر گشت، در دل نبى اكرم مقام و منزلتى والا و در دوران رسالت الهى جايگاه برجسته اى يافت.

پيامبر عظيم الشأن اسلام(صلى الله عليه وآله)اين نوزاد جديد را، در آينده، وارث رسالت يافت كه امت را پس از كژى و درجا زدن، به تحرك واداشته و دين و آيين الهى را پس از انحراف و محو شدن، به اصلاح خواهد آورد و سنّت را پس از تباهى و تغيير و تبديل، زنده مى سازد. وى در آينده اى نه چندان دور به فرمان خداى متعال به مسئوليت هاى امامت و رسالتى كه خاتم رسالت ها به شمار مى آمد، كاملاً آگاهى مى يافت و خود در اين زمينه مى فرمايد:

---

٩٩. حلية الأولياء/ ٦٧، نظم درر السمطين/ ١١٤، تاريخ ابن عساكر ١٨٩/٢ ح ٦٨٠، مقتل خوارزمى ٤٣/١، جامع الجوامع سيوطى ٣٩٦/٦، منتخب الكنز ٩٥٣/٦ ح ٢٥٣٩، فصول المهمه ابن صباغ/١٠٧، تاريخ الخلفاى سيوطى/ ١٧٣، مجمع الزوائد ١٣٥/٩، كنزالعمال ١٥٣/٥، صحيح ترمذى ٣٢٨/٥، ح ٣٨٧٤ و أسد الغابه ١٢/٢.

حسن و حسین فرزندان منند، کسی که دوستدار آنان باشد مرا دوست داشته است و هر کس دوستدار من باشد خدا او را دوست دارد، و هر کس دوستدارش خدا باشد، او را وارد بهشت می گرداند و آن کس که با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده و هر کس با من دشمنی نماید، خدا با او دشمنی می کند و کسی که خدا با او دشمنی کند، او را وارد آتش دوزخ می کند.[۱۰۰]

آیا دوستی و محبّت، چیزی جز مقدمه اطاعت و پذیرش ولایت است؟بلکه هر دو ثمره دوستی و محبت اند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)برای گریه امام حسین(علیه السلام)متأثر می شد و او را در بیداری و خواب نوازش می‌کرد و به مادر پاکدامنش فاطمه(علیها السلام) سفارش می فرمود که فرزند خجسته و دلبندش را غرق مهر و عشق و محبت سازد[۱۰۱].

آن گاه که حسین(علیه السلام)راه رفتن آموخت و به آمد و شد پرداخت، نبی اکرم کوشید با توجه دادن مردم به او فضای لازم را مهیّا کند تا امت، جانشینی فرزند پیامبر را بر خود پذیرا شوند. بارها اتفاق می افتاد که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)سجده نماز خود را بدان سبب که حسین بر پشت او سوار بود، طولانی می ساخت، تا بدین وسیله مراتب علاقه و محبت و نیز مقام و منزلت وی را به مسلمانان بنمایاند و چه بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)شتابان سخنان خویش را قطع می‌کرد و فرزند دلبندش را که به سمت او می‌آمد و گاهی می‌لغزید و به زمین می‌خورد، در بر می‌گرفت و او را با خود بر فراز منبر می برد[۱۰۲].امور یاد شده همه، دلیل بر جایگاه برجسته و نقش ارزنده آن بزرگوار در آینده امت، تلقی می شد.

زمانی که مسیحیان نجران حضور پیامبر اکرم شرفیاب شدند و در مورد دعوت آن حضرت به اسلام و اعتقاد به یکتاپرستی خالص با وی به بحث و مناقشه پرداختند و با این که حق بر ایشان روشن گشت، از پذیرفتن آن سر باز زدند و خداوند فرمان مباهله داد، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به اتفاق افرادی که در تقوا و شایستگی برجسته ترین انسان های روی زمین و در مقام و جایگاه محبوب ترین آنان در پیشگاه خدا به شمار می آمدند، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام)به سوی مسیحیان نجران رفت تا به همراه این جمع با کفرپیشگان و مشرکان و کج اندیشان، مباهله کند. و در همان زمان - با این کار نشان داد که آنان خاندان نبوت به شمار آمده و رسالت اسلام به وجود آن ها برپاست و گذشت و بخشش آنان به خاطر آرمان و اعتقاد، پایانی ندارد[۱۰۳].

---

۱۰۰. مستدرك حاكم ۱٦٦/۳، تاریخ ابن عساکر بیان حالات امام حسین(علیه السلام)، اعلام الوری ٤۳۲/۱.
۱۰۱. مجمع الزوائد ۲۰۱/۹، سیر اعلام النبلاء ۱۹۳/۱، ذخائر العقبی ۱٤۳.
۱۰۲. مسند احمد ۳٥٤/٥، اعلام الوری ٤۳۱/۱، کنز العمال ۱٦۷/۷، صحیح ترمذی ٦۱٦/٥ ح ۳۷۷٤.
۱۰۳. مسند احمد ۱۸٥/۱، صحیح مسلم، کتاب فضائل، فضائل علی ۳٦۰/۲، صحیح ترمذی ۲۹۳/٤ ح۲۰۸٥.

مسیحیان با مشاهده چهره هایی درخشان ونورانی از پرتو توحید و عصمت، از انجام مباهله منصرف شدند و پذیرا گشتند با پستی و ذلّت جزیه بپردازند.

برهه کوتاهی را که امام حسین(علیه السلام)در کنار جدّ بزرگوارش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)سپری کرد از مهم ترین و زیباترین مقاطع کل تاریخ اسلام، به شمار می آید. نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)در این برهه پایه و اساس دولت مبارك خویش را تحکیم بخشید و ساختارش را بر اساس علم و دانش و ایمان بنا نهاد، سپاهیان شرك را به شکست وا داشت پایگاه ها و مراکز کفر و الحاد را در هم کوبید و پیروزی های شگفت انگیزی پیاپی بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و یاران وفادارش، روآورد و مردم دسته دسته به دین و آیین الهی می گرویدند.

در اوج این پیروزی ها، مسلمانان با مصیبت جانسوز رحلت نبی اکرم روبرو شدند، غم و اندوه بر مسلمانان به ویژه خاندان آن بزرگوار که فاجعه دردناك و مصیبت بزرگ از دست دادن رسول خدا(صلی الله علیه وآله)آنان را از پای در آورده بود، سایه افکن شد.

میراث پیامبر به حسنین (علیهما السلام)

هنگامی که بانوی بانوان جهان به نزدیك بودن رحلت جانسوز پدر بزرگوارش پی برد، فرزندانش حسن و حسین(علیه السلام)را نزدآن بزرگوار آورد و عرضه داشت:

ای رسول خدا! این عزیزان فرزندان تواند، چیزی برای آنان به میراث بگذار، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: عظمت و شوکتم را به حسن و شجاعت و بخششم را به حسین برای میراث نهادم.(۱۰٤)

سفارش پیامبر درباره نوادگانش

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)سه روز قبل از رحلت خود، امام علی(علیه السلام)را به توجه و مراقبت از حسنین(علیهما السلام) سفارش کرد و به او فرمود:

درود بر تو ای پدر دو دسته گل خوشبو! تو را به مراقبت و توجه به دو دسته گل دنیایی ام سفارش می کنم، به زودی دو ارکان زندگی ات در هم می شکند و خداوند جانشین من بر تو خواهدبود.

و با رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) فرمود: این حادثه یکی از دو رکنی است که پیامبر به من خبر داد .

آن گاه که فاطمه زهرا(علیها السلام) دنیا را وداع گفت علی (علیه السلام)فرمود: مصیبت زهرا، دومین رکنی است که رسول خدا از درهم شکستن آن مرا آگاه ساخت.(۱۰٥)

---

۱۰٤. بحارالانوار ۲٦۳/٤۳، مناقب آل ابی طالب ٤٥٦/۲، نظم درر السمطین/ ۲۱۲.
۱۰٥. بحارالانوار ۲٦۲/٤۳.

سوز و گداز پیامبر در مورد حسین (علیه السلام)

زمانی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)از بیماری رنج می برد و در آستانه احتضار قرار گرفته بود، امام حسین(علیه السلام)حضورش شرفیاب شد، وقتی چشم پیامبر به حسین افتاد، او را در آغوش کشید و فرمود: مرا با یزید چه کار؟! روز خوش نبیند. پس از گفتن این سخن مدتی طولانی از هوش رفت، هنگامی که به هوش آمد، حسین را غرق بوسه ساخت و از چشمانش باران اشك جاری بود و می فرمود: «**أمّا انّ لي و لقاتلك موقفاً بين يدي الله عزّوجلّ**»[106]; من در پیشگاه خدای عز و جل با قاتل تو مخاصمه خواهم کرد.

در آخرین لحظات عمر شریف نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)امام حسن و امام حسین با چشمانی اشکبار خود را روی بدن مبارك رسول خدا افکندند و پیامبر آن دو را غرق بوسه نمود، پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان(علیه السلام)خواست آن دو را از بدن مطهّر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)دور سازد، که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)راضی نشد و فرمود: آن دو را به خود واگذار از من توشه برگیرند و من نیز از آنان توشه برگیرم زیرا دیری نمی پاید پس از من برایشان حوادث ناگواری رخ خواهد داد.[107]

سپس رو به عیادت کنندگان خود کرد و فرمود:

«**قد خلّفت فيكم كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فالمضيّع لكتاب الله كالمضيّع لسنّتى، و المضيّع لسنتى كالمضيّع لعترتى، انّهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض**»[108];

کتاب الهی و عترت و اهل بیت خویش را میانتان به ودیعه نهادم، آن کس که از قرآن دست بردارد، از سنّتم دست برداشته و آن که از سنّتم دست بردارد عترتم را رها ساخته است، این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من واردشوند.

امام حسین(علیه السلام)**در عصر خلفاء**

در دوران ابوبکر

اهل بیت (علیهم السلام)از جمله امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) در فاجعه غم انگیز رحلت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)می سوختند و غم و اندوه این مصیبت جانکاه بر دل هایشان سایه افکن شده و به تجهیز پیکر پاك برجسته ترین پیامبری که تاریخ بشر سراغ داشت، مشغول بودند که حادثه دیگری متوجه آنان شد و بر درد و رنج شان افزود و امید و آرزوهایی را که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دردل آنان و امت کاشته بود، برباد

---

۱۰۶. حياة الامام الحسن باقر شريف قرشی ۲۱۸/۱، به نقل از مثير الاحزان.

۱۰۷. مقتل خوارزمی ۱۱٤/۱.

۱۰۸. مقتل خوارزمی ۱۱٤/۱.

داد و آن ماجرای به یغما بردن خلافت و کنار نهادن امام علی(علیه السلام) از عرصه رهبری و مصادره مقام و منصبی تلقی می شد که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)به فرمان خدای متعال وی را برای احراز آن تعیین کرده بود.

این ضربه سهمگین، حلقه آغازین سلسله حرکت های درد سر آفرین و اضطراب آمیزی بود که خطِ حاکم، آن را پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در جهت به انزوا کشیدن و کنار نهادن کامل اهل بیت از جایگاه رهبری بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر آن بزرگواران تحمیل نمود.

شهادت جانسوز حضرت زهرا(علیها السلام)

رحلت غمبار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تأثیری دردناك در روح پاك امام حسین (علیه السلام)که کمتر از هشت بهار از عمر شریف وی سپری شده بود، بر جای نهاد.

دیری نپایید که حسین (علیه السلام) به مصیبت جانکاه شهادت مادر گرامی اش فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با آن شکل فجیع و درد آور که از جور و ستم و بیداد و غصب حقوقش طی مدت زندگی اش پس از پدر، در رنج بود، دست به گریبان شد. رنج های مادر در روح لطیف امام حسین (علیه السلام) تأثیری بسزا داشت; زیرا هرگاه آن حضرت پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مادر مهربانش می نگریست او را گریان و اندوهگین و دل شکسته می یافت.

روایت شده که حضرت زهرا(علیها السلام) پس از رحلت پدر بزرگوارش همواره سر مبارکش با پارچه ای بسته، پیکرش ضعیف و ناتوان و از پا افتاده، گریان و سوخته دل بود. لحظه به لحظه از هوش می رفت و به فرزندانش می فرمود: پدر بزرگوارتان که پیوسته به شما ارج و احترام می نهاد و یکی بعد از دیگری شما را در آغوش می گرفت کجاست؟ آن پدر بزرگواری که بیش از همه نسبت به شما مهربان بود، و اجازه نمی داد شما روی زمین راه بروید، کجاست؟ از این پس هیچ گاه نخواهم دید او این در را باز کند و شما را بر شانه خود سوار کند، چنان که همواره این کار را با شما انجام می داد.[۱۰۹]

نقل شده که فاطمه زهرا(علیها السلام) پس از رحلت پدر ارجمندش، امام حسن و حسین(علیهما السلام) را با خود به بقیع می برد و تا شب پیوسته گریه می کرد و سپس امیرمؤمنان بدان جا می آمد و آنان را به خانه باز می گرداند.

---

۱۰۹. بحار الانوار ۱۸۱/٤۳.

راویان به نقل از اسماء بنت عُمیس مشروح سرگذشت شهادت آن مخّدره را یاد آور شده اند: در بیان این ماجرا آمده است که امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)لحظاتی پس از وفات مادرشان وارد خانه شدند [و مادر را خوابیده دیدند] پرسیدند: ای اسماء! مادرمان هیچ گاه در این ساعت نمی خوابید.

اسماء گفت: فرزندان رسول خدا! مادرتان خواب نیست، او دنیا را وداع گفته است. [با شنیدن این جمله] امام حسن(علیه السلام) خود را روی بدن مادر افکند و گاهی او را می بوسید و می گفت: مادر! پیش از آن که روح از بدنم جداشود بامن سخن بگو.

اسماء می گوید: حسین جلو آمد و پاهای مادر را بوسه زد و گفت: مادر! من فرزندت حسینم، پیش از آن که قلبم متلاشی شود و جان دهم بامن سخن بگو.

اسماء به آنان گفت: فرزندان رسول خدا! نزد پدرتان بشتابید و او را در جریان رحلت مادرتان قرار دهید. آن دو بزرگوار [به سرعت] بیرون رفتند به مسجد که نزدیك شدند صدای خود را به گریه بلند کردند. همه اصحاب و یاران، خود را شتابان به آن دو رسانده و پرسیدند: فرزندان رسول خدا! سبب گریه شما چیست؟ خدا چشمانتان را نگریاند.(۱۱۰)

در روایتی دیگر آمده است پس از آن که امیرمؤمنان از غسل دادن زهرا(علیها السلام)فراغت یافت صدا زد: امّ کلثوم! زینب! سکینه! فضّه! حسن! حسین! بیایید و از مادرتان توشه برگیرید، اینك لحظه جدایی شما از مادرتان فرا رسیده و وعده دیدارتان در بهشت خواهد بود.»

امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) جلو آمده و فریاد می زدند: چه حزن و اندوهی! که پس از رحلت و فقدان جدّمان رسول خدا و مادرمان فاطمه پایانی ندارد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

> خدا را گواه می گیرم [وقتی حسنین خود را روی بدن مادر افکنده بودند] زهرا(علیها السلام)ناله ای کرد و دست هایش را از کفن بیرون آورد و آن دو را در آغوش گرفت که ناگهان هاتفی از آسمان فریاد زد: ای ابوالحسن(علیه السلام)! حسن و حسین را از روی بدن مادر بلند کن به خدا سوگند! که آن دو، فرشتگان آسمان را به گریه انداختند.(۱۱۱)

به نقل بیشتر روایات امام حسن و امام حسین در مراسم نماز خواندن بر جنازه مادرشان حضور یافتند و انجام غسل و کفن آن مخدره را امیرمؤمنان(علیه السلام)عهده دار

---

۱۱۰. بحار الانوار ۱۸٦/٤۳.
۱۱۱. بحار الانوار ٤۳/ ۱۷۹.

شد و شبانگاه به اتفاق حسن و حسین جسم شریف زهرا را از خانه بیرون برده و بر پیکر نازنینش نماز گزاردند...[۱۱۲]

در حقیقت، امام حسین (علیه السلام) در مدت کوتاهی به دو رخداد بزرگ و دردناك مبتلا گردید، نخست رحلت غم افزای جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و دوم، شهادت جانکاه مادر گرامی اش فاطمه(علیها السلام)، دخت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)، پس از آن همه رنج و محنت و جور و جفایی که بر او، رخ داد.

اگر رنج و اندوه غصب حقوق پدر ارجمندش امیرمؤمنان (علیه السلام) و فاجعه غم انگیز کنار نهادنش از عرصه سیاسی را که به خانه نشینی وی انجامید، بر آن مصیبت ها بیفزاییم، شدت رنج و مصائبی که حسین را در سنّ کودکی در بر گرفته بود، به خوبی برایمان روشن می گردد.

واقعیت این است انواع تنگناهایی که از ناحیه خط حکومت وقت، به آن دسته از یاران رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) که پای بند روش الهی او بودند به ویژه بر علی بن ابی طالب امیرمؤمنان(علیه السلام) تحمیل می شد، سبب عمیق تر شدن مصیبت های امام حسین گشت، نظیر جلوگیری از رسیدن خمس و سایر حقوق به آن حضرت، چنان که این حقیقت در ماجرای ملّی کردن «فدك» که یکی از اهداف دشمن، ایجاد فشار مالی دیگری بر اهل بیت پیامبر و فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام)بود، به خوبی روشن است.

در دوران عمر بن خطاب

در عصر وی تنگناها ابعاد بیشتر و مهم تر به خود گرفت. به گفته تاریخ نگاران، عمر، خروج یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را از مدینه جز با اجازه او ممنوع اعلام کرد. این ممنوعیت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نیز شامل می شد، به گونه ای که این عمل به نمونه دیگری از فشارهای وارده بر اهل بیت پاكِ و وحی، تبدیل گشت.

آری، این گونه رفتارهای زورگویانه و جهت گیری های ستمگرانه، به دور ساختن امیرمؤمنان از صحنه و خانه نشین شدن آن حضرت انجامید، که عدم حضور وی را در عرصه های سیاسی و اجتماعی در پی داشت به گونه ای که حضرتش کاملا به فراموشی سپرده شد، هر چند خلیفه وقت، گاهی در مورد برخی مسائل به آن حضرت

---

۱۱۲. بحارالانوار ۲۱۲.

مراجعه می کرد و شاید بتوان نیاز خلیفه را به وجود امام در مسائل جدیدی که برایش پیش می آمد و هیچ کس جز امام علی (علیه السلام)قادر بر حلّ مورد قبول آن ها نبود، سبب دور نساختن حضرت از مدینه دانست.

امیرمؤمنان با دور اندیشی و صبر و بردباری خالی از ناسپاسی، خشم خود را فرو برد و از حقی که مربوط به او بود و عمر پس از ابوبکر بدون هیچ گونه حق شرعی و برهان و دلیل صحیحی، آن را به خود اختصاص داد، چشم پوشید.

در همه این رخدادها، امام حسین (علیه السلام) شاهد درد و رنج پدر بزرگوار خویش بوده و چگونگی برخورد پدر با این پیشامدهارا نظاره گر بود و می دید پریشانی و گرفتاری مسلمانان بردوش پدرش سنگینی می کند و نگران سرنوشت آن هاست. امام حسین(علیه السلام) به یاد می آورد چگونه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدر بزرگوارش را بر دیگران ترجیح می داد و مرحله ای پس از مرحله دیگر امت را به پیروی از او سفارش می فرمود، ولی اکنون از مقام و جایگاهش کنار نهاده شده بود و حسین(علیه السلام) جز نهان داشتن عواطف و احساسات خویش، قادر بر انجام کاری نبود.

نقل شده: روزی عمر بر فراز منبر سخن می گفت بی آن که توجه داشته باشد. حسین(علیه السلام) که (کودکی بیش نبود) از منبر بالا رفت و بر سر عمر فریاد زد و فرمود: از منبر پدر بزرگوارم پایین بیا و بر منبر پدر خودت بالا برو.

عمر [از مشاهده این صحنه] مات و حیران شد و با تصدیق سخنان حسین(علیه السلام) به او گفت: راست می گویی، پدر من منبری ندارد و او را بغل گرفت و در کنار خود نشانید و در جستجوی کسی که این سخنان را به او یاد داده بود، بر آمد و از حسین (علیه السلام)پرسید: چه کسی این سخنان را به تو آموخته؟ امام حسین (علیه السلام)فرمود: به خدا! هیچ کس به من یاد نداده.

حق این بود که عمر به تصدیق لفظی حسین (علیه السلام) اکتفا نمی کرد، بلکه اگر راست می گفت باید حق او را از فدك بدو باز پس می داد، و از رسیدن خمس به او جلوگیری نمی کرد و حق خلافت پدر بزرگوارش را در جهت اطاعت از خدا و رسولش، به وی باز می گرداند.

نیز آورده اند: عمر به امام حسین (علیه السلام) ارج و اهمیت قائل می شد به گونه ای که از حضرت خواست هرگاه قضیه ای برایش پیش آمد، نزد او بیاید. روزی امام حسین(علیه السلام)آهنگ وی کرد و معاویه نزد عمر بود. امام (علیه السلام) به عبدالله فرزند

عمر برخورد و از او اجازه ورود خواست وی اجازه نداد و حضرت به اتفاق او به خانه بازگشت. فردای آن روز عمر او را دید و پرسید:

حسین! چه چیز سبب شد نزدم نیامدی؟ امام (علیه السلام) فرمود: من آمدم ولی دیدم تو با معاویه خلوت کرده ای، به اتفاق با پسرت برگشتم.

عمر در پاسخ امام حسین(علیه السلام) گفت: شما سزاوارتر از فرزند عمر هستی، ما هرچه داریم از خدا و شما داریم.(۱۱۳)

در دوران عثمان

امام حسین (علیه السلام) با برخورداری از سجایای اخلاقی و فضایل برجسته، در آستانه سومین دهه عمر شریف خود قرار داشت. او اوضاع دردناك دوران پدر خویشتن دارش را نظاره گر بود و می دید که بازی های سیاسی در رنگ های گوناگون يك هدف را دنبال می كند; تا علی و فرزندانش به زمامداری دولت اسلامی دست نیابند بلکه خلافت را هم چنان از آن ها دور نماید و اکنون این پسر خطاب است که به واداشتن امت به پذیرش امور طاقت فرسایی، نظیر آراء و نظرات ناصواب، تندخویی و اشتباهات اجتهادش اکتفا نکرد و کار به جایی رسید که امت را به شورای شش نفره ای که خلافت عثمان از آن ناشی شد، گرفتار ساخت.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در امر زمامداری، مصلحت دین و مسلمانان را بر حق ویژه خویش ترجیح داد و صبری تلخ و ناگوار پیشه کرد و خود این مرحله را چنین به وصف می کشد:

«فصبرت و في العين قذى، و في الحلق شجا، أرى تراثي نهباً، حتى مضى الأول لسبيله، فأدلى بها الى ابن الخّطاب بعده، فصيرّها في حوزة خشناء يغلظ كلمهاو يخشن مسّها، ويكثر العثار فيها، فصبرت على طول المدّة و شدّة المحنة، حتى اذا مضى لسبيله جعلها فى جماعة زعم أنّي أحدهم، فيالله و للشورى، متى اعترض الريب فيّ مع الأول منهم حتى صرت أُقرن إلى هذه النظائر؟!»;(۱۱٤)

مانند کسی که خاشاك در چشم و استخوان در گلو دارد، بردباری پیشه کردم، با چشم خود می دیدم که میراثم را به یغما می برند، تا این که اوّلی به هلاکت رسید و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذارد...با این که دورانی طولانی بار سنگینی بر دوشم بود، شکیبایی پیشه کردم...تا آن که

---

۱۱۳. الاصابة ۳۳۲/۱.

۱۱٤. نهج البلاغه خطبه شقشقیه.

دوران او نیز سپری شد و امر خلافت را به جمعی سپرد که می پنداشت من هم یکی از آنهایم. پناه به خدا از آن شورا!برتری من بر نخستین فرد آنان - ابوبکر - چه زمانی مورد شك و تردید بود تا امروز بخواهم در کنار این ها قرار داده شوم؟!

رنج و محنت اهل بیت آن گاه فزونی یافت و وظیفه و مسئولیت آنان دشوارتر گردید، که با دوره نوینی از انحراف خلافت روبرو شدند، عصر و دورانی که کوششی دامنه دارتر و تلاشی بیشتر می طلبید تا امت و رسالت در ورطه تباهی قرار نگیرد، ولی گونه های مشخصی از رنج و گرفتاری های سخت و دشوار، به وضوح پدیدار و زندگی مسلمانان را سراسر فراگرفت و برجسته ترین یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در زمانی مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفتند که آزاد شدگان تبهکار و فرزندانشان در سایه ضعف عثمان و احیاناً بی تدبیری و یا تعصب قبیله ای اموی برای دست یابی به مراکز دولت، بر یکدیگر پیشی می گرفتند.[١١٥]

امام حسین (علیه السلام) خود، بر رنج و سختی های مسلمانانی که بر ضد فساد و تباهی حکومت عثمان در تنگنایی بس دشوار، دست به شورش زده بودند، شاهد و ناظر بود و سرانجام دست مردم ستم دیده از آستین بر آمد و با قدرت شمشیر، خلیفه حاکم را از سر راه برداشت.

در خطبه امام علی (علیه السلام) معروف به شقشقیه، که حضرت در آن رنج و دشواری های مسلمانان را در پی به خلافت رسیدن خلیفگان قبل از خود، توصیف می کند، تصویری دقیق از آن چه در حکومت عثمان بن عفان رخ داده، ارائه شده است، آن جا که فرمود:

تا آن که سومی به خلافت رسید که کارش پر کردن شکم و تهی کردن آن بود و خاندان پدری اش با او به پا خاستند و مانند شتری که علف های تازه بهار را با حرص و ولع می بلعد به چپاول بیت المال پرداختند تا اوضاع چنان شد که آن چه را رشته بود از هم گسست و کردار ناشایست وی را نابود ساخت و شکم بارگی اش او را به زمین کوبید.

رفتار با ابوذر غفاری

عثمان بن عفان در آزار و اذیت مخالفان و ناراضیان سیاست خود، شدت عمل نشان داد، جام خشم خود را بر سر آنان فرو ریخت و در جور و ستم بر آنان شدت بخشید.

١١٥. تاریخ الخلفاء ٥٧.

ابوذر غفاری - که با گرایش به اسلام با سابقه ترین یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله)به شمار می آمد - از جمله ناراضیان و مخالفان سیاست عثمان تلقی می شد. عثمان وی را از این کار منع کرد ولی او از شیوه خود دست بر نداشت. عثمان بر آشفت و با غیر قابل تحمل دیدن وجود ابوذر، وی را به شام تبعید کرد، ابوذر در شام نیز به آگاهی دادن مردم پرداخت و در مورد سیاست بنی امیه که معاویة بن ابی سفیان فرمانروای عثمان اموی در شام، آن را دنبال می کرد، بدان ها هشدار داد.

معاویه از تلاش و فعالیت ابوذر به خشم آمد و طی نامه ای عثمان را در جریان خطر وجود ابوذر، قرار داد. عثمان ابوذر را به مدینه فراخواند; ولی این صحابی جلیل القدر وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و هشدار از خطر بدسگالان اموی را نسبت به اسلام و مسلمانان، هم چنان پی گرفت. عثمان تشخیص داد بهترین وسیله برای رهایی از مخالفت ابوذر، تبعید وی به منطقه ای دور دست و خالی از سکنه است; به همین دلیل دستور داد وی را به ربذه تبعید کنند و با اشاره به مروان حَکم از او خواست مسلمانان را از بدرقه و خداحافظی با ابوذر، باز دارد. ولی پیروان حق، با این خواسته عثمان مخالفت کردند و عده ای از جمله امام علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین، عقیل، عبدالله بن جعفر، عمارياسر، آشکارا، جهت خداحافظی با ابوذر رهسپار گردیدند. تاریخ نگاران به نقل سخنانی حکیمانه و حماسی از بدرقه کنندگان پرداخته اند که در آن ها حکومت عثمان را به خاطر جنایتی که در مورد ابوذر انجام داد، به شدت مورد اعتراض قرار دادند. از جمله در سخنان امام حسین (علیه السلام) آمده است:

عمو جان! خدای تبارك و تعالی قادر است وضعیتی را که ملاحظه می کنی، دستخوش تغییر و تبدیل سازد، به راستی خداوند هر روز در شأن و کاری است، مخالفانت دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دینت را از آنان دریغ داشتی، از آن چه دریغت داشتند چقدر بی نیازی، و به آن چه از آنان دریغ داشتی چه بسیار نیازمندند؟ بنابراین، از خداوند صبر و بردباری بخواه و از حرص و آز و ناشکیبایی به خدا پناه ببر، زیرا صبر و بردباری از دین و بزرگ منشی است. حرص و آز، رزق و روزی به بار نمی آورد و ناشکیبایی مرگ کسی را به تأخیر نمی اندازد.[(۱۱٦)]

ابوذر (با شنیدن این سخن) سخت گریست و با آخرین نگاه وداعش بر اهل بیتی که خالصانه به آن ها عشق و محبت می‌ورزید، آنان را چنین مخاطب ساخت:

---

۱۱٦. بحار الانوار ۲۲ / ٤۱۲، و به مروج الذهب ۲ / ۳۵۰، مراجعه شود.

ای خاندان رحمت! خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، آن گاه که چشمم به جمال شما روشن می شود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به یاد می آورم. من در مدینه چیزی که موجب آرامشم گردد و یا غم و اندوهی غیر از جدایی از شما ندارم. وجود من در حجاز بر عثمان گران آمد همان گونه که بر معاویه در شام گران آمد و از این که من در کنار برادر و پسر دایی اش در این دو شهر اقامت کنم و مردم را بر ضد آن ها بشورانم، ناخرسند بود. از این رو، مرا به سرزمینی تبعید کرد که یار و یاور و مدافعی جز خدا نداشته باشم، به خدا سوگند! یار و همدمی جز خدا نمی خواهم، و آن جا که خدا با من است، هیچ گونه بیم و وحشتی ندارم.(۱۱۷)

در عصر دولت علوی

حکومت خلفای سه گانه، با کشته شدن عثمان خاتمه یافت و بدین وسیله بیست و پنج سال رنج و محنت ناشی از کنار نهادن امام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام)از عرصه سیاسی و اجتماعی مسلمانان، پایان پذیرفت.

مسلمانان به یقین پی بردند که امام علی (علیه السلام) تنها رهبری است که می تواند امید و آرزوها و اهداف آنان را برآورده و عملی سازد و مجد و عظمت شان را به آنان باز گرداند و در سایه حکومت آن بزرگوار از آزادی و مساوات و عدالت، بهره مند گردند، به همین دلیل بر بیعت با وی برای خلافت، اصرار و پا فشاری نشان دادند.

ولی با کمال تأسف، مسلمانان فوق العاده دیر به چنین باوری رسیدند به گونه ای که امت به بیماری های سخت و انحرافات زیادی دچار گردید و روح از خود گذشتگی و ارزش های اعتقادی از آن ها رخت بربسته و آز و طمع و اندیشه منافع شخصی بر آن ها سایه افکن شده بود و به سمت و سوی گرایش های تنگ نظرانه گروهی کشانده شدند. از این جا بود که امام علی(علیه السلام)مخالفت کامل خویش را با پذیرش خلافت آنان اعلان داشته و بدآنهافرمود: من در خود نیازی به خلافت بر شما نمی بینم هر کس شما گزینش کردید، من نیز بدان راضی هستم.(۱۱۸)

بیان این سخن از سوی امام به این دلیل بود که حضرت می دانست، بازگرداندن آن دسته از احکام اسلامی به جامعه که توسط خلفا دستخوش تغییر و تبدیل قرار گرفته و با اجتهادات اشتباهشان آن ها را دگرگون ساخته اند، کاری فوق العاده دشوار است. به خوبی آگاه بود جامعه ای که بر مبنای چنان اشتباهاتی رشد و نمو کرده باشد، سرانجام

---

۱۱۷. بحارالانوار ۲۲ / ٤۱۲، و به مروج الذهب ۲ / ۳۵۰ مراجعه شود.
۱۱۸. بحار الانوار ۳۲ / ۷.

روزی در برابر آن حضرت قرار خواهد گرفت و با جدیّت در جهت نبرد با او به فعالیت خواهد پرداخت و در مسیر اجرای طرح های سیاسی هدفمند امام برای پیاده کردن عدالت و پایان دادن به ستم و بیداد، به کار شکنی و ایجاد مانع، خواهند پرداخت.

از سویی امیرمؤمنان (علیه السلام) با سوابق بی مانند خود در اسلام و درایت و تدبیر سیاسی و شایستگی های والای رهبری، نتوانست با انحرافی که به کلیه زوایای جامعه اسلامی راه یافته بود، برابری کند و قادر نشد این جامعه را به راه راست و عدالت واقعی و آشکار باز گرداند; زیرا مجموعه هایی از منافقان و سودجویان و آنان که دردل به خدا و رسولش بغض و کینه می‌ورزیدند، در مقابل حضرت قد علم کردند که آن بزرگوار در خطبه شقشقیه خود، بر بیان این معنا تأکید نموده، آن جا که فرمود:

وقتی زمام امور را بدست گرفتم، عده ای بیعت شکنی کردند و دسته ای از دین خارج شدند و جمعی دیگر سر به طغیان برداشته، گویی این افراد سخن خدا را نشنیدند که می فرماید:(این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین برتری طلب نبوده و در پی فساد نیستند و پرهیز کاران از سرانجام نیك، برخوردارند).[۱۱۹] آری! به خدا سوگند! که این آیه را شنیده و به خاطر سپرده بودند، ولی دنیا در چشم آن ها زیبا جلوه کرد و زرو زیورش آن ها را فریفت.[۱۲۰]

در کنار پدر، و اصلاحگری امت

امام علی (علیه السلام) جهت بازگرداندن حق به جایگاه اصلی آن و حاکمیت بخشیدن عدل و داد، وارد عمل شد و با بهره گیری از صحیح ترین شیوه، سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را میان مسلمانان زنده گرداند، ولی گمراه پیشگان به سرعت در عرصه های مدیریت، توزیع اموال، عدالت در داوری و رعایت امور مربوط به رسالت و مسلمانان، بر ضد اصلاحگری های آن حضرت به مقابله پرداختند.

امام (علیه السلام) در تلاش برای فاش ساختن خط نفاق و پایان دادن به فساد و تباهی و ریشه کن ساختن آن، تردیدی به خود راه نداد تا رسالت و امت، از آن در امان باشند. از این رو، خود و خاندان گرامی اش با پیروی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)برای دفاع از آیین اسلام، درگیر معرکه های بسیار دشواری شدند و امام حسین(علیه السلام)در کلیه جنگ هایی که آتش آن را منافقان بر ضد امام علی (علیه السلام)دامن زدند. شرکت جست،

---

۱۱۹. قصص ۸۳.

۱۲۰. نهج البلاغه خطبه شقشقیه.

آن وجود مقدس هرگاه ایجاب می کرد و پدر برزگوارش به وی رخصت می داد، شخصاً در عرصه های پیکار حضور می یافت.

تاریخ نگاران خطابه ای را از امام حسین (علیه السلام) ثبت کرده اند که به هنگام حرکت مردم کوفه به صفین در جمع آنان ایراد کرد. پس از حمد و ثنای خدا، در آن چنین آمده است:

مردم کوفه! شما مردمی دوست داشتنی و بزرگوار و انسان هایی راستین هستید بکوشید یکدل و یك زبان بوده و با یکدیگر اتحاد و همبستگی داشته باشید. به راستی شرّ جنگ تلخ و طعمش ناگوار است، بنابراین، هر کس خود را برای آن بسیج کرد و مهیّای کار زار شد و قبل از فرارسیدنش از زخم های جانکاهش نرنجید و نهراسید، برنده جنگ است، ولی آن کس که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بی آن که بصیرانه در آن بیندیشد آن را پیش اندازد. سزای وی این است که به سپاهیانش سودی نرسانده و خویشتن را نیز به هلاکت انداخته است، از خدای بزرگ مسئلت داریم که به یاری خود شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد.(۱۲۱)

علاقه شدید به سلامت حسنین(علیهما السلام)

امام حسین (علیه السلام) همان گونه که در جنگ جمل به نبرد پرداخت، در جنگ صفین نیز کار زار نمود با این که برخی از روایات حاکی از این است که امیرمؤمنان (علیه السلام) از بیم این که مبادا نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با شهادت حسنین از بین رود، به آن دو بزرگوار اجازه کار زار در میدان نمی داد و می فرمود:

این جوان را به فرمان من نگه دارید و از رفتنش به میدان جلوگیری نمایید، مبادا با شهادتش پشتم را بشکند، زیرا دریغم می آید با مرگ این دو جوان (یعنی حسن و حسین) نسل رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در زمین نابود شود.(۱۲۲)

در روایات دیگری آمده است که: امیرمؤمنان (علیه السلام) فرزندش محمد حنفیه را در موارد متعددی به میدان های جنگ می فرستاد، ولی به حسنین چنین اجازه ای نمی داد. راز این مطلب را از محمد حنفیه جویا شدند، وی پاسخ داد: «حسن و حسین به منزله چشمان پدرم و من به منزله دست او هستم و او به واسطه دستش از چشمانش مراقبت می کند»(۱۲۳) این پاسخ منعکس کننده میزان ارج و احترامی بود که امام حسن و امام

---

۱۲۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۲۸٤.
۱۲۲. باب خطبه های امیرمؤمنان/ ۲۰۷.
۱۲۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۱۸.

حسین(علیهما السلام) نزد پدر بزرگوارشان علی(علیه السلام)برخوردار بودند. از اخباروارد استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) پس از نبرد صفین نیز هم چنان در کلیه رخدادها نظیر ماجرای حکمیت و جنگ نهروان، در کنار پدر حضور داشته است.

بدیهی است که رخدادهایی که امام حسین (علیه السلام) در کنار پدر ارجمندش شاهد آن ها بود، فوق العاده دردناك و تلخ و آن گاه که خوارج نقشه قتل برجسته ترین نمونه انسان کامل پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را طراحی کردند و ابن ملجم مرادی تبهکار و پس مانده خوارج، در محراب عبادت شمشیر زهر آلود بر فرق نازنین پیشوای خود امیرمؤمنان وارد ساخت، فاجعه، به اوج خودرسید.

وصیت های امیرمؤمنان به امام حسین (علیه السلام)

وصیت های امیرمؤمنان (علیه السلام) به فرزندش حسین (علیه السلام) دلیل بر توجه و اهتمام فوق العاده آن حضرت به فرزندش حسین (علیه السلام) است.

در نهج البلاغه آمده است: هنگامی که ابن ملجم ملعون، امیرمؤمنان (علیه السلام) را ضربت زد، آن حضرت به امام حسن و امام حسین چنین وصیت کرد:

«أوصيكما بتقوى الله، و ان لا تبغيا الدنيا وان بغتكما، ولا تأسفا على شىء منها زُوي عنكما، وقولا بالحقّ، و اعملا للأجر و كونا للمظالم خصماً، و للمظلوم عوناً.

أوصيكما و جميع ولدي و أهلي و من بلغه كتابي بتقوى الله و نظم أمركم و صلاح ذات بينكم; فانّي سمعت جدّكما(صلى الله عليه وآله)**يقول: «صلاح ذات البين أفضل من عامّة الصلاة و الصيام.»**

الله الله في الأيتام! فلا تغبّوا أفواههم، ولا يضيعوا بحضرتكم.

والله الله في جيرانكم! فإنهّم وصّية نبيّكم، مازال يوصي بهم حتى ظننّا انّه سيورّثهم.

والله الله في القرآن! لايسبقكم بالعمل به غيركم.

والله الله في الصلاة! فانّها عمود دينكم.

والله الله في بيت ربّكم! لاتخلوه ما بقيتم، فإنّه إن ترك لم تناظروا.

والله الله في الجهاد بأموالكم و انفسكم و ألسنتكم في سبيل الله!

و عليكم بالتواصل و التباذل، و ايّاكم و التدابر والتقاطع.

لاتتركوا الأمر بالمعروف و النهى، عن المنكر فيولّى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم.

ثم قال: يابني عبدالمطلب! لا ألفينّكم تخوضون دماء المسلمين خوضاً تقولون. قُتل اميرالمؤمنين ألا لا تقتلّن بى الاّ قاتلى. أنظروا إذا أنا متُّ مِن ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة، ولا تمثّلوا بالرجل; فإنّي سمعت رسول الله(صلى الله عليه وآله) **يقول: «ايّاكم و المثله ولو بالكلب العقور»;**[۱۲٤]

شما را به تقواى الهى سفارش مى كنم و توصيه مى نمايم در طلب دنيا نباشيد، هرچند دنيا شما را طلب كند و بر آن چه از دنيا به دست نياورده ايد، اندوه مخوريد. سخن حق بگوييد و براى ثواب كار كنيد. ستمگر را دشمن و ستمديده را ياورباشيد.

شما و همه فرزندان و خاندانم را و هر كه را نوشته ام به او مى رسد به تقواى الهى، نظم در كارها، و اصلاح ميان مسلمانان سفارش مى كنم، زيرا از جدتان شنيدم مى فرمود: «اصلاح ميان مسلمانان از بيشتر نماز و روزه ها بهتر است.

خدا را، خدا را در نظر بگيريد، در حق يتيمان، مبادا آنان را گاهى سير و گاهى گرسنه بگذاريد مبادا با حضور شما تباه شوند.

خدا را، خدا را در نظر بگيريد در حق همسايگانتان، كه سفارش شده پيامبرتان هستند. پيوسته درباره آنان سفارش مى فرمود به حدى كه پنداشتيم بر ايشان ميراثى معين خواهد نمود.

خدا را، خدا را در نظر آوريد در حق قرآن، مبادا ديگران در عمل به قرآن از شما پيشى گيرند.

خدا را، خدا را در نظر بگيريد درباره نماز، كه نماز ستون دين شماست.

خدا را، خدا را در نظر بگيريد درباره خانه پروردگارتان، آن جا را خالى مگذاريد، كه اگر خانه خدا ترك شود از عذاب خدا مهلت نيابيد.

خدا را، خدا را در نظر بگيريد درباره جهاد در راه خدا بااموال و جان و زبانتان، بر شما باد پيوند و بخشش به يكديگر و بپرهيزيد از پشت كردن و بريدن از يكديگر.

امر به معروف و نهى از منكر را رها نكنيد، كه بدكارانتان بر شما حكومت يابند و آن گاه هر چه دعا كنيد به اجابت نرسد.

آن گاه فرمود: اى فرزندان عبدالمطلب، نبينم شما را كه در خون مسلمانان فرو افتيد و بگوييد: «اميرالمؤمنين كشته شد». بدانيد كه به قصاص خون من فقط قاتلم كشته مى شود. بنگريد هرگاه من از اين ضربت او كشته شدم، در برابر آن تنها او را يك ضربت بزنيد و اعضايش را نبريد، كه از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنيدم كه مى فرمود: «از مُثله كردن بپرهيزيد حتى اگر سگ درّنده باشد.»

ابن شعبه در تحف العقول وصيت ارزشمند ديگرى را از اميرمؤمنان(عليه السلام)ويژه امام حسين (عليه السلام)آورده و ما به جهت اهميت آن و موضوعات ارزنده و سفارشات

۱۲٤. نهج البلاغه بخش نامه ها (٤٧).

اخلاقی جاودانه اش آن گونه که ابن شعبه آن را از امام علی(علیه السلام) نقل کرده است عیناً یاد آور می شویم:

١. «يابنّي! اوصيك بتقوى الله في الغنى و الفقر، و كلمة الحق في الرضى و الغضب، و القصد في الغنى و الفقر، و بالعدل على الصديق و العدوّ، و بالعمل في النشاط و الكسل، و الرضى عن الله في الشدّة و الرخاء.

٢. أى بني ما شرٌ بعده الجنّة بشرّ، ولا خير بعده النار بخير، و كلّ نعيم دون الجنة محقور، و كلّ بلاء دون النار عافية.

٣. و اعلم يا بُنّي! انّه مَن أبصر عيب نفسه شُغل عن عيب غيره، و مَن تعرّى من لباس التقوى لم يستتر بشيء من اللباس، و مَن رضي بقسم الله لم يحزن على مافاته، و من سلّ سيف البغي قتل به، و مَن حفر بئراً لأخيه وقع فيه، و مَن هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته، و مَن نسي خطيئةً استعظم خطيئة غيره، و مَن كابد الأمور عطب، و مَن اقتحم الغمرات غرق، و مَن أعجب برأيه ضلّ، ومَن استغنى بعقله زلّ، و مَن تكبّر على الناس ذلّ، و مَن خالط العلماء وُقرّ، و مَن خالط الأنذال حُقّر، و مَن سفه على الناس شُتم، ومَن دخل مداخل السوء اتّهم، و مَن مزح استخّف به، ومَن أكثر من شيء عرف به، و مَن كثر كلامه كثر خطؤه، و مَن كثر خطؤه قل حياؤه، و مَن قل حياؤه قل ورعه، و مَن قلّ ورعه مات قلبه، و مَن مات قلبه دخل النار.

١. پسرم، در توانگری و نیازمندی، تو را به پروای از خدا سفارش می کنم، در حال خشنودی و خشم، سخن حق بر زبان آور و در بی نیازی و فقر میانه روی پیشه کن. با دوست و دشمن به عدالت رفتار نما و در حالت نشاط و کسالت به فعالیت بپرداز و در تنگنا و رفاه، رضای خدا را در نظر داشته باش.

٢. پسرم! هر بدی که در پی اش بهشت باشد، بدی شمرده نمی شود، وهیچ خوشی که به دنبال آن دوزخ باشد، خوشی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت کوچك است و هر بلا در برابر آتش دوزخ عافیت به شمار می آید.

۳. پسرم بدان! هر کس عیب خویش را دید از عیب جویی دیگران باز ماند، و هر که جامه تقوا نپوشید، هیچ جامه ای او را نمی پوشاند، هر کس به قسمت خدا خشنود است، به آن چه از دستش رفته افسوس نمی خورد و هر کس شمشیر ستم از نیام برکشد خود بدان کشته خواهد شد و هر کس چاهی برای برادرش حفر کند، خود در آن افتد، هر کس در پی آشکار ساختن عیوب دیگران باشد، عیب های خانه اش آشکار گردد، هرکس خطای خویش را فراموش کند، خطای دیگران در چشمش بزرگ جلوه می کند، هر کس در کارها به سختی وارد شود، نابود گردد و هرکس به گرداب ها وارد شود، غرق شود، هر کس از دیدگاه خویش، خوشش آید، به گمراهی افتاده و هر که به عقل خود بی نیازی کند، به لغزش می افتد. و هر کس نسبت به مردم گردن فرازی کند، به خواری و ذلت افتد، هر کس با دانشمندان همنشینی کند، با وقار گردد، و هر که با اراذل و اوباش بنشیند، تحقیر و زبون شود، و هر که با نابخردان رفت و آمد کند دشنام می شنود، هر کس چیزی را بسیار برگیرد، بدان شناخته و معروف شود، آن کس که پرگویی کند، خطایش زیاد شود، و هر که خطایش افزون شد، شرم و حیای او اندك می شود و هر کس شرمش کم شد ورع و تقوایش کاهش می یابد و هر کس ورع و تقوایش کم شد دلش می میرد و هرکس دل مرده شد، وارد دوزخ می شود.

٤. أي بنّي! من نظر في عيوب الناس و رضي لنفسه بها فذاك الأحمق بعينه، و من تفّكر اعتبر، و مَن اعتبر اعتزل، و مَن اعتزل سلم، و مَن ترك الشهوات كان حرّاً، و مَن ترك الحسد كانت له المحبة عندالناس.

٥. ايّ بنيّ! عزّالمؤمن غناه عن الناس، و القناعة مال لاينفد، و مَن أكثر من ذكر الموت رضي مِن الدنيا باليسير، و مَن علم أنّ كلامه من عمله قلّ كلامه الاّ فيما ينفعه.

٦. اَيّ بنيّ! العجب ممّن يخاف العقاب فلم يكفّ، و رجا الثواب فلم يتب و يعمل.

٧. اي بنيّ! الفكرة تورث نوراً و الغفلة ظلمة و الجهالة ضلالة، و السعيد من وعظ بغيره، والأدب خير ميراث، و حسن الخلق خير قرين ليس مع قطيعة الرحم نماء و لامع الفجور غنى.

٨. اي بنّي! العافية عشرة أجزاء تسعة منها فى الصمت الاّ بذكرالله، و واحدة فى ترك مجالسة السفهاء.

٩. أي بنّي! من تزّيأ بمعاصى الله في المجالس أورثه الله ذّلا، و مَن طلب العلم علم.

٤. پسرم! هر کس به عیب مردم بنگرد و آن را برای خود بپسندد، خود همان احمق است و هرکس بیندیشد، عبرت آموزد، و هر که عبرت گیرد گوشه نشینی اختیار کند و هر که گوشه نشین گردد، سالم بماند هر کس ترك شهوت کند. آزاد زندگی کند و هرکس حسد را ترك کند، مورد محبت مردم خواهد بود.

٥. پسرم! عزت فرد با ایمان، بی نیازی او از مردم است، قناعت مالی است که تمام شدنی نیست، هر کس مرگ را زیاد یاد کند به اندکی از مال دنیا خشنود گردد و هر کس بداند سخنش از کردار او به شمار می آید کم سخن می گوید مگر در آنچه سودی بدو بخشد.

٦. پسرم! شگفتا! از کسی که از کیفر بترسد ولی دست از گناه باز ندارد و امید ثواب دارد و اما توبه نکند و کاری انجام ندهد.

٧. پسرم! اندیشه، روشنی می آفریند و غفلت تاریکی و جدال و گمراهی به وجود می آورد، خوش بخت کسی است که از دیگری پند گیرد. ادب بهترین میراث و خوش اخلاقی بهترین هم نشین است. نه با قطع صله رحم مالی افزایش می یابد و نه با هرزگی، توانگری ایجاد می شود.

٨. پسرم! عافیت دارای ده جزء است که نُه جزء آن در خاموشی است مگر آن جا که زبان به ذکر خدا گشوده شود و جزء دیگر در ترك همنشینی نابخردان است.

٩. پسرم! هر کس با انجام معصیت های الهی در مجالس، ژست بگیرد خداوند او را خوار و زبون می سازد و هر کس در پی دانش باشد، دانا شود.

۱۰. أي بنّي! رأس العلم الرفق، و آفته الخرق، و من كنوز الإيمان الصبر على المصائب، و العفاف زينة الفقر، و الشكر زينة الغنى، وكثرة الزيارة تورث الملالة، و الطمأنينة قبل الخبرة ضد الحزم، و اعجاب المرء بنفسه يدلّ على ضعف عقله. اى بنى، كم نظرة جلبت حسرة، و كم من كلمة سلبت نعمة.

۱۱. أى بنّى! لاشرف أعلى من الاسلام، ولاكرم اعزّ من التقوى، ولا معقل أحرز من الورع، ولا شفيع أنجح من التوبة، ولا لباس أجمل من العافية، ولامال أذهب بالفاقة من الرضى بالقوت، و من اقتصر على بُلغة الكفاف تعجّل الراحة و تبوّأ خفض الدعة.

۱۲. أي بنّي! الحرص مفتاح التعب و مطيّة النصب وداع الى التقحّم فى الذنوب، و الشره جامع لمساوئ العيوب، و كفاك تأديباً لنفسك ماكرهته من غيرك، لأخيك عليك مثل الذي لك عليه، و مَن تورّط فى الأمور بغير نظر فى العواقب فقد تعرّض للنوائب، التدبيرُ قبل العمل يؤمنك الندم، مَن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ، الصبر جنّة من الفاقة، البخل جلباب المسكنة، الحرص علامة الفقر، وصول معدم خير من جاف مكثر، لكل شىء قوت و ابن آدم قوت الموت.

۱۰. پسرم! راز و رمز علم و دانش نرمی و ملایمت است و آفت آن درشت خویی است، صبر در معصیت ها از گنجینه های ایمان است، پارسایی زیور فقر و تهیدستی و شکر، زیور توانگری است بسیار دیدار کردن از کسی، ملالت آوراست و آرامش و اعتماد پیش از آزمایش، بی احتیاطی تلقی می شود و خود بینی شخص، دلیل بر سستی عقل و خرد اوست.

۱۱. پسرم! مجد و شرافتی برتر از اسلام نیست، و کَرَمی عزیزتر از تقوا و دژی استوارتر از ورع نیست و شفیعی مؤثرتر از توبه و جامه ای زیبنده تر از عافیت و مال بر طرف کننده نیازی برتر از رضای به

رزق و روزی نیست. هرکس به همان گذران روزانه زندگی اش خشنود باشد زود به آسایش رسیده و به آرامش و رفاه دست یافته است.

۱۲. پسرم! آز و طمع، کلید رنج و بلا و مرکب سختی ها و سبب فرو افتادن درورادی گناهان است. شکم پرستی هر عیب و بدی را در بر دارد، برای ادب آموختن خویش، همان بس آن چه را برای خود نمی پسندی برای دیگران نیز مپسند، نیز برادرت همان حقی را بر تو دارد که تو بر او داری.

هر کس بدون عاقبت اندیشی، خود را وارد کارها کند در معرض گرفتاری هاست، اندیشه و تدبیر پیش از انجام کار، تو را از پشیمانی آسوده خاطر می کند.

کسی که با آراء گوناگون روبرو شود، جاهای خطارا می فهمد، صبر و بردباری سپر فقر و تنگدستی است، بخل، پوشش زبونی است، حرص نشانه نیاز است، خویشاوند تنگدست بهتر از ثروتمند جفا کار است. هر چیزی روزی و قُوتی دارد و آدمی قوت مرگ است.

۱۳. أي بنّی! لا تؤيسّ مذنباً، فكم من عاكف على ذنبه ختم له بخير، و كم من مقبل على عمله مفسد في آخر عمره، صائر الى النار.

۱٤. أي بنّي! كم من عاص نجا، و كم من عامل هوى، مَن تحرّى الصدق خفّت عليه المؤن فى خلاف النفس رشدها، الساعات تنتقص الأعمار، ويلٌ للباغين من احكم الحاكمين و عالم ضمير المضمرين.

۱٥. أي بنّي! بئس الزادُ الى المعاد العدوان على العباد، فى كلّ جرعة شرق، و في كل أكلة غصص، لن تنال نعمة الاّ بفراق أُخرى.

۱٦. ما أقرب الراحة من النصب، و البؤس من النعيم، و الموت من الحياة، و السقم من الصحة! فطوبى لمن أخلص لله عمله و علمه و حبّه و بغضه و أخذه و تركه و كلامه و صمته و فعله و قوله، و بخ بخ لعالم عمل فجّد، و خاف البيات فأعدّ و استعّد إن سُئل نصح، و إن تُرك صمت، كلامه صوابٌ، و سكوته من غيرعيّ جواب.

۱۷. والويل لمن بُلي بحرمان و خذلان و عصيان، فاستحسن لنفسه مايكرهه من غيره، و أزرى على الناس بمثل مايأتى.

۱۸. و اعلم أى بنّى! انّه مَن لانت كلمته وجبت محبّته، وفقّك الله لرشدك، و جعلك من أهل طاعته بقدرته، انّه جواد كريم»؛[۱۲۵]

۱۳. پسرم! هیچ گناهکاری را نومید مکن، چه بسیار افرادی که دلداده گناه اند ولی عاقبت به خیر شده اند و چه بسیار انسان های نیك کرداری که در پایان عمر تباه شده و به دوزخ رفته اند.

۱٤. پسرم! بسیار افراد نافرمانی که نجات یافته و بسیار اهل کرداری که به سقوط گراییده اند، آن کس که در پی راستی و صداقت باشد، سبکبار است، مخالفت با نفس رشد اوست، هر ساعتی که بگذرد عمر را کاهش می دهد، وای به حال ستمکاران از قرار گرفتن در برابر بهترین داوران و دانای درون نهان کنندگان.

۱٥. پسرم! بدترین توشه برای روز رستخیز جور و ستم بر بندگان خداست، در هر نوشیدنی امکان گلوگیری و در هر لقمه به گلو ماندن امکان دارد. جز با جدایی از یك نعمت به نعمت دیگری دست نخواهی یافت.

---

۱۲۵. تحف العقول/ ۸۸، در بیان وصایای امیرمؤمنان (علیه السلام)

۱٦. چه اندازه آسایش، به رنج و تنگدستی و نعمت به مرگ و زندگی و بیماری به تندرستی نزدیك است خوش به حال آن کس که علم و عمل و دوستی و دشمنی و گرفتن و نگرفتن و سخن و خموشی و کردار و گفتارش را خاص خدا گرداند.

خوش به سعادت دانشمندی که عمل کند و در آن بکوشد و از شبیخون مرگ بهراسد و آماده باشد و مهیا گردد. اگر از او بپرسند پند و اندز دهد و اگر او را وانهند، خموشی اختیار کند، سخنش درست باشد و خموشی اش به جهت درماندگی از پاسخ نباشد.

۱۷. وای بر آن کس که به محرومیت و شکست و ناکامی و نافرمانی مبتلا گردد، چیزی را برای خود بپسندد که آن را برای دیگری نمی پسندد و آن چه را خود عمل می کند بر مردم عیب گیرد.

۱۸. پسرم بدان! هر کس با نرمی و ملایمت سخن گفت: دوست داشتنش واجب است. خداوند تو را در جهت هدایتت، موفق گرداند و به قدرت خود از اهل اطاعتش مقرر سازد، به راستی که او بخشنده و کریم است.

آخرین لحظات در کنار پدر

فرموده خدای متعال:**(لمثل هذا فلیعمل العاملون);** اهل عمل، این گونه عمل می کنند، آخرین جمله ای بود که امیرمؤمنان (علیه السلام) آن را بر زبان آورد و روح پاك و مطهرش که در احاطه فرشتگان بود به آسمان ها پرکشید و پایه های عدالت در زمین فرو ریخت و ارکان دین درهم شکست.

پناه ستمدیدگان و محرومان، آن کس که تمام تلاش خود را در جهت به پا داشتن دولتی که به بهره کشی پایان داده و عدل و داد و حق را میان مردم گسترش دهد، معطوف ساخته بود، دیده از جهان فرو بست.

دو نواده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به تجهیز پیکر پاك پدر بزرگوارشان علی مرتضی(علیه السلام)پرداختند و بدن نازنینش را غسل داده و کفن نمودند و در ساعات پایانی شب، جنازه مطهرش را به سمت مضجع شریف او در نجف اشرف حمل کردند، به اعتراف دشمنان، در حقیقت برجسته ترین سمبل عدالت و ارزش های والای انسانی را به خاك سپردند.

به گفته تاریخ نگاران: وقتی خبر شهادت امام علی به معاویه رسید، از محل استقرار خود خارج و روز شهادت آن بزرگوار را در دمشق روز شادی و عید اعلان کرد. زیرا در واقع معاویه به آرزویش رسیده بود، و تاج و تختی را که مشتاقانه در پی آن بود

وسیله ای برای به بردگی کشیدن مسلمانان و مجبور ساختن آنان به کارهای غیر دلخواهشان، به دست آورده بود.[۱۲۶]

در دوران برادرش امام حسن (علیه السلام)

مسلمانان قبل از صلح با معاویه

درهم شکسته شدن ارکان جامعه اسلامی - که به مقدس ترین، با عظمت ترین و دامنه دارترین رسالت های آسمانی ایمان آورده بود - در سایه حکومت معاویة بن ابی سفیان، نتیجه تلاش های مقطعی و زود گذر نبود، بلکه در حقیقت از روز سقیفه که زمام امور مسلمانان را انسان های بی لیاقتی که فاقد قدرت لازم اداره امور بودند، بر عهده گرفتند، انحراف آغاز شد. متصدیان خلافت بر اساس تعصّب قبیله ای، به زمامداری رسیدند،[۱۲۷] و گواه بر این مدعا سخن ابوبکر است که گفت: زمام امور شما به من سپرده شد، در صورتی که من بهترین فرد شما نیستم.

مسلمانان در آن روز که عمر بن خطاب بر خلاف سنّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در بخشش سهمیه بیت المال میان مسلمانان تفاوت قائل شد و نظام طبقاتی جدیدی را پدید آورد، درورطه دیگری سقوط کردند، تا این که عثمان بن عفان بر سر کار آمد و فساد و تباهی فزونی یافت و به دستگاههای حکومتی و مدیریت جامعه سرایت کرد، این وضعیت زمانی به این پایه رسید که انسان های فاسق و تبهکاری نظیر ولید بن عُقبة، حَکَم بن عاص، عُقبة بن أبی معیط و سعید بن عاص و عبدالله بن ابی سرح بر مقدّرات مردم تسلط یافتند.[۱۲۸]

خاندان اموی با چپاول ثروت های مسلمانان و بخشش های بی مورد عثمان، از شکل گرفتن قدرت اقتصادی اسلام جلوگیری به عمل آورده و در مراکز و دستگاه های حکومتی راه یافتند و معاویه از زمان عمر طی دوران فرمانروائی خود بر شام، توانست جامعه ای بر مبنای هوس های نفسانی کینه توزانه اش نسبت به اسلام و پیامبر و اهل بیتش ایجاد نماید. معاویه و پدرش که پدر بزرگ، دایی و برادرش را در نبرد بر

۱۲۶. حیاة الامام الحسین۲ / ۱۰۹.
۱۲۷. الإمامة و السیاسة ۱ / ٦.
۱۲۸. تاریخ یعقوبی ۲ / ٤۱، عقد الفرید ۲ / ۲٦۱، انساب الأشراف ٥ / ۳۸، شرح نهج البلاغه ۱ / ٦۷.

ضد اسلام قبل از فتح مکه از دست داده بود، در روز فتح، خوار و شکست خورده و وامانده، به اسلام گرویدند و در شمار آزادشدگان قرار گرفتند.

نظام حاکم، طی این دوران - یعنی از زمان رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) تا پایان حکومت عثمان - نسبت به رسالت اسلامی و گسترش و جایگزین ساختن آن دردل مردم، هیچ گونه توجهی از خودنشان نداد. و در جهت ریشه کن ساختن عقده ها و بیماری های روانی و آداب و رسوم قبیله ای، دست به تلاشی نزد بلکه تمام توجه حاکمان، پرداختن به فتوحات و کشور گشایی بود، تا بر قلمرو حکومت خویش افزوده و به غنائم و اموال فراوانی دست یابند.

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) از لحظه وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تلاش فراوانی مبذول داشت، تا امت، شخصیت اسلامی خود را از دست ندهد و از انحراف آن ها بکاهد. از این رو، با دخالت در امور، هیئت حاکمه را گاهی با نرمی و ملایمت و گاهی با تندی یاری می داد و با ترجیح دادن مصلحت عمومی اسلام بر سایر مصالح، در جهت باز پس گیری حق قانونی خود در خلافت، از درگیری و کشاکش مستقیم با آنان پرهیز می کرد.[۱۲۹]

آن روز که امام علی (علیه السلام) به شهادت رسید، در حقیقت مسلمانان، مصلح بزرگ خویش را از دست دادند، امتی که جنگ های اصلاحگرانه بر ضد ناکثان و قاسطان و مارقان، آن را فرسوده نموده و از پا افکنده بود، در دوران حسن بن علی (علیه السلام) توش و توان خود را از دست داد، زیرا سودجویان و منافقان و کینه توزان به اسلام، به سرعت در برابر امام علی (علیه السلام)صف آرایی کردند و دستورات خدای سبحان و پیامبرش را نادیده گرفته و به مصالح امت بی اعتنایی کردند در صورتی که حضرت تجسم رهبر حقیقی تلقی می شد و قادر بود آنان را در مسیر حق و عدل الهی رهنمون شود و همین مردم به قانونی بودن رهبری وی که آن را از رسالت الهی و رسول خدا کسب کرده بود، آگاهی داشتند و این امر می توانست خطری حقیقی شمرده شود و آنان را از صفحه جامعه اسلامی محو نماید، به همین دلیل جنگ های جمل و صفّین و نهروان به وجود آمد.

---

۱۲۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۲۴۸.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) تصمیم گرفت در روند اصلاحگری و رویارویی با انحراف، مسلمانان را به قیام وا دارد، ولی بیشتر مردم، صلح و امنیت ورو آوردن به رفاه و آسایش را ترجیح دادند.[۱۳۰]

به همین دلیل امام حسن (علیه السلام) با معاویه ـ تنها قدرت شکست ناپذیر شام ـ با شروط و پیمان های مهمی ناگزیر به صلح و آشتی گردید، تا آرامش و امنیت مسلمانان شایسته را ضمانت کند و به ایجاد پایگاهی مردمی، که از آگاهی بیشتر برخوردار بوده و ایمانش به رسالت اسلامی خویش عمیق تر باشد، بپردازد و بدین ترتیب، جامعه اسلامی رو به تباهی نرود و رسالت به محو و نابودی کشانده نشود، زیرا در نزاع و کشمکش ها، همواره شمشیر سازگار نیست، بلکه چه بسیار اتفاق افتاده که تأثیر سخن و انعقاد پیمان و قرار داد، در مراحل خطرناك، دارای اثری بیشتر و از کارآیی فزونتری بر خوردار بوده است. در همه حالات، هدف، حفظ و حراست رسالت اسلامی و مسلمانان مطرح است تا نقش نفاق و دشمنی که از نشانه های بارز خاندان بنی امیه به شمار می آمد و فرمانروایانشان نیز آن را نسبت به اسلام دردل نهان داشتند، روشن گردد.

امام حسین با قرار گرفتن در کنار برادر ارجمندش امام حسن (علیه السلام)، کلیه حوادث و رخدادهایی را که برادرش با آن دست به گریبان بود، نظاره گر بود، آن دو بزرگوار در اظهار نظر و موضع گیری ها، با یکدیگر کاملا هماهنگ بودند، امام حسین (علیه السلام)پس از آن که به خوبی شاهد بود، چگونه انحرافی که در سقیفه به وجود آمد، در این مرحله تکامل یافته و به گونه ای در پیکر امت راه یافته بود که مسلمانان آمادگی حضور در نهضت امام حسن (علیه السلام) را از دست داده و به دستورات آن بزرگوار پاسخ مثبت نمی دادند،به همین سبب در مسیر ارشاد و راهنمائی مردم، به حمایت از برادر برخاست .

امام مجتبی (علیه السلام) از تمامی مکر و نیرنگ و دسیسه های معاویه آگاهی داشت و اکثریت سپاهیان عراق در قبضه معاویة بن ابی سفیان و دارو دسته اش قرار داشتند، در صورتی که همین سپاه در گذشته ستون فقرات سپاه امام علی (علیه السلام)را تشکیل می داد.

---

۱۳۰. ارشاد مفید/ ۸ ـ ۹.

بر امام حسن (علیه السلام) پوشیده نبود که اگر - به فرض با معاویه درگیر شود - ماجرا به سود معاویه تمام خواهد شد و قطعاً به شهادت و یا اسارت خود امام و برادر بزرگوارش امام حسین (علیه السلام) و بنی هاشم و پیروان واقعی آن ها می انجامد و این در حالی بود که مسلمانان در جمع خود به پیشوایی معصوم نیاز داشتند تا عناصر باقیمانده را رهایی و نجات دهد و آن چه را به تباهی رفته، سرو سامان بخشد، زیرا رسالت اسلامی، آخرین رسالت الهی به شمار می آمد و ناگریز می بایست آن چه را رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنا نهاده بودند، کامل گردد. از این موضوع مشخص می شود سخنان برخی از تاریخ نگاران که گفته اند: امام حسین (علیه السلام)از عملکرد امام حسن (علیه السلام) ناراضی بود و بدو گفت: تو را سوگند می دهم، که مبادا سخنان معاویه را باور کرده و سخنان پدرت را تکذیب کنی . و امام حسن در پاسخ او گفت: ساکت باش، من از تو بهتر می دانم. به هیچ وجه درست نیست.[۱۳۱]

افزون بر این، امام حسین (علیه السلام) از تمام افراد نامی دوران خود که به مواضع حکیمانه امام مجتبی که چاره ای جز اتخاذ آن وجود نداشت، ارج نهادند، دور اندیش تر و در امور جامعه و دست آوردهای آن از دیگران ژرف اندیش تر به شمار می آمد و مقام و منزلت وی برجسته تر از آن بود، که مصلحت کارهایی که برادرش انجام داده و دیگران آن ها را در یافتند، بر آن حضرت پوشیده بماند تا در مقابل برادر بزرگوارش چنان موضع مورد ادعایی را اتخاذ کند.

کسانی که به امامت و عصمت این دو امام همام حسن و حسین(علیهما السلام)اعتقاد دارند در عدم صحت روایاتی که سخن از مخالفت امام حسین(علیه السلام) با مواضع امام حسن (علیه السلام)در ارتباط با صلح با معاویه به میان آورده، تردیدی به خود راه نمی دهد.

اگر امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) به عنوان دو پیشوایی که اطاعتشان واجب است مطرح باشند، بنابراین آن چه را انجام دهند، تکلیف محض الهی بوده و با آن چه خدا از آنان خواسته مطابقت دارد. از این رو، جایی برای بیان چنین روایاتی وجود ندارد و در این راستا وجود روایات معتبری که با این روایات غیر صحیح در تعارض است، گواه بر سخن ماست، از جمله:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

---

۱۳۱. سیرة الأئمة الاثنی عشر ۲ / ۲۳.

«نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمّون بمن لایعذر الناس بجهالته»;[۱۳۲]

ما مردمی هستیم که خداوند اطاعتمان را واجب شمرده است و شما از کسی پیروی می کنید که مردم با ناشناختن او معذور نیستند.

۲. مردی از امام رضا(علیه السلام) پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟

حضرت فرمود:آری.

مرد پرسید: آیا وجوب اطاعتتان مانند اطاعت از علی بن ابی طالب(علیه السلام)است .

امام فرمود: آری.[۱۳۳]

۳. از ابوجعفر روایت شده که حُمران بدو عرض کرد: به نظر شما چرا علی و حسن و حسین (علیهم السلام)برای اقامه دین خدا دست به قیام زدند تا از ناحیه طاغوت ها مورد قتل و کشتار قرار گیرند و به شهادت برسند و یا شکست بخوردند؟

امام (علیه السلام)فرمود: ای حُمران! خدای تبارك و تعالی این امور را با قضا و قدر خویش بر آنان مقدر، مورد تأیید و قطعی ساخته سپس آن را به اجرا در آورده است. بنابراین، علی و حسن و حسین(علیهم السلام)و با آگاهی قبلی که از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشتند، دست به قیام زدند و سکوت برخی از ما نیز برخاسته از علم و آگاهی بوده است.[۱۳٤]

٤. امام باقر (علیه السلام) درباره فضایل برجسته اخلاقی امام حسین (علیه السلام) و احترام به برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: امام حسین(علیه السلام) به جهت ارج و احترام به برادرش حسن(علیه السلام) در حضور وی سخن نمی گفت.[۱۳٥]

٥. امام صادق (علیه السلام) فرمود:معاویه طی نامه ای به حسن بن علی(علیهما السلام) نوشت، خود و حسین و یاران علی نزد من آیید، قیس بن سعد بن عباده نیز آن ها را همراهی می کرد، وقتی وارد شام شدند، معاویه بدانان اجازه ورود داد و سخنورانی را بر ایشان مهیا ساخت... سپس گفت: ای قیس! به پا خیز و بیعت کن قیس، رو به امام حسین(علیه السلام) کرد و در انتظار دستور آن حضرت بود که امام حسین(علیه السلام) به قیس فرمود: ای قیس! پیشوای من امام حسن(علیه السلام) است.[۱۳٦]

احترام به مواد قرار داد

---

۱۳۲. اصول کافی ۱ / ۱٤۳ باب وجوب اطاعت ائمه.
۱۳۳. اصول کافی ۱ / ۱٤۳ باب وجوب اطاعت ائمه.
۱۳٤. اصول کافی ۱ / ۲۲۱ باب ائمه هیچ عملی را جز با پیمان از ناحیه خدای عزوجل و به فرمان او انجام نمی دهند و از آن پا فرا نمی نهند.
۱۳٥. حیاة الامام الحسین ۲ / ۲٥۲.
۱۳٦. بحار الانوار ٤٤ / ٦۱.

امام حسن (علیه السلام) در سال ٤٩ یا ٥٠ هجری به شهادت رسید و در سال ٦٠ هجری معاویه مُرد. در این فاصله پیشوایی و رهبری مربوط به امام حسین (علیه السلام)و اطاعت از کسی بر او واجب نبود ولی آن بزرگوار هم چنان به مواد قرار داد صلحی که برادرش امام حسن (علیه السلام) با معاویه امضا کرده بود، پایبند بود و هیچ گونه حرکتی برخلاف مواد قرار داد یاد شده، از آن امام همام سر نزد، بلکه آن گاه که برخی پیروان حضرت از او خواستار قیام و شورش بر ضد معاویه شدند، امام(علیه السلام) در پاسخ، با اشاره به پایبندی خود به پیمان نامه صلح و این که با مرگ معاویه، وی هیچ گونه التزامی به قرار داد صلح نخواهد داشت، آنان را به صبر و بردباری و تقّیه سفارش نمود.

نامه جعدة بن هبیره به امام حسین (علیه السلام)

جعدة بن هبیره بن ابی وهب، از یاران با وفای امام حسین (علیه السلام) به شمار می آمد و از همه بیشتر به آن حضرت عشق و محبت می‌ورزید. شیعیان در خانه او گرد آمده و با اصرار و پا فشاری از او خواستند برای تشریف فرمایی امام حسین (علیه السلام) به شهرشان کوفه با آن حضرت مکاتبه نماید، تا امام (علیه السلام) بر ضد حکومت معاویه اعلان قیام و شورش کند. جعده طی نامه ای به امام حسین (علیه السلام)چنین نوشت:

«اما بعد; دل های شیعیان دیار ما با شماست، دست از یاری شما بر نخواهند داشت، آنان از دیدگاه برادرت حسن در مورد جنگ آگاهند و شما را فردی می دانند که با دوستدارانت نرم خو و ملایم و نسبت به دشمنانت خشن و در راه اجرای فرمان خدا، سخت گیر هستی، اگر شما خواهان رسیدن به خلافت هستی، به سوی ما قدم رنجه فرما، که خود را برای جان نثاری در رکابت مهیا ساخته ایم.»[۱۳۷]

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی مرقوم فرمود: من از خدا مسئلت دارم که برادرم (حسن) را موفق داشته، تأیید نماید، ولی من امروز چنین تصمیمی (قیام) ندارم، خداوند شما را مشمول رحمت خویش گرداند، هیچ گونه تحرکی انجام ندهید و در خانه ها نهان باشید، تا معاویه زنده است از تردید و بدگمانی بپرهیزید و اگر خداوند او را از میان برداشت و من زنده باشم، دیدگاه خود را برایتان خواهم نوشت، درود برشما.

---

۱۳۷. حیاة الامام الحسین۲ / ۲۲۹ ـ ۲۳۰.

از آن چه بیان شد به خوبی روشن است که امام حسین (علیه السلام) - با توجه به مسئولیت دینی خود - در ماجرای قرار داد صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، از برادر بزرگوارش پیروی و آن قرار داد را پذیرفته و طی مدت حکومت معاویه، بدان پایبند بوده است. بلکه ده ها شاهد و گواه تأکید دارد که آن دو بزرگوار در تفکر و اندیشه و نگرش در امور و دستاوردهای آن هماهنگ و در آن چه رخ داده و بدان دست یافته شده بود، با یکدیگر کاملا موافقت داشته اند.

نظیر نسبت هایی را که به امام حسین (علیه السلام) داده اند، به امام حسن (علیه السلام) نیز روا داشته و گفته اند: که وی اندکی قبل از خلافت و حتی بعد از آن، در مواضع سیاسی پدر بزرگوارش، با آن حضرت اختلاف نظر داشته است. البته روشن است که هدف از بیان چنین پندارها، ایجاد شك و تردید در دل مسلمانان نسبت به جایگاه رهبری امام حسن (علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) به عنوان دو پیشوای دینی بوده تا با ایجاد تفرقه و اختلاف، مردم از آنان فاصله بگیرند.

شهادت امام حسن (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) پس از برقراری صلح با معاویه چند روزی در کوفه اقامت گزید و سپس به اتفاق برادرش امام حسین (علیه السلام) و تمام اعضای خاندانش به مدینه باز گشت و در آن سامان، با فرو بردن خشم خویش در انتظار فرمان خدای عزّوجلّ، در خانه اش ماند.[۱۳۸] و همان گونه که یاد آور شدیم، امام حسین (علیه السلام) در جهت پایبندی به قرار داد صلحی که برادرش امام حسن (علیه السلام)با معاویه امضاء کرده بود، تا معاویه زنده بود پذیرای شورش و قیام بر ضد وی نشد.

حسنین(علیهما السلام) در مدینه به عبادت و پرستش خدا و در جهت پا برجا ساختن اعتقادات اسلامی در دل مردم به تلاش پرداختند. احکام اسلام را برای آنان تشریح و به ارشاد و هدایت شان، همت گماردند. آن دو بزرگوار در جهت تربیت نسلی آگاه که بتواند مسئولیت خویش را در قبال ستم و بیداد و فساد و تباهی و انحرافِ موجود میان مسلمانان ایفا کند، توجه خاصی مبذول داشتند و طی این ده سال - بنا به نقل برخی از منابع تاریخ اسلام - در اعتراض به اعمال و رفتار معاویه و بعضی حاشیه نشینانش برخوردهای لفظی میان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)با آنان به وجود آمد.

---

۱۳۸. ارشاد ۲ / ۱۵.

قسمت سوم

بخش نخست

عصرامام حسین(علیه السلام)

بخش دوم

موضع گیری ها و دستاوردهای امام(علیه السلام)

بخش سوم

نتایج نهضت حسینی

بخش چهارم

میراث علمی امام حسین(علیه السلام)

بخش نخست

عصر امام حسین(علیه السلام)

معاویه و دارو دسته فاسد اموی بابه دست گرفتن زمام حکومت، انحرافی را که در سقیفه پدید آمده بود به حد کمال رساندند.زیرا معاویه زمانی که دشمنی خود را با مسلمانان به صراحت بیان و به عدم رضایت آنان به حاکمیت خویش اعتراف نمود، خلافت را به سلطنتی ستم بار و خودکامه تبدیل کرد آن جا که گفت: «به خدا سوگند! من خلافت را نه به محبتی که از شما سراغ داشتم پذیرا شدم ونه به جهت خرسندی ازفرمانروایی خود، بلکه با شمشیری که میانتان نهادم آن را به دست آوردم[۱۳۹].»

ولی معاویه و جریانی که رهبری اش را خود بر عهده داشت با مانعی جدی واز میان برنداشتنی که همان اجرای صحیح احکام اسلام توسط امام علی (علیه السلام) بود روبرو شدند. افزون بر این که امام (علیه السلام) هیچ گاه امت را به خود واننهاد و اعتقادات اسلامی را در دل آنان جایگزین ساخت. به همین دلیل مردم به ویژه مردم عراق بدو عشق می‌ورزیدند.

آن حضرت در این راستا به حفظ رسالت وامت اسلامی علاقه شدیدی داشت و بر ادعاهای هواداران سقیفه از جمله ابوبکر که عجز و ناتوانی خود را ابراز و از اشتباهات زیادش با این جمله که: «به حاکمیت شما در آمدم ولی بهترین فرد شما نیستم»[۱٤۰]، پوزش طلبید، خط بطلان کشید. زیرا از این پوزش خواهی تا اندازه ای عدم امکان اجرای کامل دین اسلام استفاده میشود; ولی امام علی (علیه السلام)الگویی برجسته از رهبری حکیمانه ای لایق و توانا آگاه و معصوم پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خویش ارائه داد ومسلمانان نیز در انتظار رهبری چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) به سرمی بردند.

اما معاویه در جهت به تباهی کشاندن این ارزش های اسلامی ونبرد با هواداران و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام)و نابود ساختن ارزش هایی که امام علی(علیه السلام)آن ها

---

۱۳۹. تاریخ الخلفاء/ ۷۱.

۱٤۰. تاریخ الخلفاء/ ۷۱.

را میان مسلمانان ایجاد کرده بود دست به کار شد تا امت عزم و اراده اش را از دست داده و با وجدانی مرده نتواند در برابر هوا و هوس فرمانروایان مخالف دین مقدس اسلام از خود پایداری ومقاومت نشان دهد.

معاویه در نخستین گام خود، اعلان کرد که هدف اصلی اش به دست گرفتن زمام حکومت بوده، هرچند دراین راه خون های زیادی از مسلمانان بیگناه ریخته شود وگفت: به خدا سوگند! من برای این که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید وحج به جا آورید و زکات بپردازید با شما نجنگیدم بلکه در جهت دست یابی به حکومت با شما نبرد کردم[١٤١].

شیوه اسلام ستیزی معاویه

در این جا ناگزیریم طرح های شیطانی که معاویه پایه گذاری کرد و رخدادهای بزرگی را که در کنار آن ها به وجود آمد به دلیل این که از مهم ترین علل و اسباب قیام ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) به شمار می آیند به نحو فشرده مورد بررسی قرار دهیم.

امام حسین (علیه السلام) خود بر وضعیت مسلمانان که ازجنبه های اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی وسیاسی رو به تباهی رفته بودند شاهد وناظر بود این تباهی به تمام معنا بخاطر سیاست های ناشی از تلاش های معاویه پدید آمد که در جهت تحمیل یزید با زور به عنوان خلیفه مسلمانان به اوج خود رسیده بود و امت را از مسیر واقعی اسلام دور ساخت. به همین دلیل امام حسین(علیه السلام) پس از هلاکت معاویه انقلاب بزرگ خویش را که به بیداری انسان ها و ایجاد عزم واراده در امت انجامید، آغاز نمود.

اکنون برخی از ارکان سیاست های جاهلی اموی که معاویه در اجرای آن بسیار کوشید ازنظرتان می گذرد.

١. سیاست اقتصادی

معاویه از هیچ گونه سیاست اقتصادی مالی منطبق با معنای متداول این کلمه برخودار نبود، بلکه تصرف وی در جمع آوری اموال و دارایی و بخشش و توزیع آن ها به دلخواه و تمایل خودش انجام می پذیرفت. او با بخشیدن ثروت های کلان به هواداران

---

١٤١. شرح نهج البلاغه ١٦/٤.

خویش مخالفانش را از هر گونه بخششی محروم می ساخت. اموال مردم را دریافت می کرد و به نا حق بر آنان مالیات می بست. در دوران وی فقر و تنگدستی میان اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان گسترش یافت در صورتی که ثروت های هنگفت نزد گروهی اندك که بر سرنوشت و امور مسلمانان حاکمیت داشتند انباشته شده بود. در اینجا برخی از محورهای اصلی سیاست اقتصادی معاویه را یادآور می شویم:

الف ـ ایجاد محرومیت اقتصادی

معاویه در مناطقی که مردم جبهه مخالف وی را تشکیل می دادند از جمله مدینه محرومیت اقتصادی را گسترش داد. حضور بسیاری ازشخصیت های مخالف خاندان اموی درمدینه که سودای حکومت نیز داشتند سبب شد که معاویه هیچ گونه اموالی رابرای مردم مدینه هزینه نکند.به گفته تاریخ نگاران: معاویه مردم مدینه رابه فروختن املاکشان مجبور ساخت و سپس خود آن ها را با ارزان ترین بها خریداری کرد وشخصی رابرای اداره امور املاك و گردآوری درآمدهای آنان به مدینه فرستاد، ولی مردم از انجام کار او جلوگیری به عمل آورده و در رویارویی بافرمانروای خود عثمان بن محمد بدو گفتند: همه این اموال مربوط به ماست و معاویه ما را از پرداخت سهمیه بیت المال محروم ساخته و درهمی به ما نپرداخته است به گونه ای که زندگی ما فلج گشته وقحطی و گرسنگی دیارمان را فراگرفته است و معاویه املاك ما را تنها به درصدی از بهای واقعی آن خریداری کرده است وحاکم مدینه آن ها را با بدترین وزشت ترین عبارات پاسخ داد[١٤٢].

معاویه گاهی مروان حکم و گاهی سعید بن عاص را بر مدینه می گمارد و این دو با هم در به خواری و ذلت کشاندن مردم این شهر و ایجاد فقر و محرومیت میان آنان، سخت تلاش می کردند.

عراق

از آنجا که عراق مرکز اصلی مخالفان معاویه را تشکیل می داد، وی مجازات های سخت اقتصادی را بر آنان تحمیل کرد. مغیرة بن شعبه فرمانروای وقت آن سامان از

---

١٤٢. حیاة الامام الحسین ١٢٣/٢.

پرداخت سهمیه بیت المال و ارزاق عمومی به مردم کوفه خودداری می کرد و فرمانروایانی که پس از معاویه روی کار آمدند نیز برای روا داشتن جور و ستم وایجاد محرومیت میان مردم عراق به اعتبار این که اکثریت آنان آگاهانه از امیر مومنان (علیه السلام)طرفداری می کردند، همین شیوه را پی گرفتند.

ب ـ حفظ حکومت با پول

معاویه، بیت المال را در جهت تثبیت پایه های حکومت و پادشاهی خود به کار گرفت و از اموال و دارایی به عنوان سلاحی استفاده کرد که می توانست وی را بر امت استیلا بخشد. یکی از ترفندهای سیاست امویان این بود که مال را به عنوان سلاحی برای تهدید مردم و وسیله ای برای نزدیك ساختن آنان به خود به کار می گرفتند. گروهی را ازآن اموال محروم و به گروهی دیگر در جهت خریدن آن ها و حق السکوتشان چندین برابردیگران پول می پرداختند.[۱۴۳]

معاویه درآمد مصر رابه عمروعاص بخشید و در ازای همکاری عمرو با معاویه در نبرد با امیرمؤمنان (علیه السلام) دیار مصر را تا عمرو زنده بود طعمه وی ساخت.[۱۴۴]

ج ـ خریدن مردم

معاویه در سیاست اقتصادی خود شیوه ای جدید به نام «خریدن مردم» گشود و در کمال پستی و فرومایگی آن را اعلان داشت و گفت: به خدا سوگند! هواداران پر و پاقرص علی را با پرداخت مال، به خود متمایل خواهم ساخت و به اندازه ای میان آنان مال و دارایی تقسیم کنم که دنیایم بر آخرتش فایق آید[۱۴۵].

نقل شده جمعی از اشراف عرب بر معاویه وارد شدند وی به هر یك از آنان یکصد هزار درهم و به حتات عموی فرزدق هفتاد هزار درهم هدیه داد وقتی حتات از ماجرا اطلاع حاصل کرد به عنوان اعتراض خشمگین نزد معاویه برگشت و معاویه بدون شرم و حیا در پاسخ وی گفت: من با پرداخت آن پول به آنان دینشان را خریدم ولی تو را به حال خود رها ساختم.

حتات گفت: دین مرا نیز خریداری کن، معاویه فرمان داد جایزه اش را کامل کنند[۱۴۶].

---

۱۴۳. حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲، به نقل از اتجاهات الشعر العربی/ ۲۷، دکتر محمد مصطفی.
۱۴۴. حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲.
۱۴۵. به وقعه صفین از نصربن مزاحم/ ۴۹۵ و شرح نهج البلاغه ۲۹۳/۲ مراجعه شود.
۱۴۶. حیاة الامام الحسین ۱۲۸/۲ ـ ۱۲۹.

د ـ ماليات نوروز

معاويه با بدعتى كه بدون هيچ دليلى آن را در آيين اسلام ايجاد كرد، براى تأمين هزينه هاى خود، ماليات نوروز را بر مسلمانان تحميل كرد و در جهت پرداختن آن سخت آنان را مورد جور و ستم و تهديد قرار داد. به گفته مورخان مبلغ اين ماليات به ده ميليون درهم مى رسيد كه مسلمانان به پرداخت آن عادت كرده بودند و فرمانروايان بعد از معاويه نيز با قرار دادن آن به عنوان يك شيوه پسنديده، مسلمانان را به پرداخت آن مجبور ساختند[١٤٧].

٢. سياست تفرقه افكنى

معاويه سياست خود را بر اساس ايجاد تفرقه ميان مسلمانان بنا نهاد، ولى بر اين باوربود كه حكومتش جز با گسترش دادن خصومت و دشمنى ميان مسلمانان پا بر جا نخواهد ماند. وى از حيله و نيرنگى بر خوردار بود كه با تكرار و اجراى دقيق آن، در انجامش مهارت داشت و آن را در مورد مخالفان خود در دولت اعم از مسلمان و غير مسلمان به كار مى‌گرفت. اساس اين نيرنگ را تلاشى مستمر در ايجاد تفرقه و پراكندگى، با شبهه افكنى و برانگيختن كينه توزى ها ميان مخالفان تشكيل مى داد كه برخى از اين افراد خاندان و نزديكان وى به شمار مى آمدند. يكدلى وسازگارى دو انسان بر جسته و سرشناس براى معاويه قابل تحمل نبود و رقابت طبيعى ميان چنين افرادى، معاويه را در جهت ضربه زدن به آنان كمك مى كرد[١٤٨].

الف ـ جور و ستم بر عجم

معاويه در مورد غير عرب ها فوق العاده ستم روا داشت و آنان را به خوارى وذلت كشاند و يك بار تصميم گرفت آن ها را يكجا نابود كند. به گفته تاريخ نگاران: معاويه، احنف بن قيس و سمرة بن جندب را خواست و به آنان گفت: جمعيت عجم ها فزونى يافته به گونه اى كه گذشته ها به فراموشى سپرده شده است. گويى مى بينم كه اينان با چنگ انداختن بر عرب ها، بر آنان حاكميت خواهند يافت. از اين رو، تصميم گرفته ام عده اى

١٤٧. حياة الامام الحسين ١٣١/٢، به الحياة الفكرية فى الاسلام/ ٤٢ مراجعه شود.
١٤٨. حياة الامام الحسن ; ١٣٥/٢ به نقل از عقاد در كتابش «معاوية فى الميزان»/ ٦٤.

از آنان را از دم تیغ بگذرانم و عده ای را (به بیگاری کشیده و) برای رونق بازار و ساخت و ساز راه ها، نگاه دارم. [۱۴۹]

ب ـ تعصب قبیله ای

معاویه تعصبات قبیله ای را زنده کرد و در اشعار عربی، اشکال وحشت انگیز و دردناکی از کشاکش های گوناگونی که سلطه گران اموی با ساخته و پرداخته کردن آنها، سعی درسرگرم نمودن مردم وجلوگیری از دخالت آنان درامور سیاسی داشتند، پدیدار گشته است.

بنا به نقل مورخان: معاویه درجهت کاستن از ارزش واهمیت قبایل اوس و خزرج و از اعتبار انداختن آنان در برابر جهان عرب و اسلام، به برانگیختن کینه توزی های دیرینه میان آن قبایل دست زد، چنان که تعصبات یمنی ها را بر ضدّ مصری ها برانگیخت و آتش فتنه و آشوب را میان آنان شعلهور ساخت تا به وحدت و یکدلی که به مصالح دولت معاویه زیانی برساند، دست نیابند[۱۵۰].

۳. سیاست زور و قدرت

معاویه با اتخاذ سیاست زورگویی و قلع و قمع به اداره امور مسلمانان پرداخت و به مقدّرات و عزت و شرافت آن ها بی احترامی نمود و پس از امضای قرارداد صلح، اعلان داشت که وی تنها به جهت حاکمیّت یافتن بر مسلمانان، به قتل و کشتار و خونریزی آنان پرداخته است و در جمله ای از تکبّر و خودستایی اش دم زد و گفت: ما، زمان هستیم، هر کس را بالا ببریم فرادست است و هر کس را پایین آوریم، فرو دست خواهد بود[۱۵۱].

کارگزاران و فرمانروایان وی نیز همین شیوه فریبکارانه را ادامه دادند. عتبة بن ابی سفیان، با مخاطب قرار دادن مصریان، بدان ها گفت: به خدا سوگند! تازیانه ها را بر پشت شما پاره خواهیم کرد.

---

۱۴۹. عقد الفرید ۲۶۰/۲.
۱۵۰. حیاة الامام الحسین ۱۳۷/۲.
۱۵۱. همان ۱۳۸/۲ ـ ۱۳۹، عقد الفرید ۱۵۹/۲.

در سخنی از خالد قسری با مردم مکّه آمده است که گفت: به خدا سوگند! آن کس را که به پیشوای خود (معاویه) اهانت روا دارد، نزد من آورند وی را در حرم به دار خواهم آویخت[۱۵۲].

٤. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی

معاویه به هرزگی و گستاخی معروف بوده است. ابن ابی الحدید می گوید: معاویه، در زمان عثمان انسانی فوق العاده بی شرم و گستاخ و در انجام کارهای زشت انگشت نما بود و در دوران عمر اندکی پرده پوشی کرد، ولی در همان زمان لباس ابریشم و دیبا می پوشید و در ظرف طلا و نقره آب می آشامید و بر استرهایی با زین و لگام های زرّین و دیبای آراسته به نقش و نگار، سوار می شد.

در کتب سیره آمده که مردم درباره او گفته اند: معاویه، در دوران عثمان در شام شراب می نوشید[۱۵۳]. از عبد الله بن بریده منقول است که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم، ما را روی فرش نشانید و سپس برایمان غذا آوردند، خوردیم پس از صرف غذا شراب حاضر کردند و معاویه نوشید و به پدرم تعارف کرد، ولی پدرم در پاسخ او گفت: از آن زمان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شراب را حرام کرده، هرگز ننوشیده ام[۱۵٤].

در روایات متعددی سخن از ربا خواری معاویه به میان آمده است، از جمله: معاویه ظرفی از طلا و یا ورق طلایی را به بیشتر از وزن آن فروخت. ابودرداء به او گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که از فروختن چند چیز نهی فرمود مگر این که مثل به مثل باشند.

معاویه گفت: من در آن اشکالی نمی بینم.

ابودرداء به او گفت: چه کسی مرا از معاویه معذور می دارد؟ شگفتا! من سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به یاد وی می آورم ولی او نظر خودش را به من می گوید! من و تو هرگز در یك سرزمین گرد نیاییم. سپس ابودرداء بر عمربن خطاب وارد شد و ماجرا را به اطلاع وی رساند و عمر به معاویه نوشت: چنین چیزی را جز مثل به مثل و یا به هم وزن آن مفروش[۱۵۵].

---

۱۵۲. اغانی ابوالفرج اصفهانی ۳۸۲/۲۲ چاپ بیروت.
۱۵۳. حیاة الامام الحسین ۱٤٤/۲ ـ ۳٤۷.
۱۵٤. مسند احمد حنبل ۳٤۷/۵.
۱۵۵. سنن نسایی ۲۷۹/۷.

ملحق کردن زیاد بن عبید رومی به نسب خود بدون حجّت شرعی و اکتفا به گواهی ابومریم خمّار که خود نیز از نسب صحیح شرعی برخوردار نبود، از جمله مواردی است که معاویه ارزش های اسلامی را به باد اهانت می گرفت و با این کار با سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که فرمود: «**الولد للفراش و للعاهر الحجر**»[۱۵۶]; فرزند از آن صاحب بستر (شوهر)است و زناکار باید سنگسار شود، به مخالفت برخاست.

۵ . کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

معاویه نسبت به نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) کینه می‌ورزید، او در دوران خلافتش در چهل نماز جمعه بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صلوات نفرستاد. برخی از هوادارنش سبب را از او پرسیدند، وی در پاسخ گفت: اگر بر او درود فرستم، عده ای بدان فخر و مباهات و گردن فرازی می کنند[۱۵۷].

معاویه شنید مؤذّن در اذان می گوید: «**أشهد أن لا اله الاّ الله و ان محمّداً رسول الله**» از جا برجست و گفت: آری، پسر عبدالله**!** چقدر کارت بالا گرفته و بلند همت شده ای که راضی گشتی نامت در کنار نام پروردگار جهانیان برده شود[۱۵۸].

وی کلیه دستگاه ها و مراکز حکومتی خویش را به کار گرفت تا از ارج و عظمت اهل بیت که امانت رسول گرامی اسلام به شمار می آمدند، بکاهد تا آنجا که در جهت نبرد با آنان و دورساختن آن ها از واقعیت زندگی اسلامی، مهم ترین ابزاری را که در اختیار داشت به خدمت گرفت از جمله:

۱. سخنوران درباری را به خدمت گمارد تا دل های مردم را از اهل بیت(علیهم السلام)متوجه دیگران کنند.

۲. برای کاستن از ارج و عظمت اهل بیت (علیهم السلام)به جعل روایات از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرداختند و معاویه از عناصری چون ابوهریره دوسی، سمرة بن جندب، عمروعاص و مغیرة بن شعبه که به جعل صدها حدیث از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)دست یازیدند، بهره برد.

معاویه با به کارگیری مراکز آموزشی و ملامکتبی ها کوشید تاکینه اهل بیت(علیهم السلام)را در دل کودکان نونهال غرس نموده و نسلی مخالف آنان روی کار آورد.

---

۱۵٦. ماجرای ملحق کردن زیاد و علل و اسباب و آثار آن را در کتاب «حیاة الامام الحسن بن علی» ۱۷٤/۲ ـ ۱۹۰ بیابید.

۱۵۷. حیاة الامام الحسین ۱۵۱/۲ به نقل از النصائح الکافی/ ۹۷.

۱۵۸. شرح نهج البلاغه ۱۰۱/۱۰.

معاويه هم چنان به خصومت و دشمنى خود با اميرمؤمنان (عليه السلام) استمرار بخشيد و ناسزا و لعن آن بزرگوار را در مجالس عمومى و خصوصى خود، علنى ساخت و با اشاره به كليه كارگزاران و فرماندارانش، از آنان خواست ناسزاگويى به آن حضرت را ميان مردم منتشر ساخته و گسترش بخشند. بدين ترتيب، ناسزاگفتن به اميرمؤمنان(عليه السلام) به سراسر جهان اسلام سرايت كرد و معاويه در جمع مردم شام سخن گفت و اظهار داشت: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به من فرمود: تو پس از من به خلافت خواهى رسيد. بنابراين، سرزمين مقدس ـ يعنى شام ـ را كه در آن انسان هاى برجسته اى وجود دارد براى خود برگزين و اينك من شما مردم را برگزيدم، شما نيز ابوتراب را لعن كنيد.[١٥٩]

٦ . خشونت با شيعيان

شيعيان در عصر معاويه رسماً مورد ستم و بيداد قرار گرفتند و به شديدترين نوع قلع و قمع و رفتار خشونت بار، با آنان برخورد شد. امام محمّد باقر(عليه السلام)تهديدى را كه امويان بر پيروانشان روا مى داشتند چنين به وصف مى كشد: در هر منطقه اى پيروان ما به قتل مى رسيدند دست و پاهاى آنان را به صرف شك و ترديد در دوستى و محبّت ما مى بريدند، هر كس از او به دوستى و محبّت ما ياد مى شد به زندان مى افتاد، يا اموالش چپاول مى شد و يا خانه اش تخريب مى گشت.[١٦٠]

معاويه كوشيد تا شخصيت هاى انديشمند و آگاه شيعه را از ميان بردارد و عده زيادى از آنان نظير حجر بن عدى، رشيد حجرى، عمروبن حمق و أوفى بن حصن را پاى چوبه دار روانه ساخت. وى به آزار و شكنجه بزرگان شيعه اكتفا نكرد، بلكه جور و ستم خويش را متوجه زنان مسلمان نيز نمود و عده اى از آن ها نظير: زرقاء دختر عدى، سوده دختر عمّاره و امّ الخير بارقيّه را مورد بيم و تهديد قرار داد.

معاويه با اشاره به تمام كارگزارانش از آنان خواست خانه هاى شيعيان را ويران نمايند و نام آن ها را از دفتر پرداخت (بيت المال) محو و سهميه پول و خرجى آن ها را قطع كنند، هم چنين به عمّال و مزدوران خود سفارش كرد تا گواهى شيعيان را در مسائل قضاوت و داورى و موارد ديگر نپذيرند تا برخوارى و ذلّت آنان بيفزايد.

---

١٥٩. حياة الامام الحسين ٢/١٦٠، شرح نهج البلاغه ٣/٣٦١.
١٦٠. شرح نهج البلاغه ٣/١٥، طبقات كبرى ٥/٩٥.

بیان انحرافات و جرایمی که معاویه مرتکب شد در این اشارات گذرا نمی گنجد و به جهت تعدّد و گسترش آن ها کتابی ویژه می طلبد، اینك در درجه نخست مقصود ما از این اشارات، عنوان مقدمه ای در جهت بیان جنایت بزرگ وی تلقی می شود که به قیام سیدالشهداء(علیه السلام) انجامید، جنایتی که در تحمیل فرزند فاسقش یزید به عنوان جانشین خود، تحقق یافت.

بیعت گرفتن با زور

خلافت، در دوران ابوبکر و عثمان دارای اندکی رنگ و آب اسلامی بود و این خلفا با شعار خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حکومت می کردند.

معاویه نیز آن گاه که زمام حکومت را به دست گرفت ـ با این که به اندکی از نیرنگ و فریبکاری های او پی بردیم ـ هیچ گاه به خود جرأت نداد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و رسالت آن بزرگوار را آشکارا و صریح در آغاز حکومتش به هماوردی بطلبد; زیرا معاویه برای تحکیم نمودن حکومت و در جهت اجرای سلطه بیشتر بر مسلمانان، از مظاهر اسلامی بهره می گرفت. از این جاست که معاویه به حیله گری و زیرکی فوق العاده ای توصیف شده چون بر بیهوده کاری های خود، لباس اسلامی می پوشاند.

ولی تحمیل کردن یزید هرزه بر مسلمانان که آشکارا به فسق و فجور و عیاشی می پرداخت، گستاخی صریح نسبت به ارزش های اسلامی و بی پروایی واضحی نسبت به عرف و آداب مسلمانان به شمار می آمد، زیرا مسلمانان همه به خوبی می دانستند که خلافت اسلامی، حکومت پادشاهی و سلطنتی نیست که با وراثت قابل انتقال به دیگری باشد و جز کسانی که کاملاً آشنای به کتاب و سنّت بوده و بدان عمل نمایند و توان دست یابی به اهداف رسالت اسلامی و اجرای احکام آن را دارا باشند هیچ کس شایستگی چنین منصبی را نخواهد داشت.

افزون بر این که تحمیل بیعت یزید بر مسلمانان، جنایتی بزرگ و دارای ابعادی اجتماعی و سیاسی مهمی بود که اگر قیام اباعبد الله الحسین نواده رسول گرامی اسلام حافظ دین جدش از تباهی و نابودی، وجود نداشت اسلام و مسلمانان را از صفحه گیتی محو می کرد.

برای آگاهی بر دامنه عظیم این جنایت هولناك، نخست باید بدانیم یزید کیست؟ و چه سبب شد که وی به خلافت رسید؟ و به چه دلیل بیعت او، دشمنی آشکار با اسلام و برگشت از دین و بازگشت مجدّد به جاهلیتی که اسلام با آن مبارزه کرد، تلقی می شود؟

مبحث دوّم:یزید بن معاویه کیست؟

پیش از سخن گفتن در مورد به قدرت رسیدن یزید و موضعی که امام حسین (علیه السلام)در قبال آن اتّخاذ کرد، باید بدانیم که یزید از دیدگاه اسلام و مسلمانان کیست؟ و به طور کلی دیدگاه اسلام در مورد خاندان اموی چیست؟

هیچ پژوهشگر و تاریخ نگاری تردید به خود راه نمی دهد که امویان از آغاز بردمیدن پگاه اسلام تا آخرین مراحل حکومتشان سرسخت ترین و لجوجترین دشمنان اسلام به شمار می آمدند و تا زمانی که کلیه امکاناتشان را در جهت مبارزه با اسلام از دست نداده و با شکست مواجه نشدند، به اسلام نگرویدند و آن گاه که به اجبار اسلام را پذیرا شدند در جهت به تباهی کشاندن احکام و تعالیم آن و بازگرداندن مظاهر جاهلیّت در کلیه اشکال آن به شیوه جدید با پوشش اسلام، دست به طراحی و نقشه زدند.

معاویه هرگاه آوای روح بخش نام پیامبر اکرم حضرت محمّدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله)را (در اذان) می شنید و احساس می کرد این نام مبارك در فضای جهان اسلام هر روز از فراز مناره ها طنین افکن است، از ترس به خود می لرزید و آشفته و بی قرار می شد.

دیگر حُکّام و فرمانروایان خاندان اموی نیز که با نام اسلام به حاکمیت رسیده بودند، در تخریب پایه ها و ارکان این آیین الهی و غیر واقعی جلوه دادن آن و به تباهی کشاندن قوانین و تعالیم و ارزش های والایی که ارائه داده بود، سخت می کوشیدند. آن گونه که تاریخ نگاران و ارباب حدیث به وصف آورده اند: یزیدبن معاویه که امام حسین (علیه السلام) در برابرش آن موضع شجاعانه و جاوید را اتخاذ کرد، انسانی فوق العاده سبکسر و گستاخ و آلودگی اش به فساد وفحشا و منکرات از حدّ بیرون بود[١٦١].

زندگی نامه و ویژگی های یزید

یزید در سال ٢٥ یا ٢٦ هـ [١٦٢] از میسون دختر بجدل کلبی زاده شد. به گفته تاریخ نگاران، میسون دختر بجدل کلبی خود را در اختیار غلام پدرش نهاد و از او به یزید ـ ملعون ـ باردار شد و شاعر نَسَب شناس کلبی در این شعر به همین مطلب اشاره دارد:

«هر چند روزگار با قتل و کشتاری که ترکان به راه انداختند و مرگ سریع آنان، مصیبتی بر آنان وارد شد، ولی آن فرد فرومایه و برده کلبی در سرزمین کربلا فرزندان رسول خدا را کشتارنمود.[١٦٣]

---

١٦١. سيرة الأئمة الأثنى عشر ٤١/٢.

١٦٢. حياة الامام الحسين ١٧٩/٢.

١٦٣.

منظور شاعر از کلمه «دعیّ» ابن زیاد ملعون واز کلمه «عبد کلب» یزید بن معاویه است که از نسل غلام بجدل کلبی است.(١٦٤)

ابن کثیر در کتاب بدایه خود با وصف ویژگی های جسمی یزید می گوید: وی فردی بسیار فربه و دارای اندامی درشت و خشن، بدنی پُرمو و صورتی پُر از آبله بود(١٦٥).

یزید در ویژگی های نفسانی خویش صفات حیله و نیرنگ و نفاق و سبکسری و گستاخی را از نیای خود به ارث برده و تا آن جا که تاریخ نگاران گفته اند: مانند پدرش انسانی سنگدل و خیانتکاربوده (البته اگر از نسل معاویه بوده) ولی از زیرکی پدرش بهره ای نداشته است و از توان و قدرتی برخوردار نبود تا بر کارها و اعمال ننگین خود پوششی از مهارت دیپلماسی آرام بنهد و رحم و دلسوزی و عدالت، به سرشت پلید و اخلاق پست وی راه نمی یافت. دست به کشتار مردم می زد، به آزار و شکنجه آنان می پرداخت و از این کار احساس لذّت و سرمستی می کرد و نظاره گر رنج و عذاب دیگران و کانون زشت ترین صفات ناپسند بود. همدمان وی را زنان و مردانی از فرومایه ترین اقشار جامعه تشکیل می دادند که خود، بهترین دلیل بر این قضیه است(١٦٦).

یزید، نزد دایی های بادیه نشین خود از قبیله کلاب که قبل از ظهور اسلام، پیرو آیین مسیح بودند، نشو و نما کرد و افسارگسیخته در کنار فرزندان هرزه و نابکار آنان بسر می برد و در حدّ زیادی تحت تأثیر اخلاق و رفتار آن ها قرار گرفت، همراه با آنان شراب می نوشید و به سگ بازی می پرداخت.

دلباخته شکار

یکی از صفات بارز یزید، علاقه و اشتیاق زیاد وی به شکار بوده که اغلب اوقاتش را در آن سپری می کرده است. بنا به نقل تاریخ نگاران: یزید بن معاویه دلداده و عاشق شکار بود و خود را به آن سرگرم می ساخت. بر گردن سگ های شکاری حلقه ای زرّین می آویخت و پارچه های زربفتی بر آن ها می پوشاند و برای هر يك از سگ هایش برده ای گمارده بود تا امور مربوط به آن را انجام دهد(١٦٧).

فان يكن الزمان أتى علينا *** بقتل الترك و الموت الوحي

فقد قتل الدعيّ و عبد كلب *** بأرض الطف أولادَ النبي

١٦٤. بحارالانوار ٣٠٩/٤٤.

١٦٥. سيرة الأئمة الاثنى عشر ٤٢/٢.

١٦٦. حياة الامام الحسين ١٨١/٢ ـ ١٨٢.

١٦٧. به الفخری از ابن طقطقی/ ٤٥، تاریخ یعقوبی ٢٣٠/٢، تاریخ طبری ٣٦٨/٤، البداية و النهاية ٢٣٦/٨ ـ ٢٣٩ مراجعه شود.

شیفته بوزینه

تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که یزید، عاشق و شیفته میمون بوده و خود دارای بوزینه ای ویژه بود که آن را در کنار خویش نگاه می داشت و ابوقیس کُنیه اش داده بود، باقیمانده ظرف شراب خود را بدان می نوشاند و می گفت: این بوزینه، پیرمردی از بنی اسرائیل بوده که در اثر گناه به این روز افتاده است. وی بوزینه را بر ماده گورخری سوار می کرد و در میدان اسب دوانی به مسابقه می فرستاد. روزی همین عمل را انجام داد و بوزینه از دیگر اسبان جلو افتاد و یزید بسیار شادمان گشت و این اشعار را سرود:

ای ابو قیس! اضافه لگام را محکم بگیر که اگر بر زمین افتی، مرکب ضمانتی ندارد. تو با مرکب امیرالمؤمنین از اسبان همه، گوی سبقت ربودی.(١٦٨)

روزی آن را به مسابقه اسب دوانی فرستاد، باد او را بر زمین افکند و مُرد، یزید در مرگ او فوق العاده اندوهگین شد، دستور داد او را کفن کنند و به خاك بسپارندو به مردم شام فرمان داد برای عرض تسلیت به مناسبت مرگ دردناكِ بوزینه اش نزد او بشتابند و خود در عزای میمونش این اشعار را خواند:(١٦٩)

چه بسیار انسان های شرافتمند و صاحب قدرتی که برای عرض تسلیت در مرگ ابوقیس نزد ما شتافتند. ابوقیس بزرگ قبیله بوزینگان و از همه تند روتر و زیباتر و در سر و گردن و ریاست، سرآمد امثال خود بود. ای ابوقیس!خداوند قبری را که تو در آن اقامت داری و زیبایی و ریشه بزغاله در آن وجود دارد، از رحمتش دور نگرداند.(١٧٠)

یزید شیفتگی و اشتیاق شدید خود را نسبت به بوزینگان میان مردم منتشر ساخت به گونه ای که وی را بدان لقب دادند و مردی از قبیله تنوخ در تمسخر یزید سروده است:

یزید دوست بوزینگان است و از همسایگی ما آدمیان ملول شده است و به زندگی در سرزمین بوزینگان تمایل دارد، مرگ بر کسی که به خلیفگی ما در آید و یاران نزدیکش بوزینگان باشند.(١٧١)

.١٦٨
تمسّك اباقیس بفضل زمامها *** فلیس علیها ان سقطتَ ضمان
فقد سبقتَ خیل الجماعة کلّها *** و خیل امیرالمؤمنین أتان
.١٦٩ حیاة الامام الحسین ١٨٢/٢ به نقل از جواهر المکاسب/ ١٤٣.
.١٧٠
کم من کرام وقوم ذو و محافظة *** جاءُ لنا لیعزّوا في أبي قیس
شیخ العشیرة امضاها و اجملها *** علی الرؤوس و في الاّ عناق والریس
لا یبعد الله قبراً أنت ساکنه *** فیه جمال و فیه لحیة التیس
.١٧١ انساب الأشراف ٢/٢.

باده نوشی

یکی دیگر از ویژگی های بارز یزید، شرابخواری بود به اندازه ای که در نوشیدن آن زیاده روی می کرد، او همواره مست بود و هیچگاه هشیار دیده نشد، از جمله اشعارش در وصف شراب چنین است:

یارانی که شراب و می یکجا گردشان آورده و سروش تمایلات هوا و هوس برایشان نغمه سرایی می کند سفارش می کنم که از نعمت ها و لذت های این دنیا بهره ببرید، زیرا هرچند دنیا به درازا بکشد باز هم ناپایدار است.(۱۷۲)

تاریخ نگاران از عبدالله بن حنظله که در پی شهادت جانسوز اباعبدالله الحسین(علیه السلام) به اتّفاق جمعی از مردم مدینه به شام نزد یزید سفر کرده بودنقل کرده اند که: یزید را چنین توصیف می کرد: به خدا سوگند! نزد یزید که می رفتیم بیم داشتیم از آسمان بر ما سنگ ببارد، زیرا او فردی بود که با مادران و دختران و خواهران ازدواج می کرد و شراب می نوشید و نماز را ترك می کرد. به خدا سوگند! اگر کسی همراه من نبود، برای رضای خدا آن چه را با خود داشتم آشکار می ساختم(۱۷۳).

اعضای آن هیئت اظهار داشتند: از نزد مردی بی دین می آییم که شراب می نوشید و چنگ می نواخت و با سگ ها بازی می کرد(۱۷٤).

از منذربن زبیر نقل شده که در وصف یزید گفت: به خدا سوگند! وی شراب می نوشید. به خدا سوگند! به گونه ای مست می شد که نماز را ترك می کرد(۱۷٥).

ابوعمربن حفص با این سخن وی را توصیف می کند و می گوید: به خدا سوگند! با چشم خود دیدم یزید به گونه ای مست است که نماز را ترك می کند...(۱۷٦).

کفر یزید از اشعار ذیل که در وصف شراب گفته به خوبی پیداست:

خورشید می که برجش قعر خُم است، مشرقش ساقی و مغربش دهان من است، هر گاه از درون خم به پیاله ریزد، نظیر مردمی که در حطیم و زمزم به جنبش در آیند، جلوه گر می شود. اگر روزی خوردن می در دین احمد حرام گردید، آن را بر مسلك و آیین مسیح فرزند مریم،بنوش. (۱۷۷)

یزید صدیق القرد ملّ جوارنا *** فحنّ الی أرض القرود یزید
فتّباً لمن امسی علینا خلیفة *** صحابته الأدنون منه قرود
۱۷۲. حیاة الامام الحسین ۱۸۳/۲ به نقل از تاریخ مظفری.
أقول لصحب ضمّت الخمر شملهم *** وداعي صبا بات الهوی یترنّم
خذوا بنصیب من نعیم و لذّة *** فکلّ و ان طال المدی یتصرّم
۱۷۳. تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی/ ۸۱.
۱۷٤. تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی/ ۸۱.
۱۷٥. البدایة و النهایة ۲۱٦/۸، کامل ابن اثیر ٤٥/٤.
۱۷٦. همان.

مسعودی درباره او می گوید یزید تار و چنگ می نواخت و از باز شکاری و سگ و بوزینه و یوز، نگاهداری می کرد و همواره شراب می نوشید. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) روزی یزید بر سر سفره شراب نشسته بود و سمت راستش ابن زیاد قرار داشت، یزید رو به ساقی خود کرد و گفت:

جامی از می به من بنوشان که استخوان هایم را سیراب کند، سپس ابن زیادرا نیز چنین جامی بنوشان. ابن زیاد راز دار من است و پایه و اساس خلافت و جهادم به دست او استواراست.[۱۷۸]

آن گاه دستور داد خوانندگان آواز سردادند و همدمانش نیز مانند وی به فسق و فجور پرداختند، در دوران یزید، غنا و آوازه خوانی در مکه و مدینه پدیدار گشت و مراکز عیاشی و خوشگذرانی رواج یافت و مردم آشکارا به شراب خواری می پرداختند[۱۷۹].

در جای دیگری بر این معنا تأکید کرده و می گوید: وی را یزیدِ مستِ باده نوش می نامیدند[۱۸۰].

یزید جمعی از همدمان هرزه و گستاخ داشت که شب های سرخ خویش را همراه با آنان با شراب و ساز و نواز سپری می کرد که در رأس آن ها «اخطل» شاعر مسیحی هرزه قرار داشت. آن دو با یکدیگر شراب می نوشیدند و به آواز گوش فرا می دادند و هر گاه یزید آهنگ سفر می کرد «اخطل» را به همراه خود می برد. عبدالملك مروان که با هلاك شدن یزید به خلافت رسید، «اخطل» را به خود نزدیك ساخت، وی بدون رخصت قبلی بر مروان وارد می شد و ردایی از ابریشم بر دوش و بر گردنش زنجیری از طلا آویزان بود و از ریش او شراب می چکید[۱۸۱].

مطالعه زندگی گستاخانه یزید در دوران حیات پدرش برای درك علّت امتناع عموم صحابه و تابعان از تن درندادن به بیعت یزید برای خلافت، کافی به نظر می رسد.

---

۱۷۷. تتمة المنتهی ٤٣.
شمیسة کرم برجها قعر دنّها *** و مشرقها الساقي و مغربها فمی
اذا اُنزلت من دنّها في زجاجة *** حکت نفراً بین الحطیم و زمزم
فان حَرُمت یوماً علی دین احمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم
۱۷۸.
اسقنی شربةً تُروّی مُشاشی *** ثم مِلْ فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السرّ و الأمانة عندی *** و لتسدید مغنمي و جهادي
۱۷۹. مروج الذهب ٩٤/٢.
۱۸۰. همان.
۱۸۱. اغانی ابوالفرج اصفهانی ١٧٠/٧.

اهداف و مقاصد و خواسته های انحرافی یزید طی دوران کوتاه حکومتش به خوبی آشکار گردید. وی که با زور بر مسلمانان به نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)حاکمیت یافته بود آن گاه که دست پلیدش به ریختن خون نواده و گل خوشبوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) آلوده گشت، از ابراز حقد و کینه خود نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و انحراف از رسالت آن بزرگوار، پروایی به خود راه نداد.

بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر(صلی الله علیه وآله)

وجود یزید، سرشار از حقد و کینه نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، زیرا پیامبردر جنگ بدر وی را در مرگ اعضای خاندانش عزادار کرده بود آن گاه که یزید عترت پاك رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را کشتار نمود و شادمان و مسرور بر مَسند حکومت تکیه زد (به خیال خود) در واقع انتقام خود را از پیامبر اکرم گرفته بود و آرزو می کرد پدرانش حضور داشته و شاهد انتقام گیری وی از خاندان پیامبر باشند و در این خصوص اشعار عبدالله بن زبعری را زمزمه می کرد:

ای کاش نیای من که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و ناله و فریاد خزرج را از برخورد نیزه ها نظاره گر بودند و در این صورت از شادی و سرور فریاد سر می دادند که هان ای یزید! خسته نباشی، ما سروران و رهبران آن ها را کشتیم و کشته شدن آن ها عوض کشته های جنگ بدر بود که سر به سر شد، بنی هاشم خلافت را به بازی گرفتند، نه از بهشت و دوزخ خبری است و نه وحی نازل شده است.(۱۸۲)

بلکه یزید هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکّه بر ضدّ او دست به شورش زد، بی دینی و کفر خویش را علنی ساخت و همراه با سپاهی که برای سرکوب جنبش ابن زبیر اعزام کرد به وی نامه ای نگاشت که شعر ذیل در آن آمده بود:

تو خدای خود را در آسمان به یاری طلب و من مردان قبایل عك و اشعر را بر ضدّ تو فرا خواهم خواند.(۱۸۳)

جنایات حکومت یزید

به گفته تاریخ نگاران: یزید طی دوران حکومتش که بیش از سه سال و نیم به طول نینجامید، سه جنایتِ هولناك و تکان دهنده که تاریخ، نظیر آن ها را سراغ نداشت

---

۱۸۲. حیاة الامام الحسین ۱۸۷/۲ به نقل از البدایة والنهایه ۱۹۲/۸ .

۱۸۳. مروج الذهب ۹۵/۲.

مرتكب شد به گونه ای كه نه تنها برای همیشه چهره تاريخ امويان بلكه تاريخ جهان اسلام را نيز، سياه نمود، از جمله:

۱. يزيد با به شهادت رساندن فرزند دلبند نَبی اكرم حضرت اباعبدالله الحسين(عليه السلام) و اعضای خاندان و ياران باوفای آن حضرت در سال ٦١ هجری و به اسارت درآوردن زنان و كودكان آن بزرگوار و گردش دادن آنان در برابر ديدگان انبوه جمعيت از شهری به شهر ديگر، كمال بی حرمتی را نسبت به اهل بيت وی روا داشت، در صورتی كه آنان دودمان رسول اكرم (صلی الله عليه وآله) به شمار آمده و ميليون ها مسلمان به آنان ارج و احترام می نهادند و وجود آن ها يادآور شخصيت رسول خدا (صلی الله عليه وآله)و حق و خير و بركات اسلام، تلقی می شد.

۲. يزيد پس از حادثه عاشورا اقدام به هتك حرمت مدينه رسول خدا نمود و ساكنان آن ديار را از دم تيغ گذراند و آبرو و نواميس مردم را برای دژخيمان شام مباح اعلام كرد، زيرا مردم مدينه به شهادت رساندن امام حسين (عليه السلام) را جنايتی بزرگ شمرده و يزيد را بر اين كار شديداً مورد اعتراض قرار دادند.

۳. او مكه را به محاصره درآورد و كعبه را ويران ساخت و هزاران انسان بی گناه را در حرمی كه خداوند آن ها را محترم شمرده و امنيّت و مصونيّت بخشيده بود، به قتل رساند.

راز گرايش های تبهكارانه يزيد

برخی تاريخ نگاران بر اين باورند كه بعضی از راهبان و كشيشان مسيحی، تربيت و آموزش يزيد را برعهده داشته اند، به همين دليل وی نشو و نمايی نكوهيده و آميخته به خشونت و تندخويی صحرانشينی داشت كه گفته اند: چنين صفاتی از آثار همان تربيت مسيحيت بوده است. معاويه، مسيحيان را به خويش نزديك می ساخت و حاشيه نشينان ويژه ای را از آنان انتخاب می كرد و به اتفاق مورّخان: به اندازه ای نسبت به آنان اعتماد داشت كه ترتيبت فرزندش يزيد را به شخصی مسيحی سپرد[۱۸٤].

بنابراين، امكان ندارد علّت ارتباط قوی و علاقه شديد يزيد را به «أخطل» و ديگران بتوان چيزی غير از جنبه تربيتی او كه رنگ مسيحی داشت، دانست. بدين ترتيب، برخی

---

۱۸٤. سيرة الأئمة الاثنی عشر ٤٢/٢، حياة الامام الحسين ١٨٠/٢ به نقل از مناقب/ ٧١ از قاضی نعمان مصری و سمّو المعنی فی سموّا الذات از علايلی ٥٩.

از تاریخ نگاران کوشیده اند تا دلیل گستاخی و بی پروایی یزید را نسبت به اسلام و مقدّسات و حرمت های آن، همان شیوه تربیتی او بدانند.

دلیل تاریخ نگاران در صورتی صحیح است که زندگی صحرانشینی و تربیت مسیحی از چنان جنبه انحراف آمیزی برخوردار باشد که از عنفوان جوانی تا ولی عهدی پدرش و حاکمیت پس از او در وجود یزید پدید آمده باشد. در صورتی که اعراب اعمّ از شهرنشین و صحرانشین از آداب و رسوم بسیار پسندیده ای برخوردار بوده اند که اسلام نیز آن ها را مورد تأیید قرار داده است مانند: وفاداری، حسن همجواری، کرم، بخشش، همیاری، حفظ نوامیس و دیگر مواردی که تاریخ از آنان نقل کرده است، ولی در یزید ذرّه ای از این ویژگی ها به چشم نمی خورد و تاریخ در هیچ کجا بیان نداشته که اعراب صحرانشین با خواهران و عمّه های خود ازدواج می کرده اند، در صورتی که از یزید چنین مواردی نقل شده است. آن دسته از صحرانشینانی که بر آیین مسیحیت بوده و در دوران قبل از فتح اسلام، متولد می شدند وقتی به اسلام می گرویدند بر تمامی آداب و رسومی که از نیای خود آموخته و بدان مأنوس بودند، خط بطلان می کشیدند.

در نتیجه می توان گفت که: آن انحراف شدید و بیماری در شخصیت و رفتار یزید، دارای علّت و سببی فراتر از تربیت و مراقبت مسیحی بوده است.

تا اینجا با چهره ای روشن از واقعیت شخصیت یزید آگاه شدیم، او به گونه ای با اسلام بیگانه و از خط آن انحراف داشت که هیچ مسلمانی به خوداجازه نمی داد بدان تن در داده و در برابرش سکوت اختیار کند، در صورتی که اسلام، اباحیگری و فسق و فجور را ممنوع و مردم را به عدالت و تقوا فرامی خواند و می کوشید تا جامعه ای آکنده از تقوا پیاده کند و رهبری مسمانان را به گونه ای خواستار است که قادر بر اجرای اهدف برجسته و والای اسلام باشند.

از همین رهگذر باید کلیه مواضع امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به عنوان رهبر دینی که شدیداً به مصالح رسالت و مسلمانان علاقمند بوده، مطالعه نماییم و طرح های الهی او را برای ایستادگی در برابر انحراف وحشت زایی که به سرعت در اعماق جامعه اسلامی آن زمان راه می یافت، مورد بررسی قرار دهیم.

بخش دوّم

مواضع و دستاوردهای امام حسین(علیه السلام)

نخستین مبحث: موضع امام در بیعتِ با یزید

۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی

آن گاه که پرچم حق در سراسر مکه به اهتزاز درآمد و پیروزی خود را اعلان داشت، ابوسفیان و معاویه به اسلام گرویدند در صورتی که آتش حقد و کینه در دلشان زبانه میکشید و حس انتقامجویی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت گرامی اش را در سینه ها نهان ساخته بودند.بدین ترتیب ،این دو تن از وادی کفر به اسلام باز گشته و در زمره آزاد شدگان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار گرفتند.

دیری نپایید که عثمان بن عفّان به حکومت رسید و آن چه در دل ها نهان بود فاش و بر زبان ابوسفیان جاری گردید.وی با مخاطب قرار دادن عثمان به او گفت: اکنون که خلافت پس از تَیْم و عدی[۱۸۵] (ابوبکر و عمر) به تو رسیده آن را مانند توپ به دیگران پاس ده، زیرا چنین خلافتی همان پادشاهی و سلطنت است و معلوم نیست بهشت و جهنمی در کار باشد.[۱۸۶]

ابوسفیان یك بار دیگر نیز بنی امیّه را مخاطب ساخت و بدانان گفت: ای امویان !خلافت را چون توپ، دست به دست بگردانید. به آن کس که ابوسفیان بدو سوگند می خورد، من همواره در آرزوی خلافت برای شما بودم، (اکنون که بدان دست یافته اید) قطعاً باید به فرزندانتان به ارث برسد[۱۸۷].

زمانی که معاویه بر مسند حکومتِ بر آمده از سقیفه تکیه زد، نتایج این انحراف پدیدار و اهمّیت خطر آن جلوه گر شد، زیرا معاویه با ملاحظه به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر و عثمان قبل از خود، به این نتیجه رسیده بود که شرایط و اوضاع زمان آنان هیچگاه بدان ها اجازه نداده بود تا به شکلی بی پرده شیوه جاهلیّت را دوباره باز گردانند

---

۱۸۵. نام قبایل ابوبکر و عمر.

۱۸۶. استیعاب ۶۹۰/۲.

۱۸۷. مروج الذهب ۴۴۰/۱،تاریخ ابن عساکر ۴۰۷/۶.

و صدای حق، هر روز به توحید و یکتا پرستی و به رسالت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) هم چنان طنین انداز است.[۱۸۸]

از سویی، معاویه از انحراف سیاسی ناشی از سقیفه که مجموعه هایی از مسلمانان بر آن شیوه تربیت یافته بودند به نحوی بایسته بهره برد و با استناد به این که ابوبکر بدون فرمان صریحی از خدا و یا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خلافت رسیده و با انتخاب عمر به جانشینی پس از خود با سنّت نبی اکرم مخالف کرده است و عمر نیز دست به کارهایی زده که پیش از او کسی انجام نداده بود و با این کار با خدا و رسول و ابوبکر مخالفت نموده، با مردم به احتجاج پرداخت. با چنین منطقی سرنوشت مسلمانان و رسالت اسلامی بازیچه ای در دست معاویه قرار می گرفت تا به دلخواه خود بر آن حکمرانی کند، از همین جا بود که تصمیم گرفت برای خلافت یزید پس از خود بیعت بگیرد. [۱۸۹]

پس از آن همه فتنه و آشوب و دشواری هایی که معاویه با استفاده از جهل و نادانی برخی از مسلمانان، بدان ها دامن زد و کلیه عناصر مخالف امام علی(علیه السلام)را در جهت رویارویی با جریان حقی که رهبری آن را امام حسن (علیه السلام)عهده دار بود، به سود خود به کار گرفت و پس از شهادت امام مجتبی حکومت را به خود اختصاص داده و به ارزش ها و تعالیم حیاتبخش اسلام بی حرمتی روا داشت. در حقیقت عرصه سیاسی برای دار و دسته بنی امیه کاملاً خالی شد. معاویه در تحکیم سلطه و حکومت خویش ماهرانه عمل کرد، ولی از آن جا که صاحب خلافت قانونی امام حسن (علیه السلام) و پس از او امام حسین(علیه السلام) که مسلمانان می بایست پس از شهادت برادرش تحت رهبری او قرار گیرند، در جامعه و میان مسلمانان حضور داشت، معاویه به خود جرأت نداد طرح خویش در راستای تثبیت پایه های حکومت بنی امیّه و یا جانشینی یزید پس از خود را، آشکارا اعلان نماید.

افزون بر این، هیچ یك از خلفای سه گانه، در خصوص جانشینی فرزندشان پس از خود سفارشی نکرده بودند و با توجه به ضعف و هرزگی و گستاخی که در یزید وجود داشت، معاویه با تمام توش و توان کوشید تا قضیه بیعت گرفتن را به گونه ای مرتب سازد و سروسامان دهد که نه تنها مسلمانان را بفریبد بلکه آنان را مجبور به پذیرش بیعت با یزید نماید. از این جا بود که در نخستین گام، به شهادت رساندن امام مجتبی (علیه

۱۸۸. همان ۳٤۳/۲،شرح نهج البلاغه ۳۵۷/۲.
۱۸۹. الامامة و السیاسة ۱۸۹/۱.

السلام) و مؤمنان شایسته را در دستور کار خود قرار داده و بدان دست یازید تا مهمترین موانع اجرای طرحش را از سر راه بردارد.

امّا برخی از انسان های پست و فرومایه ای که آزمند زرق و برق دنیا بودند، برای دست یابی به ناچیزترین کالای دنیوی از هر راه ممکن آمادگی کامل داشتند.

نقل شده: مغیرة بن شعبه که از ناحیه معاویه فرمانروایی کوفه را عهده دار بود ـ با اطلاع از تصمیم معاویه در جهت برکناری خود ـ به سرعت درصدد طرح و نقشه توطئه ای برآمد که این نقشه شوم پیامدهای ناگواری را برای مسلمانان به ارمغان آورد. او با این کار در حقیقت دلّالی معامله ای را انجام می داد که خود مالك آن نبود، مغیره با زمزمه ای آرام در گوش یزید، وی را به جانشینی پدرش امیدوار و آن را برایش سهل جلوه داد وبرای هموار کردن راه رسیدن به آن هدف، به او وعده همکاری داد، معاویه نیز با خود اندیشید که شاید امکان اجرای چنین نقشه شیطانی از ناحیه مغیره وجود داشته باشد[۱۹۰] از این رو، با فریبکاری از او پرسید: در این راه چه کسی با من همکاری می کند؟

مغیرة پاسخ داد: خودم از مردم کوفه و زیاد نیز از اهالی بصره برایت بیعت خواهیم گرفت و پس از بیعت مردم این دو شهر، حتی یك تن با تو مخالفت نخواهد کرد. بدین ترتیب، مغیره در معامله ای دراز مدّت به سود و بهره ای زود هنگام دست یافت و با تمام قدرت به کوفه بازگشت تا در اجرای این طرح تلاش کند (و پس از انجام مأموریت) چنین اظهار داشت: پای معاویه را در جایگاهی قرار دادم که در طولانی مدت بر سر امّت محمد، قرار گیرد[۱۹۱]. ولی زیاد بن ابیه،این طرح و نقشه پلید را پذیرا نشد، شاید سبب آن فرومایگی و صفات پستی بود که در شخصیت یزید سراغ داشت که او با دارا بودن چنین صفاتی از شایستگی زمامداری مسلمانان برخوردار نبود به هر حال، این طرح و نقشه آز و طمع برخی عناصر دیگری از بنی امیه را نیز برانگیخت و هر یك از مروان حکم و سعید بن عثمان بن عفان برای تصدّی این امر گردن فرازی کردند[۱۹۲].

۱۹۰. الكامل فی التاريخ ۲٤۹/۳،تاريخ يعقوبی ۱۹٥/۲،الامامة و السياسة ۱٦۲/۲.
۱۹۱. الكامل فی التاريخ ۲٤۹/۳.
۱۹۲. وفيات الاعيان ۳۸۹/٥، الامامة و السياسة ۱۸۲/۱، تاريخ يعقوبی ۱۹٦/۲.

بدین سان، معاویه اجرای طرح خود را در جهت بیعت گرفتن رسمی برای یزید بطور موقت به تأخیر انداخت تا با اتّخاذ اقدامات و تدابیر دیگری در فرصتی مناسب زمینه اعلان رسمی آن را فراهم آورد.

۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید

معاویه با این احساس که خاندان منحرف اموی پذیرای حکومت یزید پس از او نخواهند شد تا چه رسد به صاحب اصلی خلافت امام حسن و پس از او امام حسین(علیهما السلام) و تعدادی از فرزندان صحابه که قطعا" بدان تن در نخواهند داد.از این رو، فوق العاده کوشید تا با گزینش راه های دیگری مسلمانان را با فریب یا زور به بیعت با یزید گستاخ، وادارد از جمله:

الف ـ شاعران را برای تراشیدن فضیلت برای یزید به خدمت گرفت تا به بیان توان و قدرت او بپردازند و مسأله جانشینی وی را همه جا منتشر سازند تا مردم به ولایت عهدی او تن در دهند[۱۹۳] و با اشاره به فرمانروایان خود و سخنوران در شهرها، از آن ها خواست فضیلت های ساختگی یزید را در همه جا گسترش دهند.

ب ـ در این مسیر به بذل و بخشش اموال هنگفتی پرداخت و مخالفانی را که نه به خاطر اعتقاد و علاقه به اسلام، بلکه به انگیزه های شخصی با یزید سر مخالفت داشتند، خریداری کرد. [۱۹٤]

ج ـ با احضار هیئت هایی از بزرگان و شخصیت های انصار، ماجرای جانشینی یزید را با آنان به بحث و مناقشه گذاشت تا مخالف و موافق و نقاط ضعف آنان را بازشناسد و بتواند از همان طریق در آنها نفوذ کند. [۱۹۵]

د ـ میان آن دسته از عناصر بنی امیّه که سودای حکومت داشتند، اختلاف ایجاد کرد تا رقابت آنان را با یزید به ضعف بکشاند. از این رو، سعید بن عاص، کارگزار خود را در مدینه بر کنار و مروان حکم را جایگزین وی ساخت، سپس مروان را عزل و سعید را به جای وی گمارد[۱۹٦].

هـ ـ به ترور عناصر و شخصیت های برجسته ای که نزد مردم از احترام فراوانی برخوردار بودند، دست زد.

---

۱۹۳. اغانی ۷۱/۸، شعراءالنصرانیه بعدالاسلام/ ۲۳٤ از لویی شیخو یسوعی.
۱۹٤. الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.
۱۹۵. الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.
۱۹٦. تاریخ طبری ۱۸/٤.

بدین ترتیب، امام حسن (علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن خالد و عبدالرحمان بن ابی بکر را ترور نمود[۱۹۷].

و ـ جهت ایجاد فشار بر بنی هاشم و کمرنگ کردن نقش آنان، سلاح تحریم اقتصادی را بر ضد آن ها به کار گرفت و از آن جا که این افراد در کنار امام حسین(علیه السلام)قرار داشته و بیعت یزید را پذیرا نشدند، یك سال تمام سهمیه آنان را از بیت المال قطع کرد[۱۹۸].

۳ . امام حسین (علیه السلام) **و بیدار سازی امت**

امام حسین (علیه السلام) حتی در راستای پذیرش صلح با معاویه نیز، ساکت و گمنام باقی نماند. وی با توجه به مسئولیتی که در قبال آیین الهی و مسلمانان داشت ـ و پس از برادرش امام حسن (علیه السلام) - وارث نبوّت به شمار می آمد با رعایت و حفظ و حراست از شرایط و اوضاع مسلمانان، دست به فعالیت زد.

امام حسین (علیه السلام) در برهه حکومت معاویه، مسلمانان را از فروپاشی حتمی، مصونیت بخشید و به اندازه کافی در آنان قدرت معنوی ایجاد نمود تا بتوانند در برابر رنج و دشواری ها ثابت قدم باقی بمانند از جمله:

۱ . رویارویی با معاویه و بیعت یزید
۲ . تلاش در جهت وحدت مسلمانان
۳ . فاش ساختن جنایات معاویه
٤ . بازگرداندن حق از دست رفته
٥. توجه دادن مسلمانان به مسئولیت های خود

رویارویی با معاویه و بیعت یزید

امام حسین(علیه السلام) و سران و بزرگان مدینه، عدم پذیرش بیعت با یزید را قاطعانه اعلان داشتند. از این رو، معاویه تصمیم گرفت با مسافرت به مدینه، شخصاً کسب رضایت مخالفان را، به عهده گیرد. وی در مدینه با امام(علیه السلام) و ابن عباس دیدار کرد و در سخنانی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را ستود و بر او درود فرستاد و بیعت فرزند خود یزید را مطرح کرد وبا القاب بلند و بالایی از او یاد کرد و آن دو را به بیعت

---

۱۹۷. مقاتل الطالبیین ۲۹،تاریخ طبری ۲٥۳/٥،الکامل فی التاریخ ۳٥۲/۳.
۱۹۸. الکامل فی التاریخ ۲٥۲/۳،الامامة و السیاسة ۲۰۰/۱.

با وى فرا خواند. امام حسين(عليه السلام) به پا خاست و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

اى معاويه!گوينده هر چند سخنرانى مفصّلى داشته باشد نمى تواند جزئى ازتمامى صفات رسول خدا(صلى الله عليه وآله) را بيان نمايد، من به خوبى پى بردم كه تو پس از آن بزرگوار چه كردى؟ صفات رسول اكرم(صلى الله عليه وآله)را كمتر به مردم گفتى و از رساندن اوصاف آن حضرت به مردم طفره رفتى.

هيهات، هيهات، اى معاويه! اين را بدان كه روشنى و فروغ صبح، تاريكى و سياهى شب را رسوا نمود و خورشيد جهان افروز، بر نورهاى كم سوى چراغ ها چيره شد.

تو خود را بر ديگران برترى دادى و به حدّ افراط رساندى، به اندازه اى بيت المال را به خود اختصاص دادى كه آن را به حد اجحاف رساندى، از پرداخت حقوق ديگران امتناع ورزيدى، تا اين كه به حد بدگويى آنان رسيد و از گليم خود پا فراتر نهادى، سهم حق داران را به آن ها نپرداختى تا اين كه شيطان بهره فراوان و نصيب كامل خود را بدست آورد .

و دانستم كه چرا كمالات و سياست مدارى يزيد را (به دروغ) به رخ امت رسول خدا كشيدى، تو قصد دارى مردم در مورد يزيد تصور كنند تو كسى را توصيف مى كنى كه تا كنون پنهان بوده است، يا از كسى خبر مى دهى كه گويى با علم خاصى او را كشف نموده اى در صورتى كه وضيعت روحى يزيد از افكار و انديشه او خبر مى دهد.

براى يزيد همان تصميم را بگير كه خود گرفته و آن تماشاى جنگ و ستيز سگان جنگجو و كبوتر بازى و بازى كبوتران نر و ماده و تماشاى زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است كه او را در اين زمينه فردى بصير خواهى يافت و آن چه را در صدد آن هستى رها ساز، آيا از اين كه خدا را با اين همه بار گناهى كه از مردم به دوش گرفته اى ملاقات كنى، برايت بس نيست؟

به خدا سوگند! همواره در ظلم و ستم بودى تا ظرفش را مالامال كردى در صورتى كه فاصله تو و مرگ جز يك چشم به هم زدن نيست! و چاره اى جز اين ندارى. تو را در حالى مى بينم كه به ما بدى كردى و از ارث پدرى ما جلوگيرى به عمل آوردى، با اين كه به خدا سوگند! رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) از همان زمان ولادت، ما را وارث آن كرده بود و همان استدلالى را كه در سقيفه آوردند تو نيز براى ما اقامه كردى. همان دلايلى كه (ابوبكر) به آن ها چنگ زد و در نتيجه شما هم به همان دلايل تمسك كرديد و كارهايى كه نبايد مى كرديد انجام داديد چنين و چنان گفتيد تا اين كه حكومت از راهى كه هدف آن غير از تو بود، به دست تو افتاد. (پس اى اهل خِرَد! در اين باره عبرت گيريد).

معاویه! تو یادآوری کردی که آن مرد در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عنوان امیر از ناحیه حضرت انتخاب شده بود و این چنین نیز بود، چرا که برای عمروعاص در آن زمان که با پیامبر مصاحبت داشت فضیلتی به شمار می آمد ولی با این همه، مردم زمامداری او را پذیرا نشدند و کارهای ناپسندش را برشمردند تا آن جا که پیامبر فرمود: «از امروز به بعد جز من کسی بر شما حاکمیت نخواهد داشت». تو چگونه به عمل منسوخ پیامبر در زمانی دشوار و خاص، استناد می کنی؟ و یا چگونه مصاحبت و همراهی کسی را پذیرفته ای که به هیچ وجه نمی توان به او اعتماد کرد، دین و آیین و خویشاوندی او مورد وثوق و اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سمت و سوی فردی دیوانه و اسرافگر سوق دهی و در شبهه ای گرفتار سازی که یزید در دنیای خود لذّت ببرد و تو آخرتت را به تباهی بکشانی، این همان زیانکاری آشکار است، از خداوند برای خود و شما آمرزش می طلبم».

معاویه از شنیدن سخنان امام حسین (علیه السلام) مات و مبهوت شد و تمام راه ها بر او بسته شد، رو به ابن عباس کرد و بدو گفت: ابن عباس! این شخص کیست؟

ابن عباس در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند! او فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله)و از اصحاب کساء و از خاندان پاك پیامبر است. هر چه می خواهی از او بپرس که از میان همه، او پاسخگوی تو خواهد بود تا خداوند به امر خود داوری کند و او بهترین داوران است[۱۹۹].

نحوه برخورد امام حسین (علیه السلام) با معاویه با شدت و تندی انجام پذیرفت حضرت مسلمانان را آشکارا به جنگ با معاویه فراخواند و از پیروی سیاست ویرانگر معاویه که اسلام را به تباهی می کشاند، به آنان هشدار داد.

تلاش در جهت وحدت مسمانان

هیئت های مردمی یکی پس از دیگری از تمام کشورهای اسلامی خدمت امام حسین (علیه السلام) شرفیاب می شدند و از جور و ستمی که بر آنان وارد شده بود، نزد حضرت شِکوه کرده و با یاری طلبیدن از او، خواستار قیام وی بودند تا آنان را از ظلم و ستم برهاند. جاسوسانِ مدینه خبر گردهمایی و آمد و شد مردم را نزد امام (علیه السلام)به مرکز قدرت محلّی منتقل ساختند، مروان حکم فرمانروای شهر از شنیدن خبر این ماجرا به وحشت افتاد و از فرجام آن، فوق العاده بیمناك شد. از این رو، طی یادداشتی به معاویه

---

۱۹۹. حیاة الامام الحسین ۲/۲۱۹ ـ ۲۲۰.

چنین نوشت: اما بعد; مردم، آمد و شدِ فراوانی نزد حسین دارند، به خدا سوگند! از این وضعیت روز سخت و دشواری را برایتان پیش بینی می کنم[۲۰۰].

معاویه از فعالیت های امام حسین (علیه السلام)برآشفت و در نامه ای که به آن حضرت نوشت اظهار داشت: اما بعد; خبرهایی از تو به من رسیده اگر راست باشد تصور می کنم از آن چشم بپوشی و اگر عاری از حقیقت اند در پرهیز از آن ها بیش از همه توفیق داری، برای بهرهوری خودت آغاز کن و به عهد و پیمان خدا وفا نما و مرا بر قطع رابطه با خود و ناسزاگویی ات وادار مساز. زیرا تو هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی به تو اعتراض خواهم کرد و هر زمان با من نیرنگ کنی، از در حیله برایت بیرون خواهم آمد، ای حسین! از تفرقه و پراکندگی مسلمانان و به آشوب و فتنه کشاندن آنان، از خدا بترس[۲۰۱].

فاش ساختن جنایات معاویه

امام حسین (علیه السلام)در پاسخ نامه معاویه طی نامه بسیار مهمّی مسئولیت کلیه خونریزی ها و نا امنی ها و مشکلاتی که در کشور به وجود آمده و مسلمانان را در معرض بحران های گوناگون قرار داده بود، متوجه وی ساخت. این نامه در بیان تمام جنایاتی که از معاویه سرزده، از بهترین اسناد تاریخی تلقی می شود. متن نامه بدین شرح است:

نامه ات به دستم رسید در آن نوشته بودی از اعمال و رفتارت خبرهایی به من رسیده که نسبت به آن ها نگران هستی که سزاوار است آنها را ترك كنی. بدان که تنها به اذن خدا می توان کار نیك انجام داد و اگر رخصت او نباشد انجام آن کارها ممکن نیست.

اما این که گفتی از ناحیه ما خبری به تو رسیده این سخنان مربوط به افراد سخن چین و چاپلوسی است که در پی تفرقه و پراکندگی مردمند، گمراهگران دروغ گفته اند، من نه تدارك جنگی دیده ام و نه بر ضدّ تو قیامی به پا کرده ام. به خدا سوگند! برای ترك این جنگ تنها از خدا می ترسم و تصور نمی کنم خداوند به ترك آن راضی باشد و هیچ گونه عذری وجود ندارد که من با حزب شیطانی ستم پیشه ات، مبارزه نکنم.

آیا تو قاتل حُجربن عدی نیستی؟ آیا تو قاتل نمازگزاران متدیّن و عابدی نیستی که با ستم پیشگان و بدعتگزاران، به مبارزه برخاستند و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری نمی هراسیدند؟ این تو

---

۲۰۰. حیاة الامام الحسین ۲/۲۱۹ ـ ۲۲۰.
۲۰۱. همان ۲/۲۲٤.

بودی که پس از آن که با سوگندهای بزرگ و پیمان های محکم، به آن ها امان دادی آنان را ظالمانه به شهادت رساندی، در برابر خدا گستاخی کردی و عهد و پیمانش را بی اهمیّت تلقی کردی.

آیا تو قاتل عمروبن حَمِق خزاعی یار باوفای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن بنده شایسته خدا که جسمش در اثر عبادت ضعیف و رنگ رخسارش به زردی گراییده بود، نیستی؟ در صورتی که به او امان دادی، امان نامه ای که اگر به آهوان بیابان داده می شد، از قلّه کوه نزد تو می آمدند و تسلیم می شدند.

آیا تو نبودی که ادعا کردی زیاد پسر سمیّه که به زنا از غلام ثقیف، زاده شد، فرزند پدرت می باشد؟ با این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)فرمود: «فرزند مربوط به پدراست و زناکار را باید سنگسار نمود».

تو بودی که سنّت پیامبر را رها ساختی و بدون هدایتی از ناحیه خدا، از هوای نَفسَت پیروی نمودی و سپس همین زیاد را بر مسلمانان مسلّط نمودی تا دست به کشتار آنان بزند و دست و پای آن ها را ببُرد و چشم هایشان را از حدقه بیرون آورد و آنان را بر درخت خرما به دار آویزد، گویی تو از این امت نیستی و آن ها از تو نیستند!

آیا تو قاتل آن مرد حَضْرَمی نبودی که زیاد درباره او برایت نامه نوشت که وی از دین و راه و رسم علی(علیه السلام) پیروی می کند و تو به او نوشتی هر کس را بر دین علی یافتید از دم تیغ بگذرانید؟ آن ها را به قتل رساندی و به فرمان تو آنان را مثله کردند در صورتی که دین علی همان دین پسر عمویش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که تو را در جایی که اکنون نشسته ای نشاند و اگر آن نبود عزّت و شرف تو و پدرانت نظیر گذر زمستان و تابستان، رفتنی بود.

در نامه ات گفته ای: دین خود و امت پیامبر را در نظر بگیر و از تفرقه و پراکندگی مسلمانان بپرهیز، مبادا آن ها را به آشوب و فتنه بکشانی در صورتی که من فتنه و آشوبی برای مردم بزرگتر از حکومت تو بر آن ها سراغ ندارم برای خود و دین و امّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کاری برتر از مبارزه با تو نمی بینم، اگر این کار را انجام دهم مایه تقرّب به خداست و اگر از آن دست بردارم برای حفظ دینم به پیشگاه خدا استغفار می کنم و در کارهایم از او توفیق و راهنمایی می طلبم.

نوشته ای: اگر به تو اعتراض کنم، به من اعتراض می کنی و اگر تو را بفریبم، از در حلیه و نیرنگ با من درخواهی آمد، اکنون هر حیله ای می توانی بکار ببر من امید آن دارم که فریبت به من آسیبی نرساندو بیش از همه به خودت زیان خواهد رساند، زیرا تو بر مرکب جهل و نادانی ات سوار شده ای و به پیمان شکنی خود علاقه مندی.

به جانم سوگند! به هیچ شرطی پایبند نماندی و با به شهادت رساندن افرادی که پس از برقراری صلح و سوگند دادن و عهد و پیمان گرفتن، آنان را کشتار نمودی، عهد و پیمان خویش را زیر پا نهادی و بی آن که با کسی سر جنگ داشته و یا کسی با آنان بستیزد، آن ها را از دَم تیغ گذراندی. این کار را تنها بدین جهت انجام دادی که آنان فضائل ما را بازگو می کردند و به حقوق ما ارج می نهادند. از بیم این که مبادا اگر آن ها را به شهادت نرسانی قبل از این که کاری انجام دهند از دنیا بروی و یا آنان پیش از آن که آنان بر این قضیه آگاه گردند مرگ به سراغشان آید.

ای معاویه! تو را به قصاص الهی مژده باد، به روز حساب ایمان بیاور و به هوش باش که خدا نوشتاری دارد که هر ریز و درشتی در آن ثبت می شود خداوند هیچگاه فراموش نمی کند که تو مردم را به صِرف اتهام، به قتل می رساندی و اولیای خدا را از خانه هایشان به دیارِ غربت تبعید می کردی و برای پسرك خام و باده نوش خود و همبازی سگان، بیعت گرفتی.

تردیدی نیست که به خویشتن زیان رساندی و دینت را به تباهی کشاندی و مردم را فریب دادی و به سخنان افراد جاهل و نادان گوش فرا دادی و پروا پیشگان باتقوا را به خواری و ذلّت واداشتی.

هیچ گونه سندی سیاسی جز این سند از آن زمان وجود ندارد که بیهوده کاری های سلطه حاکم را آشکار و جنایاتی را که معاویه مرتکب شده، ثبت کرده باشد و این خود، فریاد وخروشی در برابر جور و ستم و خودکامگی به شمار می آید.

بازگرداندنِ حق از دست رفته

معاویه بیشتر دارایی دولت را در راستای حفظ قدرت و حکومتش هزینه می کرد، چنان که در جهت تقویت مرکزیّت سیاسی و اجتماعی بنی امیّه، اموال هنگفتی را به آنان می بخشید و امام حسین (علیه السلام) از ادامه این سیاست سخت نگران بود و خارج ساختن این گونه اموال را از چنگ معاویه که حکومتش فاقد هرگونه پایه و اساس قانونی بوده و بر قلع و قمع و تقلّب و فریبکاری استوار بود، ضروری می دانست. کاروانی از اموال و کالا از ناحیه یمن برای سرازیر شدن به خزانه دمشق، از مدینه عبور کرد که امام حسین (علیه السلام) بر آن استیلا یافت و کالاهای آن را بین نیازمندان توزیع نمود و به معاویه نوشت: از حسین بن علی، به معاویة بن ابی سفیان، اما بعد; کاروانی از یمن حامل کالا و زیورآلات و عنبر و عطر برای تو بود تا آن ها را در خزانه دمشق سرازیر کنی و به وسیله آن ها آزمندان فامیل خود را سیر نمایی. ولی من بدان هانیاز داشتم و آن ها را مصادره نمودم والسّلام.[۲۰۲]

---

۲۰۲. شرح نهج البلاغه; ابن ابی الحدید ۳۲۷/٤، چاپ اول، ناسخ التّواریخ ۱۹۵/۱.

معاویه در پاسخ امام (علیه السلام) نوشت: «از بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین، به حسین بن علی، درود بر شما، اما بعد; نامه ات به دستم رسید، یادآور شده بودی که کاروانی از یمن برایم حامل کالا و زیورآلات و عنبر وعطر بوده از آن دیار عبور کرده تا من آن ها را به خزانه دمشق وارد کنم و آزمندان خاندان پدری ام را سیر کنم و تو بدان ها نیاز داشته ای و آن ها را مصادره نموده ای، (حسین!) تو شایسته مصادره آن اموال نبودی زیرا تو خود، آن ها را به من نسبت دادی و فرمانروا به گرفتن مال، سزاوارتر است و سپس خود، سهمیه هر کسی را از آن جدا می کند. به خدا سوگند! اگر از آن کاروان دست برداری تا نزد من آید حق تو را پایمال نخواهم کرد، ولی ای برادرزاده! گمان من این است که تو اندیشه ای در سر می پرورانی و تصور می کنم مربوط به زمان من باشد، من از تو قدرشناسی می کنم و از اشتباهت درمی گذرم، ولی به خدا سوگند! بیم آن دارم به کسی گرفتار و مبتلا شوی که تو را یك لحظه مهلت ندهد».

امام حسین (علیه السلام) با این عملِ خود ثابت کرد که خلیفه غیرقانونی حق تصرف دراموال مسلمانان را ندارد، بلکه این عمل، حق حاکمِ دینی است و او شخص امام حسین (علیه السلام) است که اموال بیت المال را طبق معیارهای اسلامی میان مسلمانان تقسیم می کند. حضرت در نامه اش تأکید فرمود که خلافتِ معاویه را به رسمیّت نمی شناسد، زیرا امام (علیه السلام)در نامه اش او را آن گونه که دیگران می گفتند، امیرالمؤمنین نخواند. از این جا بود که معاویه کوشید موضع امام را دور بزند. به همین دلیل، در پاسخ نامه امام (علیه السلام) خود را امیرالمؤمنین و فرمانروای مسمانان خواند ولی حرکتش ناکام ماند، زیرا موضع امام حسین (علیه السلام)برای کلیه مسلمانان در طول تاریخ، هم چنان معیار و ملاکی اسلامی و جداکننده خوب و بد به شمار می آمد، در صورتی که مردم هیچ گونه توجه و اعتنایی به موضعِ معاویه ننموده و آن را جز وارونه جلوه دادن حقیقت و فریب افکار عمومی، چیز دیگری ندانستند.

در حقیقت، این موضع گیری امام (علیه السلام) در جهت اعتراض به رفتار و حکومت معاویه و درخواست حاکمیّت حق و عدل الهی، اشاره ای بس روشن و واضح تلقی می شود.

توجه دادن مردم به مسئولیت های خود

امام حسین (علیه السلام) طی یك گردهمایی عمومی سیاسی، جمعیت انبوهی از مهاجران و انصار و تابعان و دیگر مسلمانانی را که در مراسم حج شرکت جسته بودند،

بدان گردهمایی فراخواند و در جمع آنان به پا خاست و به ایراد خطابه پرداخت و پیرامون رنج و محنت و گرفتاری هایی که از ناحیه معاویه متوجه عترت پیامبر و پیروان آنان شده و اقدامات شدیدی که در جهت نهان ساختن فضایل آنان و پوشیده نگاه داشتن روایات رسیده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق آنان، صورت گرفته بود، سخن گفت و حاضران را موظف ساخت آن مطالب را میان مسلمانان منتشر سازند.

سلیم بن قیس هلالی با نقل گزارش این گردهمایی و عین خطابه امام حسین(علیه السلام)می گوید. یك سال قبل از مرگ معاویه، حسین بن علی(علیه السلام) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر، حج به جا آوردند. امام حسین (علیه السلام) بنی هاشم و زنان آنان و بردگانشان و آن دسته از انصار که خود و اهل بیتش را می شناختند، گرد آورد و سپس با فرستادن رسولانی بدانان گفت: از شما می خواهم آن گروه یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را که به نکوکاری و پرهیزکاری معروفند نزدم گرد آورید، و آنان نیز چنین کردند. بدین ترتیب، بیش از هفتصد شخصیت در منی حضور آن بزرگوار رسیده و در خیمه ها جای گرفتند که اکثریت آن ها را تابعان تشکیل می دادند و قریب به دویست تن از یاران پیامبر در آن جمع حضور داشتند، امام(علیه السلام) در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا چنین فرمود:

اما بعد، بلاهایی را که این انسان سرکش ـ یعنی معاویه ـ بر ما و پیروانمان وارد ساخته، به خوبی دیدید و دانستید و گواهی دادید. من امروز پرسشی از شما دارم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دورغ گفتم، تکذیبم نمایید.

سخنانم را بشنوید و آن ها را نهان دارید، سپس به شهر و دیار خود باز گردید و کسانی را که بدان ها اعتماد دارید بدان چه شما را آگاه ساختم فراخوانید زیرا من بیم آن دارم که این حق (مسأله ولایت) کهنه و مندرس شود و از میان برود و خداوند نور خود را کامل می گرداند، هر چند کافران ناخرسند باشند.

راوی می گوید: امام حسین(علیه السلام) تمام آیاتی را که خداوند در حق اهل بیت نازل کرده بود قرائت فرمود و تفسیر کرد و آن چه را جد بزرگوارش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)درباره پدر و برادر و مادر و خودش و خاندان او فرموده بود، همه را یاد آور شد و یارانش هر یك در پاسخ این مطالب اظهار می داشتند: آری، صحیح است، ما این مطالب را شنیده و بدان گواهی داده ایم. از جمله مواردی که حضرت آنان را سوگند داد، بدان ها فرمود:

شمارا به خدا! آیا می دانید آن زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) میان یاران خود پیمان برادری برقرار ساخت، علی بن ابی طالب برادر پیامبر گردید، زیرا بین خود و او پیمان برادری بست و فرمود: «تو برادر من و من در دنیا و آخرت برادر توام».

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید رسول خدا مکان مسجد و منازل خویش را خریداری کرد و آن ها را بنا نهاد و سپس در آن مکان حجره و اتاق ساخت. نُه اتاق برای خود و دهمین حجره را برای پدرم در وسط آن ساخت، سپس هر دری را که به مسجد گشوده می شد، مسدود نمود، جز در خانه پدرم و در پی این کار بسیاری از افراد، هر چه خواستند گفتند و رسول خدا در پاسخ آنان فرمود: من در خانه های شما را مسدود نکردم، که در خانه علی را بازگشایم. بلکه خداوند مرا به بستن آن درها و باز گذاشتن در خانه علی فرمان داد.

آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مردم را جز علی از خوابیدن در مسجد منع فرمود، او می توانست در حال جنابت در مسجد بماند، منزلش در منزل رسول خداقرار داشت، سپس برای پیامبر و او فرزندانی روزی فرمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا می دانید که عمر بن خطاب می خواست به اندازه دید یك چشم، از منزل خود روزنه ای به مسجد باز کند، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وی را از این کار باز داشت و فرمود: «خداوند به من فرمان داده مسجدی پاك بنانهم و غیر از من و برادرم و فرزندانش کسی در آن جا ساکن نشود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را روز غدیر خم به امامت منصوب نمود و مردم را به ولایت او فرا خواند. فرمود: «حاضران، سخنانم را به غائبان برسانید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگامی که مسیحیان نجران را به مباهله فرا خواند، جز به اتفاق پدرم و همسرش و دو فرزندش در آن جمع، حضور نیافت؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جنگ خیبر پرچم را به دست پدرم سپرد و سپس فرمود: «پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست می دارند و او نیز دوست دار خدا و رسول اوست، وی قهرمانی است که هیچ گاه پشت به دشمن نکرده و خداوند خیبر را به دست توانای او خواهد گشود؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را برای خواندن آیات سوره برائت اعزام نمود و فرمود: «این پیام را باید تنها خود و یا مردی از خاندانم ابلاغ نماید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پیامبر خدا در هر گرفتاری و ناراحتی که برایش رخ می داد، پدرم را به مقابله با آن می فرستاد، زیرا به او اعتماد کامل داشت، پدرم را هیچگاه به اسم نمی خواند و می فرمود: ای برادر!

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بین پدرم و جعفر و زید قضاوت نمود و فرمود: ای علی! تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولیّ و رهبر هر انسان با ایمانی هستی؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پدرم هر روز با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خلوتی داشت و هر شب نشستی، هر گاه از رسول خدا پرسشی داشت، بدو پاسخ می داد و هر زمان سکوت می کرد، پیامبر با او آغاز سخن می نمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را بر جعفر و حمزه برتری بخشید، آن گاه که به فاطمه فرمود: «دخترم! همسرت بهترین فرد خاندان من است، در گرویدن به اسلام از همه با سابقه تر حلم و بردباری اش از همه بیشتر و علم و دانش وی از همه بالاتر است؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من سرور فرزندان آدم و برادرم علی، سرور عرب است و فاطمه، سرور زنان بهشتی و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت اند؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به پدرم فرمان داد که تنها او غسلش دهد و او را آگاه ساخت که جبرئیل در غسل دادن بدنش پدرم را کمك خواهد کرد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا می دانید رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود: «دو [چیز] گران سنگ میان شما می نهم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم، به هر دو تمسك جویید، هیچ گاه به گمراهی دچار نخواهید شد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

به گفته روای، امام اباعبدالله الحسین(علیه السلام) تمام آیات قرآن و روایاتی را که از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به ویژه در حق علی بن ابی طالب(علیه السلام) و اهل بیت او وارد شده بود، بر شمرد و مردم را به آن ها سوگند داد و صحابه در پاسخ اظهار می داشتند: آری، چنین است. آن چه را بیان می داری، شنیده ایم و تابعان اظهار می داشتند: آری، این سخنان را فلانی و فلانی که مورد اعتمادمان بوده اند نقل کرده اند، آن گاه امام(علیه السلام) آنان را سوگند داد که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده اید می فرمود:

هرکس ادعای دوستی مرا داشته باشد ولی به علی کینه بورزد، دروغگوست، زیرا چنین فردی که به علی کینه میورزد مرا دوست ندارد.

در این هنگام شخصی عرضه داشت: ای رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود:

«لأنه منی و انا منه، مَن احبّه فقد أحبّني و مَن احبّني فقد احب اللّه و مَن ابغضه فقد ابغضني، و مَن ابغضني فقد ابغض الله؟

زیرا علی از من و من از علی هستم، هر کس دوستدار او باشد، مرا دوست داشته و دوستدار من مورد محبت خداست، و آن کس که کینه علی را به دل داشته باشد، به من کینه ورزیده و هرکس کینه مرا به دل داشته باشد، با خدا دشمنی کرده است.»

عرض کردند: آری، آن چه را اظهار داشتی شنیده بودیم و سپس پراکنده شدند[۲۰۳].

مرگ معاویه

معاویه در سال ٦٠ هجری مُرد.[۲۰٤] و از جنایاتی که مرتکب شده بود و زیاده روی در ریختن خون مسلمانان و چپاول اموالشان، سخت بی قرار و در رنج و عذاب بود، مرگش در دمشق فرا رسید و از دیدن روی فرزند خود که خلافت را برایش غصب و وی را بر مسلمانان تحمیل کرده بود، محروم ماند، به گفته تاریخ نگاران: یزید در

---

۲۰۳. کتاب سُلیم بن قیس ۳۲۳، تحقیق محمد باقر انصاری.

۲۰٤. سیرة الائمه الاثنی عشر ۲ / ٥٤.

زمان مرگ پدرش، در شکارگاه ها و غرق در عربده کشی مستانه و آواز چنگ و دف بود.[۲۰۵]

مبحث دوم: حکومت یزید و قیام اباعبدالله الحسین(علیه السلام)

آغاز قیام

یاد آور شدیم که امام حسین (علیه السلام) با این که شدیداً با حکومت معاویة مخالفت داشت - و اشکال متعددی از آن را نقل کردیم - ولی نظر به پایبندی وی به قرارداد صلحی که برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) با معاویه امضاء کرده بود، تلاش برای بر کناری معاویه را پذیرا نشد.

تاریخ نگاران با ثبت این موضع گیری اصولی امام حسین (علیه السلام) گفته اند: زمانی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) به شهادت رسید، شیعیان عراق دست به جنبش زده وطی نامه ای از امام حسین (علیه السلام) خواستار بر کنار ساختن معاویه وگرفتن بیعت برای خود شدند، که امام حسین (علیه السلام) آنان را از این کار باز داشت و یاد آور شد که بین او و معاویه عهد و پیمانی است که تا پایان مدت آن، شکستن آن پیمان، برایش روا نیست و هرگاه معاویه به هلاکت رسید، در آن تجدید نظر خواهد کرد[۲۰۶].

از همین رهگذر برای پیروان امام (علیه السلام) و نیز دستگاه حکومت، به خوبی روشن بود که امام حسین (علیه السلام) با مرگ معاویه هیچ گونه پای بندی و التزامی نسبت به قرارداد صلح نخواهد داشت به همین دلیل، قیام خود را بر ضد نظام حاکم ستم پیشه ای که زمام آن را یزید فاسق به عهده دارد، آغاز خواهد نمود. از این رو، وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) بزرگترین عامل نگرانی هیئت حاکمه، به شمار می آمد.

نامه یزید به فرمانروای مدینه

---

۲۰۵. حیاة الامام الحسین ۲ / ۲۳۹ - ۲٤۰.

۲۰٦. ارشاد ۲ / ۳۲.

بنابه نقل تاریخ نگاران: یزید بلافاصله پس از مرگ پدرش طی نامه ای از ولید بن عُتبة بن ابی سفیان - فرمانروای معاویه بر مدینه - در خواست کرد تا از امام حسین(علیه السلام)بیعت بگیرد و آن را به تأخیر نیندازد[۲۰۷].

دیگر منابع تاریخی آورده اند: در نامه یزید به ولید آمده بود که: هرگاه نامه ام به دستت رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار و از آنان بیعت بگیر و اگر از بیعت سرباز زدند، آن دو را گردن بزن و سرهای آنان را نزد من بفرست و از مردم نیز بیعت بگیر و هرکس امتناع ورزید، همین حکم را درباره آنان به اجرا در آور.[۲۰۸]

مشورت ولید با مروان حکم

ولید در مسئولیتی که به وی محوّل شده بود، حیران و سرگردان بود، زیرا او به خوبی می دانست که امام حسین (علیه السلام) به هیچ بهایی با یزید بیعت نخواهد کرد، از این رو، خود را نیازمند مشورت با مروان حکم، بزرگ خاندان اموی دانست. به همین دلیل کسی را نزد او فرستاد و مروان نزدش آمد. مروان به ولید پیشنهاد کرد: هم اکنون در پی آنان بفرست[۲۰۹] و به بیعت و اطاعت از یزید فراخوان، اگر این کار را انجام دادند، از آنان بپذیر وگرنه پیش از آن که از مرگ معاویه اطلاع حاصل کنند، آن ها را گردن بزن، زیرا به مجرد آگاه شدن از این ماجرا هر یك از آنان، دست به شورش خواهد زد و ایجاد اختلاف می کند و مردم را به سوی خود فرا می خواند، در این صورت بیم آن دارم چنان نیرویی را بر ضدّ تو گرد آورند، که توان مقاومت در برابر آن ها را نداشته باشی، جز عبدالله بن عمر که در این خصوص با کسی سر ستیز ندارد، افزون بر این که من به خوبی می دانم حسین بن علی هرگز در جهت بیعت با یزید، به تو پاسخ مثبت نخواهد داد و اطاعت یزید را برخود لازم نمی داند. به خدا سوگند! اگر من جای تو بودم اجازه نمی دادم یك کلمه سخن بگوید و بدون اعتنا به هر اتفاقی که رخ می داد، او را گردن می زدم[۲۱۰].

---

۲۰۷. ارشاد ۲ / ۳۲.

۲۰۸. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۵۱.

۲۰۹. در این جا منظور از کسانی که در پی آن ها بفرستد امام حسین (علیه السلام) عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بود، به این اعتبار که به نقل برخی از منابع تاریخی نظیر تاریخ طبری ٦ / ٨٤، نام همه این افراد در نامه یزید آمده بود.

۲۱۰. حیاة الامام الحسین (علیه السلام) ۲ /۲۵.

این سخن بر ولید که از دیگر اعضای خاندان بنی امیه با تدبیرتر بود، گران آمد و به مروان گفت: کاش ولید به دنیا نیامده بود و از او یادی نمی شد(۲۱۱).

مروان سخن ولید را به استهزاء گرفت و با تمسخر به او گفت: از آن چه به تو گفتم نگران مباش. زیرا خاندان ابوتراب با ما دشمنی دیرینه داشته اند(۲۱۲). ولید بر او بانگ زد و گفت: مروان! وای بر تو! از این سخن دست برادر و درباره پسر فاطمه که باقیمانده نبوت است، به نیکی سخن بگو(۲۱۳).

بدین ترتیب، هر دو توافق کردند که امام (علیه السلام) را به مجلس خویش فرا خوانده و برای به دست آوردن مواضع حضرت در قبال سلطه حاکم، بیعت یزید را بر او عرضه کنند.

امام (علیه السلام) **در مجلس یزید**

ولید شبانه نزد امام حسین (علیه السلام) فرستاد و او را به مجلس خویش فرا خواند. وقتی پیك ولید خدمت امام آمد. آن حضرت در مسجد حضور داشت و هنوز ماجرای مرگ معاویه میان مردم انتشار نیافته بود، در ذهن مبارك امام خطور کرد که ولید او را فرا خوانده تا وی را در جریان مرگ معاویه قرار دهد و با توجه به خبرهایی که از شام بدو رسید، برای حاکم جدید از او بیعت بگیرد. در پی آن امام حسین (علیه السلام) ، هواداران و برادران و عمو زاده های خویش را فرا خوانده و به آنان اطلاع داد که فرماندار مدینه وی را احضار کرده است و افزود: از این جهت که مرا به کاری وادارد که نتوانم بدو پاسخ مثبت دهم ایمن نیستم(۲۱٤).

امام (علیه السلام) به هواداران خویش دستور داد سلاح برگیرند و بدانان فرمود: مرا همراهی کنید هنگامی که بر ولید وارد شدم شما بر در جایگاه بنشینید و هرگاه شنیدید صدای من بلند شد، بر او وارد شوید.(۲۱۵)

---

۲۱۱. همان ۲ / ۲۵۱.
۲۱۲. همان.
۲۱۳. همان.
۲۱٤. اعلام الورى ۱ / ٤۳٤، روضة الواعظين/ ۱۷۱، مقتل ابو مخنف/ ۲۷، تذكرة الخواص/ ۲۱۳.
۲۱۵. ارشاد ۲/۳۳.

امام حسین (علیه السلام) که بر ولید وارد شد دید مروان که با ولید قطع رابطه کرده بود، نزد او نشسته، حضرت فرمود: بر قراری پیوند خویشاوندی بهتر از قطع رابطه و صلح و صفا بهتر از تباهی است. اکنون وقت آن رسیده که شما دو تن با یکدیگر گردهم آیید، خداوند میانتان صلح و آشتی بر قرار سازد.

سپس ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد و امام حسین(علیه السلام) کلمه استرجاع (إنّالله....) را بر زبان آورد. آن گاه ولید نامه یزید را مبنی بر بیعت گرفتن از امام(علیه السلام)، برای امام حسین (علیه السلام) خواند و حضرت فرمود: من تصور می کنم به بیعت نهانی من با یزید قانع نخواهی شد مگر این که آشکار را با او بیعت نمایم.

ولید گفت: آری، چنین است.

امام (علیه السلام) فرمود: فردا نظرت را در این باره بیان کن. ولید به امام (علیه السلام) عرض کرد: به یاد و نام خدا می توانی بروی و فردا همراه با جمعی از مردم نزد ما بیایی.

مروان به ولید گفت: اگر هم اکنون حسین بی آن که بیعت کند از تو جدا شود، در فرصت دیگری هرگز به او دست نخواهی یافت، مگر این که میان شما و او قتل و کشتار فراوانی رخ دهد، حسین را زندانی کن تا بدون بیعت از نزد تو بیرون نرود و یا او را گردن بزن، در این لحظه امام حسین (علیه السلام) برجست و فرمود: فرزند زرقاء! تو مرا می کشی یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و مرتکب گناه شدی[٢١٦]. این جمله را فرمود و به همراه هوادارانش از آن جا خارج و رهسپار منزل خویش شد.

مروان به ولید گفت: نافرمانی من کردی، نه به خدا سوگند! حسین هرگز چنین فرصتی به تو نخواهد داد.

ولید گفت: دیگری را سرزنش کن! تو کاری را به من پیشنهاد می کنی که تباهی دینم را به دنبال دارد. به خدا سوگند! اگر تمام اشیاء موجود در روی زمین که خورشید بر آن ها می تابد و غروب می کند، از آن من باشد، دوست ندارم در برابر آن، حسین را بکشم! سبحان الله! حسین را به جرم آن که بگوید: بیعت نمی کنم، بکشم؟ به خدا سوگند! من بر این باورم هر کس در مورد ریختن خون حسین محاسبه گردد، در روز رستاخیز، در پیشگاه خدا میزان عملش سبك خواهد بود[٢١٧].

---

٢١٦. نام مادر بزرگ مروان.

٢١٧. ارشاد ٣٣/٢ - ٣٤.

از برخی روایات استفاده می شود که در آن مجلس بحث و مناقشه میان امام(علیه السلام)و مروان بالا گرفت تا آن جا که حضرت دیدگاه خویش را به صراحت به مروان اعلان کرده و فرمود:

«إنا اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکة و محل الرحمة بنا فتح الله و بنا ختم، و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمة معلن بالفسق، و مثلي لا یبایع مثله، لکن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أینّا أحقّ بالخلافة و البیعة»[۲۱۸]؛

ما خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و مکان نزول رحمت خداییم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز با ما خاندان پیش خواهد برد و یزید مردی فاسق و باده نوش است که دستش به خون بیگناهان آلوده است و شخصیتی نظیر من هرگز با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد، اکنون ما و شما ببینیم در آینده چه خواهد شد و کدام یك از ما به خلافت و بیعت مردم،از دیگری سزاوارتر است.

امام (علیه السلام) **و مروان**

امام حسین (علیه السلام) صبح همان شبی که بیعت با یزید را پذیرا نشده بود در مسیر راه به مروان حکم برخورد، مروان با پیشدستی به امام (علیه السلام) گفت: من دلسوزانه با تو سخن می گویم، به سخنم گوش فراده، تا راه نجات و رستگاری را بیابی، امام(علیه السلام)**فرمود**: مروان! چه نصیحتی؟

مروان گفت: من به تو فرمان می دهم به بیعت با امیرالمؤمنین یزید تن دردهی، زیرا برای دنیا و آخرتت بهتر است.

امام (علیه السلام) با سخنان بلیغ خود به او پاسخ داد:

«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامّة براع مثل یزید... سمعت جدّی رسول الله(صلی الله علیه وآله)**یقول: الخلافة محرّمة علی آل ابي سفیان و علی الطلقاء و أبناء الطلقاء فاذا رأیتم معاویة علی منبري فابقروا بطنه، فوالله لقد رآه اهل المدینة علی منبر جدي فلم یفعلوا ما امروا به**[۲۱۹]؛

آن گاه که مسلمانان به زمامداری، مانند یزید مبتلا شوند باید فاتحه اسلام را خواند... از جدم رسول خدا شنیدم می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان و آزادشده گان و فرزندان آزادشده گان حرام است،

---

۲۱۸. مقتل مقرّم ١٤٤، اعلام الوری ٤٣٥/١.
۲۱۹. فتوح بن اعثم ١٧/٥، مقتل خوارزمی ١٨٤/١.

هرگاه دیدید معاویه بر منبر من بالا رفت، شکمش را پاره کنید. به خدا سوگند! مردم مدینه، معاویه را بر فراز منبر جدم دیدند و آن چه را فرمان یافته بودند، عملی نساختند.

حرکت امام(علیه السلام) **در شب دوم**

به گفته تاریخ نگاران: امام حسین(علیه السلام) آن شب را که شب شنبه ۲۷ رجب سال ٦٠ هجری بود، در منزل خویش اقامت نمود و ولید بن عتبة به نامه نگاری با عبدالله بن زبیر جهت بیعت با یزید و امتناع او از بیعت، سرگرم بود. ابن زبیر همان شب از مدینه راهی مکه شد، صبح روز بعد ولید یکی از مأموران هوادار بنی امیه را به اتفاق هشتاد سواره نظام در پی او فرستاد، ولی به وی دست نیافته و بازگشتند. ولید در ساعات پایانی روز شنبه، همان افراد را نزد امام حسین(علیه السلام)اعزام کرد تا نزد او حاضر شود و ولید برای یزید بن معاویه از او بیعت بگیرد. امام حسین(علیه السلام)به آنان فرمود: تا فردا صبر کنید، ببینیم شما و ما چه تصمیمی خواهیم گرفت، مأموران آن شب از او دست برداشته و بر آمدن امام(علیه السلام) پا فشاری نشان ندادند.

حضرت در ساعات آخر شب یکشنبه ۲۸ رجب به اتفاق فرزندان و برادرزادگان و برادران و کلیه اعضای خاندانش به جز محمد حنفیه - رحمة الله علیه - رهسپار مکّه گردید.

وقتی محمد حنفیه از تصمیم امام(علیه السلام) مبنی بر خروج از مدینه اطلاع یافت، نمی دانست حضرت قصد دارد به کجا برود. از این رو، بدو عرضه داشت: برادر! تو محبوب ترین مردم نزد من و از همه آنان برایم عزیزتر هستی، هیچ گاه از پند و اندرز خود به شما دریغ نداشتم و تو بیش از همه به آن سزاوارتری. تا می توانی از بیعت با یزید بن معاویه بپرهیز و به شهرهای دور دستی برو. آن گاه فرستادگانت را نزد مردم بفرست و آنان را به سوی خود فرا خوان، اگر مردم با تو بیعت کردند و برایت بیعت گرفتند، خدا را براین کار سپاس گو و اگر مردم گرد دیگران جمع شدند، خداوند راضی نمی شود زیانی به دین و دانشت وارد شود و یا جوانمردی و فضیلت تو به تباهی رود. من بیم آن دارم که وارد هر يك از این شهرها بشوی، میان مردم اختلاف بیفتد، گروهی از تو طرفداری و دسته ای بر ضد تو قیام کنند و سرانجام دست به کشتار یکدیگر بزنند و تو در این میان هدف تیر بلا گردی و در چنین هنگامه ای خون شخصیتی که خود و پدر و مادرش برجسته ترین انسان هایند. بیش از دیگران تباه و خانواده اش بیش از دیگران به خواری و ذلت دچار شوند.

امام حسین(علیه السلام) به او فرمود: برادر! بنابراین به کجا روم؟

عرض کرد: در مکه بمان. اگر در آن سامان، آرامشی یافتی که چه بهتر وگرنه راه بیابان های شنزار و دره ها و کوه ها را در پیش گیر و از شهری به شهر دیگر برو تاببینی فرجام کار مردم چه خواهد شد، البته شما آن گاه که با چنین اموری روبرو می شوی، خود از همه با تدبیرتری.

امام فرمود: برادر، تو نظر خیر خواهانه ات را با مهربانی و محبت ابراز داشتی، امیدوارم دیدگاه شما مناسب و مقرون به موفقیت باشد.[۲۲۰]

بدین سان امام حسین(علیه السلام) در حالی که آیه شریف: (**فخرج منها خائفاً يترقب قال ربِّ نجنّي من القوم الظالمين**)[۲۲۱] را تلاوت می کرد، رهسپار مکه گردید.

وصیت های امام(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) پیش از خارج شدن از مدینه چندین وصیت از جمله وصیتی به برادرش محمد بن حنفیه مرقوم فرمود که ذیلا از نظرتان می گذرد:

«هذا ما أوصى به الحسين بن عليّ الى أخيه محمد بن الحنفيه. انّ الحسين يشهد ان لااله الاّالله وحده لا شريك له، و انّ محمداً عبده و رسوله جاء بالحق من عنده، وان الجنة حق و النار حق، و الساعة آتية لاريب فيها، و انّ الله يبعث مَن في القبور، و انّي لم أخرج أشراً ولابطراً و لامفسداً ولاظالماً، و انّما خرجت لطلب الإصلاح في امة جدي، اريد ان آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و أسير بسيرة جدّي و أبي عليّ بن ابي طالب، فمن قبلنى بقبول الحق فالله أولى بالحق، و مَن ردّ عليّ هذا أصبر حتى يقضي الله بيني و بين القوم و هو خير الحاكمين»[۲۲۲]؛

این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه است. حسین گواهی می دهد که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و آیین حق را از سوی خدا برای جهانیان آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز بی تردید به وقوع خواهد پیوست و خداوند در آن روز همه مردگان را زنده می گرداند، من نه از سر خودخواهی و نه برای خوشگذرانی و تفریح و نه فساد و ستمگری، از مدینه خارج می گردم، بلکه هدفم از این سفر، اصلاح مفاسد و تباهی های امت و امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سنّت جدم رسول

---

۲۲۰. ارشاد ۳۵/۲.
۲۲۱. قصص/ ۲۱.
۲۲۲. مقتل مقرّم/ ۱۵۶.

خدا(صلی الله علیه وآله) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب است. هر کس این واقعیت را از من پذیرا شود، راه خدا را پذیرفته وگرنه صبر و بردباری پیشه خواهم ساخت تا خداوند میان من و دشمنانم داوری کند که او بهترین داوران است.

امام(علیه السلام) با وصیت دیگری به ام سلمه، وی را به امور مربوط به امامت پس از خود سفارش نمود.

روایت شده هنگامی که امام(علیه السلام) تصمیم گرفت از مدینه خارج شود. ام سلمه - رضی الله عنها - حضور وی شرفیاب شد و عرضه داشت: فرزندم بارفتن خویش به سوی عراق مرا اندوهگین مساز. من از جدت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین(علیه السلام) در سرزمین عراق در منطقه ای به نام کربلا به شهادت خواهد رسید، امام(علیه السلام) در پاسخ اُم سلمه فرمود:

مادر! به خدا سوگند! من نیز خود می دانم که قطعاً کشته خواهم شد، و چاره ای جز این برایم وجود ندارد، به خدا سوگند! به روزی که در آن کشته خواهم شد آشنا هستم و قاتل خود را نیز می شناسم و مکانی را که در آن به خاك سپرده می شوم می دانم و به خوبی می دانم چه کسی از خاندان و نزدیکان و پیروانم کشته خواهند شد، مادر! اگر بخواهی می توانم محل قبر و مدفنم را به تو نشان دهم.

سپس به سمت کربلا اشاره کرد و زمین هموار شد به گونه ای که مکان مدفن خویش و جایگاه لشکر و محل ایستادن خود و مکان شهادتش را به او نشان داد، در این لحظه ام سلمه به شدت گریست و امور مربوط به آن حضرت را به خداسپرد.

امام(علیه السلام) بدو فرمود:

مادر! اراده خدای عزوجل بر این تعلق گرفته که مرا کشته و ذبح شده ستم و بیداد ببیند، هم او خواست اهل حرم، خاندان و زنانم آواره شوند و کودکانم مظلومانه به شهادت رسند و به اسارت در آیند و به غُل و زنجیر کشیده شوند و با آن که از مردم یاری می خواهند، یارو یاوری نمی یابند.

در روایت دیگری آمده است که: ام سلمه به حضرت عرضه داشت: جدت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مقداری خاك در شیشه ای به من داده که هم اکنون نزد من است و امام(علیه السلام)فرمود:

به خدا سوگند! من به همین گونه کشته خواهم شد، و اگر رهسپار عراق نیز نشوم، مرا خواهند کشت.

و سپس مقداری خاك برگرفت و آن ها را در شیشه ای قرار داد و به ام سلمه سپرد و فرمود: این شیشه را نیز در کنار شیشه ای که رسول خدا به تو سپرده، قرار بده، هرگاه خاك آن تبدیل به خون شد، بدان که من به شهادت رسیده ام.(۲۲۳)

شیخ طوسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده می گوید : و امام باقر(علیه السلام) فرمود: آن گاه که امام حسین(علیه السلام)رهسپار عراق گردید وصیت و کُتب و دیگر امانات خویش را به ام سلمه همسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سپرد و بدان بانو فرمود: هرگاه فرزند بزرگم نزد تو آمد، اماناتی را که به تو سپرده ام، به او بده. پس از شهادت آن حضرت، علی بن حسین(علیه السلام) نزد ام سلمه آمد وی تمام اشیائی راکه پدرش امام حسین (علیه السلام) بدو سپرده بود، به آن حضرت تحویل داد(۲۲۴).

علی بن یونس عاملی در کتاب الصراط المستقیم در حدیثی تصریح به امامت علی بن حسین (علیه السلام) را نقل کرده و گفته است: امام حسین (علیه السلام) وصیتش را نوشت و آن را به ام سلمه سپرد و بدو فرمود: هرکس آن را از تو مطالبه کرد دلیل بر امامت اوست و امام زین العابدین آن را از وی درخواست کرد(۲۲۵).

امام در راه مکه

به نقل مورخان: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) رهسپار مکه گردید، راه اصلی را برای رفتن انتخاب کرد. اعضای خاندان حضرت به وی عرضه داشتند: اگر آن گونه که ابن زبیر عمل کرده شما نیز از راه اصلی منحرف شوید، مأموران دشمن به شما دست نخواهند یافت.

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند! از راه اصلی جدا نمی شوم تا آن چه را خدا خواهد داوری فرماید(۲۲۶). و در حالی که آیه شریف **(و لمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السّبیل)**(۲۲۷) را تلاوت می کرد، در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه شد.

---

۲۲۳. بحار الانوار ۳۳/۴۴، العوالم ۱۸۰/۱۷، ینابیع الموده/ ۴۰۵ تا جمله ام سلمه شدیداً گریست آمده است.
۲۲۴. غیبت طوسی/ ۱۱۸ ح ۱۴۸. اثبات الهداه ۲۱۴/۵.
۲۲۵. اثبات الهداه ۲۱۶/۵ ح ۸.
۲۲۶. فتوح ۲۴/۵، ینابیع المودة/ ۴۰۲، ارشاد مفید ۳۵/۲.
۲۲۷. قصص/ ۲۲.

سپس درآن شهر اقامت گزید و مردم آن سامان و کلیه کسانی که برای انجام عمره از سراسر گیتی به آن جا آمده بودند، خدمت آن بزرگوار آمد و شد داشتند، ابن زبیر در کنار خانه کعبه به نماز و طواف مشغول بود و در جمع دیدارکنندگان امام(علیه السلام)، گاهی دو روز پی در پی و گاهی دو روز در میان خدمت امام شرفیاب می شد، حضور امام حسین(علیه السلام) در مکه برای ابن زبیر بسیار گران تلقی می شد، زیرا ابن زبیر به خوبی می دانست که مردم حجاز تا زمانی که امام حسین(علیه السلام) در آن سرزمین است، با وی بیعت نخواهند کرد. زیرا حضرت از ارج و مقامی والاتر برخورداراست و مردم از او بیشتر فرمان می برند[(۲۲۸)].

۲۲۸. ارشاد ۳٦/۲، بحار الانوار ۳۳۲/٤٤.

مبحث سوم: انگیزه های قیام

آگاهی بر تمام علل و اسباب قیامی که در اعماق زمان امتداد یافته و هم چنان پرتپش و نیروبخش در جان آدمیان روح ذلت ناپذیری و از خودگذشتگی را می دمد و در گذر زمان، انقلابگران راستین را در جهت دست یابی به اهدافی بلند در مسیر حق و بذل جان و مال رهنمون می شود، بسیار دشوار است. قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام)نهضتی بود که رسالت اسلامی را پس از تباه شدن در عرصه هوا و هوس زمامداران فاسد، زنده ساخت و مسلمانان را آگاهی بخشید تا خواستار بازگشت حق به اهل آن و جایگاه اصلی اش شوند.

برترین آموزه هایی که علل و انگیزه های نهضت حسینی را از آن برداشت می کنیم روایات رسیده از بزرگ انقلابگر تاریخ، حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام)و نیز آثار و نتایج این قیام، در کنار آشنایی به شخصیت برجسته آن حضرت است. اکنون این حسین (علیه السلام) است که سپاهیان حربن یزید ریاحی که وی را به محاصره درآورده و اجازه تغییر مسیر به وی نمی دهند، مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

مردم! رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس حاکم ستم پیشه ای را مشاهده کند که محرمات الهی را حلال و پیمان خدا را می شکند و با سنّت پیامبر مخالفت می کند و یا به بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می کند، ولی در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد خداوند او را در جایگاه همان ستمگر وارد دوزخ خواهدکرد.

به هوش باشید! که بنی امیه در پی شیطان و اطاعت او بوده و از اطاعت خدا دست برداشته اند و فساد و فحشا را در این سرزمین رواج داده اند، احکام الهی را به تعطیلی کشانده و بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام الهی را حلال و حلال او را حرام شمرده اند، و من از کسانی که دین جدم را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته اند، به رهبری جامعه سزاوارترم.

در نامه هایی که توسط پیك های خود برایم فرستاده بودید، آمده بود که شما با من بیعت کرده اید و مرا تسلیم دشمن نخواهید کرد و در برابر آنان مرا تنها نخواهید گذاشت، اگر واقعاً به عهد و پیمان خویش باقی هستید، در حقیقت، به سعادت ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند علی و فاطمه دخت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستم که وجودم با وجود شما در آمیخته و خانواده های شما در حکم خانواده من هستند و شما باید من را الگوی خویش قرار دهید.[۲۲۹]

---

۲۲۹. تاریخ طبری ۳۰٤/٤، الکامل فی التاریخ ۲۸۰/۳.

امام (علیه السلام) در خطابه ای دیگر با تشریح مقاصد شوم و خیانتکارانه دشمن و پافشاری آنان بر جنگ با آن حضرت و اطاعت از یزید فاسق، چنین فرمود:

روی شما سیاه باد ای بردگان امت! ای ته ماندگان احزاب فاسد، که قرآن را پشت سر انداخته و از بینی شیطان افتاده اید و در جمع جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب الهی در آمده و خاموش کنندگان سنت الهی هستید. فرزندان پیامبر را از دم تیغ می گذرانید و نسل اوصیا را از میان برمی دارید، شما از آن دسته مردمید، که زنازادگان را به نَسَب خود ملحق می کنید و مؤمنان را در اذیت و آزار قرارمی دهید. و فریاد پیشوایان استهزا گری هستید که قرآن را به استهزاء و تمسخر گرفتند و چه اعمال ناپسندی برای خویش پیش فرستادند و در عذاب الهی، جاودان اند...

سپس فرمودند:

«الا وان الدعي ابن الدعي قدّ ركز بين اثنتين بين السلّة و الذلة، و هيهات منا الذّلة! يابى الله لنا ذلك و رسوله و المؤمنون، وجدود طابت و حجور طهرت وانوف حميّة و نفوس ابيّه لاتؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام»؛[۲۳۰]

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا بین دو راهی پذیرش شمشیر و خواری و ذلت قرار داده است.

هیهات که ما زیر بار ذلت رویم، زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از ذلت پذیری ما ناخرسندند و اجداد طاهر، دامن های پاك مادران و اصالت و شرف خانواده، همت والا و غیرت و نفوس با شرافت، هرگز به ما اجازه نمی دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

از همین جا می توان علل و انگیزه های نهضت قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام)را در این موارد خلاصه کرد:

۱ . فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی

امام حسین (علیه السلام) که شاهد انحراف شدید و گسترده ای در رده زمامداری مسلمانان بود، باز ایستادن از حرکت خدا پسندانه اش برای وی مقدور نبود.

اگر ماجرای سقیفه، خلافت را از صاحب اصلی و قانونی اش امام علی (علیه السلام)دور ساخت و پیروان سقیفه به گمان خویش و با توسل به ادعای حرمت بیعت شکنی و همراهی با مردم و حرمت ایجاد تفرقه میان مسلمانان و وجوب پیروی از

---

۲۳۰. اعیان الشیعه ۶۰۳/۱.

پیشوای انتخابی خود، بر این امر صحّه گذاشتند، ولی امیرمؤمنان (علیه السلام)به گونه ای دیگر کوشید تا فسادی را که در اثر رفتار خلیفه غیر معصوم به وجود آمده بود، به اصلاح آورد و امام حسین (علیه السلام) بخشی از این واقعیت ها را در برهه خلافت عثمان به روشنی شاهد بود.

موارد قرار داد صلح در حقیقت بر اعمال و رفتار معاویه که برای اجرای طرح های خود از شیوه نیرنگ و فریب و پوشش دین استفاده کرد، قید و بند نهاده بود، ولی هم اکنون ماجرا تفاوت داشت، زیرا پس از مرگ معاویه از دیدگاه پیشوای معصوم و صاحب اصلی خلافت حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) جز رویارویی مستقیم با دشمن چاره ای نبود و امکان پذیرش صلاحیت و شایستگی یزید و بنی امیه برای خلافت، حتی عقلا نیز وجود نداشت.

نظر به این که نتایج سقیفه برای محو آثار دین، نوعی هشدار به شمار می آمد. امام حسین ع فرمود:

مردم! رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر یك از شما زمامدار ستم پیشه ای را که حرام خدا را حلال شمرده و با خدا پیمان شکنی می کند و با سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مخالفت میورزد و میان بندگان خدا با گناه و ستم رفتار می کند، مشاهده کند و در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد، خداوند او را در جایگاه همان ستمگر در آتش دوزخ قرار خواهد داد.

یزید از کلیه صفات ناپسندی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مردم را از آنان بر خدر می داشت، برخوردار بود و امام حسین (علیه السلام) که وارث پیامبر و مشعل دار رسالت بود، برای رویارویی با دشمن در جهت تغییر و تبدیل چنین وضعیتی، از دیگران سزاوارتر بود.

۲ . مسئولیت امام در قبال مسلمانان

امام حسین (علیه السلام) تجسم رهبر الهی دینی بود که کلیه ارزش های پسندیده و فضایل والای اخلاقی در وجودش متبلور بود.

امام (علیه السلام) نظر به جایگاه اجتماعی وی ـ که نواده و وارث نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)به شمار می آمد ـ مسئولیت این امت را بر عهده داشت و در دوران معاویه کوشید امور را به گونه ای صلح آمیز اصلاح نماید، به همین دلیل با معاویه به احتجاج پرداخت

و نقشه ها و طرح های او را فاش ساخت[۲۳۱] و مسلمانان را به مسئولیت و نقشی که داشتند آگاه ساخت[۲۳۲] و در جهت آماده سازی آنان برای رویارویی با ظلم و ستم، گام بلندی برداشت[۲۳۳] و کوشید تا مردم را برای مبارزه با ستم پیشگان متحد و یکپارچه سازد.[۲۳۴]

امام حسین (علیه السلام) آن گاه که در راستای تغییر اوضاع اجتماعی مسلمانان، کلیه اقدامات ممکن را انجام داد، با تمام توان و به اتفاق خاندان خویش دست به تلاشی هم جانبه و مهم زد تا مسلمانان را در جهت تغییر دادن وضعیت موجود فاسدشان، بیدار سازد.

۳ . پذیرش خواسته مردم خشمگین

امام حسین(علیه السلام) نمی توانست بی آن که دست به حرکتی قوی بزند، درنگ نماید. نامه های فراوانی از مردمی که پذیرای بیعت یزید بن معاویه نشده بودند، به سوی حضرت سرازیر شد که از آن بزرگوار خواسته بودند، زمام امور آن ها را در دست گرفته و به آگاهی و بیداری آنان بپردازد و امام (علیه السلام) اگر به ندای آنان پاسخ مثبت نمی داد خود را در پیشگاه خداوند مسئول می دانست، دعوت مردم کوفه از امام حسین (علیه السلام) به منزله پوششی سیاسی تلقی می شد که به قیام آن حضرت مشروعیت می بخشید، قیام آن حضرت(علیه السلام) به انگیزه شخصی انجام نپذیرفت، به ویژه پس از آن که از ناحیه همین مسلمانان بر آن حضرت اتمام حجت شد.

٤ . تلاش در جهت به ذلت واداری

امام حسین (علیه السلام) از روح بلند و با عظمتی برخوردار بود که خداوند آن را به صفاتی برجسته و ارزش هایی والا، و سرشار از عزت و شرف و ذلت ناپذیری، آراسته بود و در مقابل روح پلید و تبهکار یزید و کسان او وجود داشت که از امام حسین(علیه السلام)می خواستند در سایه حکومت ننگین و فاسدشان ذلیلانه زندگی کند. ولی امام (علیه السلام)با صراحت فرمود:

---

۲۳۱. الامامة و السياسة ۲۸٤/۱.
۲۳۲. كتاب سيلم بن قيس/ ۱٦٦.
۲۳۳. شرح نهج البلاغه ۳۲۷/٤.
۲۳٤. شرح نهج البلاغه ۳۲۷/٤.

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا میان دو راه، پذیرش شمشیر و یا ذلت پذیری قرار داده است، هیهات که ما تن به چنین ذلت و خواری دهیم، خدا و پیامبر و نفوس با شرافت و مردان با ایمان هرگز به ما اجازه نمی دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

در جایی دیگر فرمود:

«لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برماً»;

من مرگ را جز سعادت و زندگی در سایه حکومت ستم پیشگان را جز خسارت نمی دانم.

امام حسین(علیه السلام) با این شیوه زیبنده، سنت ذلت ناپذیری را برای هر فردی که به ارزش های آیین الهی پایبند و بدان ها گرایش داشته و از آن ها حمایت و دفاع نماید، به یادگار نهاد و با استفاده از همین اصل، به تغییر وضعیت موجود فاسد، همت گمارد.

۵. اهداف خیانتکارانه

امام حسین (علیه السلام) که خود بر همه اموری که در عرصه های سیاسی می گذشت و تغییر و تحولات اجتماعی که میان مسلمانان به وجود می آمد، کاملا آگاه و بدان آشنایی داشت، اهداف خیانتکارانه و کینه توزی های اموی را نسبت به اسلام و اهل بیت (علیهم السلام)و تجربه های سال های آغازین رسالت اسلامی و رفتار معاویه با امام علی و پس از او با امام حسن (علیهما السلام)را، نظاره گر بود.

امام حسین (علیه السلام) با قطع و یقین می دانست که حتی اگر با بنی امیه از در مسالمت نیز در آید، از او دست برنداشته و از کشتن وی منصرف نخواهند شد زیرا حضرت(علیه السلام)خود وارث نبوت و شخصیتی الهی به شمار می آمد که حرکت و جنبش اسلامی را در مسیر حقیقی و راه صحیح آن، سوق می داد.

یزید نتوانست احساسات تبهکارانه خویش را نهان سازد. نقل شده که در کمال صراحت و بی پروایی گفت:

از قبیله خندف نباشم، اگر از خاندان پیامبر و کارهایی که انجام داده اند، انتقام نگیرم.

امام حسین(علیه السلام) اعلان داشته بود که: بنی امیه در هر حالتی از او دست برنخواهند داشت، از این رو، به برادرش محمد حنفیه به صراحت می فرماید:

اگر در لانه حشره ای از این حشرات وارد شوم، خواه ناخواه مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند.

و به جعفر بن سليمان ضبعى فرمود: به خدا سوگند! دشمن از من دست بر نخواهد داشت تا قلبم را بيرون آورد (خون مرا بريزيد).

بدين سان، امام (عليه السلام) نابه هنگام از مكه به حركت در آمد تا قبل از اين كه دست خيانتكاران به خونش آلوده شود و او را به قتل برسانند، دست به قيام بزند; چرا كه وى تا آن روز امكان ايفاى نقشى را كه ميان امت بر او لازم بود نيافته بوده وى كوشيد هرگونه فرصتى را كه امويان در جهت خيانت به او، از آن بهره مى گيرند، از آنان سلب و به عنوان مدافع اهل بيت (عليهم السلام)نبوت، ابراز وجود نمايد.

٦ . ستم و نا امنى

حكومت بنى اميه بر پايه جور و ستم و زور و دشمنى، شكل گرفت. از آن زمان كه معاويه و دارودسته اش به عنوان يك قدرت در جهان اسلام پديدار شدند، بر ضّد رهبر و پيشواى مسلمانان پس از رسول خدا(صلى الله عليه وآله)دست به سركشى و طغيان زده و اعمال خيانتكارانه خود را كه رخدادهاى ناگوارى براى مسلمانان در پى داشت، شدت بخشيد. خون هاى زيادى را بر زمين ريخت و آن روز كه حكومت در انحصار وى قرار داشت، بدنهادترين انسان ها را بر اداره امور مسلمانان گمارد بلكه قبل از تسلط بر امت، كليه عناصر طرفدار او ميان مردم به ايجاد بيم و هراس و قتل و كشتار پرداختند به گونه اى كه مردم در زمان فرمانروايى زياد بن ابيه براى بيان دليل ناامنى در سراسر كشور جمله «سعد را نجات بده، كه سعيد از دست رفت» را بر زبان مى آوردند. [٢٣٥]

از سويى هيئت حاكم اموى در تحقير گروه ها و مجموعه هاى بزرگى از مسلمانان فوق العاده كوشيد و به آنان از ديدگاهى متكبرانه و قبيله اى مى نگريست،[٢٣٦] چنان كه معاويه در سياست خود كه يزيد آن را به ارث برد، مسلمانان به ويژه دوستداران اهل بيت را به انواع كشتار و شكنجه و آوارگى دچار ساخت.[٢٣٧]

معاويه در كمال گستاخى و بى پروايى به حق و بى حرمتى به ارزش هاى انسانى به امام حسين (عليه السلام) گفت: اى اباعبدالله! تو خوب مى دانى كه ما پيروان پدرت را از دم تيغ گذرانده، آنان را حنوط كرديم و كفن نموده و بر جنازه هايشان نماز خوانديم و به خاك سپرديم.[٢٣٨] امام حسين (عليه السلام) در برابر اين همه ظلم و ستم دست بسته نماند.

---

٢٣٥. تاريخ طبرى ٧٧/٦، تاريخ ابن عساكر ٢٢٢/٣، استيعاب ٦٠/١، تاريخ ابن كثير ٣١٩/٧.
٢٣٦. عقدالفريد ٢٥٨/٢، طبقات ابن سعد ١٧٥/٦، نهاية الادب ٨٦/٦.
٢٣٧. شرح نهج البلاغه ٤٤/١١، تاريخ طبرى ١٩٨/٤.
٢٣٨. تاريخ يعقوبى ٢٠٦/٢.

وی با معاویه به احتجاج پرداخت و سپس بر فرزند فاسقش شورید زیرا برای نجات امت مسلمان از چنین ستم و بیدادی بزرگ، احتجاج و پند و موعظه سودی نمی بخشید.

۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محو یاد اهل بیت(علیهم السلام)

حکومت اموی تلاش کرد تا چهره واقعی رسالت اسلامی و ترکیب اجتماعی جامعه مسلمانان را دستخوش تغییر و تبدیل سازد. امویان، به گسترش تفرقه میان مسلمانان و تفاوت بین نژاد عرب و غیر عرب و ترویج روح کشاکش و نزاع قبیله ای پرداختند و در جهت نزديك ساختن قبیله ای غیر از قبیله دیگر به دربار، برطبق مصالح حکومت اموی، دست به تلاش زدند.

مال و دارایی در انتشار روح فرصت طلبی و دوگانه پرستی و رو آوردن به هواپرستی، نقش مهمی داشت. (۲۳۹)

از آن جا که وجود اهل بیت (علیهم السلام)در ژرفا بخشیدن به باورها و اعتقادات اسلامی و توجه به دشواری ها مسیر رسالت اسلام، تأثیر بسزایی داشت، امویان از لحظه ای که حکومت به انحصار معاویه در آمد به شیوه ای برنامه ریزی شده به محو و نابودی یاد و نام اهل بیت(علیهم السلام) پرداختند. و گامی که در این راستا بر داشتند در اواخر حکومت معاویه که سعی کرد یزید را به جانشینی خود در آورد، کامل گردید.(۲٤۰)

۸ . پذیرش فرمان خدا و رسول

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) رهبر و مبلغ بزرگ اسلام که از گناه بر کنار و مورد حمایت الهی بود، امکان نداشت آرمانی بس والا و رسالتی نظیر رسالت اسلام را که خاتم همه رسالت ها تلقی می شد، بدون برنامه ریزی و توجه به آن، به خود وانهد و یا سرپرستی بر آن نگمارد تا اداره امور آن را بر عهده گیرد و در گفتار و رفتار خالصانه عمل نماید و با استفاده از دانش و آگاهی کامل از احکامش، آن را به هدف مورد نظر خود سوق دهد و برای زنده ماندن آن، از ارزشمندترین اشیایی که در اختیار دارد بگذرد، تا آیین خدا زنده و جاودان و برتر بماند. کسی که در رفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت او(علیهم السلام) به بررسی بپردازد به روشنی در می یابد نقشی که ائمه

---

۲۳۹. تاریخ طبری ۲۸۸/۸، اغانی ۱۲۰/٤.

۲٤۰. نهج البلاغه ۵۹۵/۳(صلی الله علیه وآله) ٦۱/٤ و ٤٤/۱۱.

معصومين(عليهم السلام) ايفا مى كردند كاملاً در ارتباط بايكديگر و در روندى تكاملى بوده است، و آن بزرگواران تسليم محض خدا و رسول او بوده اند. آن گاه كه جمعى، دلسوزانه از امام حسين (عليه السلام)خواستند از رفتن به عراق خود دارى كند، حضرت با اشاره به اين مطلب، فرمود:[٢٤١] رسول خدا(صلى الله عليه وآله) به من چنين فرمانى داده و من آن را به اجرا در خواهم آورد.

چنان كه نبى اكرم(صلى الله عليه وآله) در لحظه ولادت ابا عبدالله الحسين(عليه السلام) از شهادت آن بزرگوار به دست ستم پيشگان فاسق، خبر داده بود كه اين مسأله نزد مسلمانان، از امور قطعى به شمار مى آمد.[٢٤٢]

اهداف و چشم انداز قيام امام حسين (عليه السلام)

اهداف مردان بزرگ، در تاريخ نيز بزرگ اند و هرگاه برخاسته از ژرفاى رسالتى والا باشد، بر ارج و عظمت آن افزوده مى شود. آن گاه كه ما در پيشگاه امام حسين(عليه السلام) كه تجسم بر جسته ترين مردم عصر خويش و حامل ميراث نبوت و دستورات خاتم رسالت هاى جاودان و در گفتار و كردار، مورد تأييد الهى است، مى ايستيم و در برابر سيره و رفتارش قرار مى گيريم تا اهداف نظام مقدسش - كه جان خويش و خانواده و با وفاترين يارانش را فداى آن ساخت - مورد بحث و بررسى قرار دهيم، مى بينيم به سادگى نمى توان بر همه آن ها آگاهى يافت;بلكه طبيعى است كه تنها به اندازه فهم و درك و خرد خويش به بررسى آن حادثه مى پردازيم.

امام حسين (عليه السلام) خويشتن را در راه خدا و به خاطر دين و آيين اش قربانى ساخت. بنابراين، اهداف وى - كه تبلور رضايت و اطاعت خدا بوده - نيز بسيار با عظمت، گسترده و متعدد بود كه مى توان برخى اهداف آن بزرگوار را از قيام و انقلابش اين گونه بيان داشت:[٢٤٣]

١ . عملى شدن وظيفه شرعى در قبال حاكم ستم پيشه

حالتى از ركود بر امت سايه افكنده بود به گونه اى كه در تلاش و فعاليت براى اتخاذ موضعى عملى و صحيح در قبال حاكم ستم پيشه زمان خود، قادر نبودند، همه

---

٢٤١. البدايه و النهايه ١٧٦/٨، تاريخ ابن عساكر در حالات امام حسين و مقتل خوارزمى ٢١٨/١، و الفتوح٧٤/٥.

٢٤٢. مستدرك حاكم ١٧٦/٣٩٨،٣/٤، كنزالعمال ١٠٦/٧، مجمع الزوائد١٨٧/٩، ذخائر العقبى/ ١٤٨، سير اعلام النبلاء ١٥/٣.

٢٤٣. جهت اطلاع بيشتر به اضواء على ثورة الحسين از سيد محمد باقر صدر/ ٥٧ مراجعه شود.

می دانستند یزید کیست و از چنان صفات زشت و ناپسندی برخوردار است که وی را هیچ گاه شایسته زمامداری مسلمانان قرار نمی دهد.

در چنین شرایطی بسیاری از مردم، حیران و سرگردان بوده و در عزم و اراده و تصمیم خود دچار شك و تردید شده بودند. از این رو، امام حسین (علیه السلام)حرکت خود را آغاز کرد تا مواضع الهی ستم ناپذیری و مبارزه با فساد را در نهضت و قیامی بزرگ و شفاف همراه با از خود گذشتگی و ایثار در راه آرمان اسلامی، به منّصه ظهور بگذارد تا امت نیز در قبال ستم و بیداد، به اتخاذ همین موضع همت گمارد.

۲. رسوایی واقعیت بنی امیه

زمامداران غیر معصوم و غیر قانونی که زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند، در انظار مردم بر اعمال خویش پوششی دینی می نهادند و در این راستا حکّام بنی امیه بیش از دیگران از این شیوه فریبکارانه بهره می جستند. زیرا معاویه نه تنها در ساخته و پرداخته کردن احادیث ساختگی برای تقویت حکومتش هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی داد، بلکه به هر وسیله ممکن در جهت فریب مسلمانان تلاش کرد و توانست میان توده مردم تا اندازه ای در این زمینه موفق شود.

با به حکومت رسیدن یزید، آن هم به شیوه ای که مورد تأیید اسلام نبود، اوضاع وخیم تر گردید، به همین دلیل ناگزیر می بایست روند حرکت امویان فاش و چهره واقعی آنان به تصویر کشیده شود تا این چهره برای جهان اسلام آشکار گردد و در نتیجه به نقش و رسالتش پی برده و به انجام وظایفش همت بگمارد. امام حسین(علیه السلام)به عنوان پیشوای معصوم، حرکت خویش را آغاز نموده تا با انحراف و گمراهی حکومت وقت برابری کند. در واقع، جریان امویان با ارتکاب جنایت بسیار زشت و ناپسندشان که به شهادت شایسته ترین انسان و یاران و خاندان و زنان و فرزندانش انجامید، از کینه توزی نهان خویش پرده برداشت و در پی آن در ماجرای حرّه، کعبه را با منجنیق سنگباران کرده و مدینه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را سه روز قتل و کشتار و چپاول نموده و به گونه ای بسیار زشت که نظیر آن را نمی توان یافت به اموال مردم دست اندازی و زنان و کودکانشان را مورد هتك حرمت قرار دادند.[۲۴۴]

---

۲۴۴. به فتوح ابن اعثم ۳۰۱/۵، الامامة و السیاسة دینوری ۱۹/۲، مروج الذهب ۸۴/۲ مراجعه شود.

مسلمانان با پی بردن به انحراف هیئت حاکمه و تبهکاری آنان، دست به تلاش های متعددی زدند و کوشیدند تا دستگاه حاکم غرق در ستم و بیداد را از لوث این همه جنایت پاك گردانند، تا این که قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به سُمبل و الگویی تبدیل شد که در جهت مبارزه و پایداری در برابر هر نظام فاسدی، از آن پیروی می شد و امام (علیه السلام) خود به ویژگی هایی که یك زمامدار باید از آن برخوردار باشد، تصریح می کند و می فرماید:

به جانم سوگند! پیشوای راستین و امام بر حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه عدل و داد پیشه سازد و از حق پیروی کند و خویشتن را وقف فرمان الهی نماید.[٢٤٥]

٣. زنده کردن سنت و از میان بردن بدعت

آن روز که خلافت از مسیر اصلی خود در سقیفه منحرف گردید، امت اسلامی در ورطه بسیار دشوار و سختی قرار گرفت. زیرا مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، خود پذیرا شدند که زمام امورشان را کسانی بر عهده گیرند که نیاز به مشورت و پند و موعظه دارند و در حق امت خطا روا می دارند و سپس پوزش می طلبند. بنابراین، نتیجه چنین عملی پنجاه سال پس از فقدان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) آشکار شده و زمام امور مسلمانان را کسی بر عهده می گیرد که نه تنها در انجام محرمات الهی بی پرواست، بلکه حقدو کینه خویش را نسبت به اسلام و مسلمانان آشکارا ابراز داشته و - آرمان، موجودیت و امت - اسلام در معرض خطر واقعی قدرت دگرگون سازی که قادر بود هر چیزی را تغییر و تبدیل دهد، قرار گرفت که نظیر آن برای برخی از آیین های آسمانی گذشته، رخ داده بود .

در برهه ای چنین مهم، امام حسین (علیه السلام) به اتفاق خاندان و یارانش، با سردادن فریاد و خروشی بلند و طنین انداز به مسلمانان هشدار می دهد و خون پاك و مقدس خویش را در راه عقیده و آرمان و امت جدش، فدا می کند و رسول خدا از پیش درباره اش فرموده بود: «**ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة**»; حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است، چنان که بارها فرمود: «**حسین منّي و انا من حسین**»; حسین از من است و من از حسین. بنابراین حسین (علیه السلام) و نهضت مقدس او تجسم واقعی اسلام حقیقی بوده و

٢٤٥. تاریخ طبری ١٩٧/٦.

خط راستین اسلام محمدی در وجود آن بزرگوار، خاندان و یاران با وفایش(رضوان الله تعالی علیهم) تبلور داشت.

امام حسین(علیه السلام) طی نامه ای که به مردم بصره فرستاد صریحاً و کاملا شفاف فرمود: آن گاه که انحراف به مرز پدید آمدن بدعت و احیای آن برسد، در حقیقت، سنت مرده تلقی می شود.

٤. امر به معروف و نهی از منکر

عدم وجود فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، نتیجه طبیعی زمامداری منحرف به شمار می آید و این مسأله با عناوین متعددی از جمله: لزوم اطاعت از فرمانروا، حرمت بیعت شکنی هر چند منحرف، هم چنین حرام بودن ایجاد تفرقه بوقوع پیوست. امام (علیه السلام) این حالت را در این فرموده اش چنین به وصف آورده:

آیا نمی بینید که نه به حق عمل می شود و نه از انجام باطل نهی می شود شایسته است در چنین محیطی شخص با ایمان به سوی دیدار پروردگارش بشتابد.[٢٤٦]

از این رو، این می طلبید که فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شمشیر به دست گیرد و برای باز گرداندن حق، به جایگاه اصلی آن از طریق امر به معروف و نهی از منکر، به جهاد و مبارزه برخیزد. امام(علیه السلام) در وصیت خود به برادرش محمد حنفیه بدین موضوع اشاره کرد و فرمود:

من از سر خود خواهی و یا خوشگذرانی و برای ستمگری و فساد و تباهی از مدینه خارج نمی گردم، بلکه هدفم از این سفر اصلاح مفاسد امت جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اجرای امر به معروف و نهی از منکر است.

اصلاح مورد نظر امام (علیه السلام) همان امر به معروف و نهی از منکر در کلیه زوایای دین و زندگی تلقی می شد و این واقعیت طی نهضت بزرگی که آن بزرگوار انجام داد، تحّقق یافت و هدایت و ارشاد و توجه به بشریّت از جنبه های دینی، معنوی، انسانی و اخروی، ثمره شهادت وی و آن نهضتی است که نسل هایی از امت بر اساس آن تربیت یافته اند و از مکتبش قهرمانان و دلاور مردانی بزرگ پدید آمده و همواره تا

---

٢٤٦. تاریخ طبری ٤٠٣/٥.

قیامت چونان مشعلی فروزان روشنی بخش طریق حق و عدالت و آزادی و اطاعت از خدای متعال باقی خواهد ماند.

۵ . بیدار کردن وجدان ها و تحریك احساسات

بسیار اتفاق می افتد که پیروان آیین و مسلك ها و مبلّغان رسالت ها، در جهت ژرفابخشیدن به اعتقادات و اندیشه مردم قادر نیستند خرد و اندیشه و ذهن را جدا از عناصر احساس و عاطفه مخاطب قرار دهند. مسلمانان در عصر امام حسین (علیه السلام)، پس از تسلط یزید، به حالتی از رکود و سنگدلی و بی توجهی به خطرهایی که آن ها را فراگرفته بود، دچار گشته و در برابری با مبارزه جوی هایی که بر ضد اعتقادات اسلامی صورت می گرفت، عزم و اراده خود را از دست داده بودند، به همین دلیل امام حسین(علیه السلام) به تثبیت موقعیت و جایگاه دینی خود و تشریح عملی آن با اتخاذ موضع مبارزه جویانه خویش اکتفا نکرد، بلکه کوشید تا وجدان های مردم را بیدار و عواطف و احساسات آن ها را تحریك نماید تا به مسئولیت های خویش عمل نمایند. از این رو، مسیر بذل جان و از خود گذشتگی در راه عقیده و آرمان دین را، پیمود و شیوه شهادت در راه خدا را برگزید تا با گرمی و طراوت، در ژرفای دل مردم وارد شود و آن گاه که قیام و انقلابش نشان داد ،ایثار و از جان گذشتگی منحصر به گروه و یا قشر معینی از مردم نیست و نه تنها جوانان بلکه کودکان و زنان و پیرمردان نیز در این راستا نقشی بسزا دارند، برجسته ترین الگو و نمونه را ارائه داد; و تأثیر فوری آن در مردم کوفه پدیدار شد و با اظهار ندامت و پشیمانی در پیشگاه امام و اسلام، احساس تقصیر و کوتاهی نمودند و جنبش توابین در پی شورش مردم مدینه که دو سال پس از حادثه کربلا رخ داد، شکل گرفت.

در واقع حادثه کربلا، تأکیدی حقیقی بر این معنا بود که رنج و دشواری ها نمی تواند مانعی برای ابراز سخن حق و تلاش در جهت حفظ و حراست آیین اسلام به شمار آید. چنان که روح ایثار و از خود گذشتگی را در دل مسلمانان غرس و اراده آنان را آزاد ساخت و به رویارویی با ستم و ستم پیشگان وا داشت و برای فرار از مسئولیت مبارزه و دفاع در راه عقیده و مقاومت و پایداری در جهت اعتلای کلمه حق، عذری باقی نماند.

علت عدم قیام امام حسین (علیه السلام)**در دوران معاویه**

رخدادهای سیاسی که مسلمانان را پس از وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به این سو و آن سو کشاند، بر آنان سخت دشوار آمد و در ایام تسلط معاویه بر شام و نبرد وی با امام علی (علیه السلام) و سرانجام مجبور ساختن امام حسن (علیه السلام) در جهت برقراری صلح با معاویه، به علل و اسبابی واقعی که امت را فرا گرفته بود، به اوج شدّت خود رسید. ولی ملاحظه می کنیم که امام حسین (علیه السلام) در موضع کاملا سازگار خود با موضع امام حسن (علیه السلام) در قبال معاویه، حتی پس از شهادت برادر، نیز هیچ گونه تغییری نداد و قیام نکرد و این عدم تغییر در راستای باقی بودن همان علت و انگیزه ای که امام حسن (علیه السلام) را به پذیرش صلح واداشت، صورت پذیرفت. از جمله:

۱. وضعیت مسلمانان

مسلمانان در آن روز در وضعیت روحی و اجتماعی کاملا بحرانی به سر می بردند، زیرا مردم پس از جنگ هایی که آتش آن در تمام دوران حکومت امام علی (علیه السلام) توسط معاویه و منافقان شعله ور بود، به حالتی از صلح و آرامش چشم دوخته بودند. لذا دیدگاه امام حسن (علیه السلام) بر تربیت نسلی جدید قرارگرفت که در وقتی مناسب دست به قیام بزنند از این رو، فرمود:

دیدم، اکثریت مردم متمایل به صلح دارند و از جنگ ناراضی اند به همین دلیل دوست نداشتم آنان را به کار غیر دلخواهشان وادارم، از این رو، به ویژه برای سالم ماندن پیروان خود از کشتار و قلع و قمع، تن به صلح دادم و این جنگ را به وقت مناسبی موکول نمودم، زیرا خداوند هر روز در شأن و کاری است.[۲۴۷]

امام حسین (علیه السلام) نیز که به خوبی از وضعیت مسلمانان آگاهی داشت، عیناً همین موضع را اتخاذ کرد و در پاسخ کسانی که پس از کناره گیری برادرش امام حسن (علیه السلام)پیرامون قیامش با وی به مذاکره پرداختند، فرمود:

ابو محمد (امام مجتبی)! صحیح عمل کرد تا این مرد (معاویه) زنده است همه شما باید در خانه های خود بسر ببرید. (و به هیچ گونه تحرکی دست نزنید).

امام حسین (علیه السلام) به دلیل وجود همین علل و اسباب پس از شهادت امام مجتبی(علیه السلام) نیز در موضع خویش هیچ گونه تغییری نداد و در پاسخ مردم عراق که وی را به قیام دعوت کرده بودند مرقوم فرمود:

---

۲۴۷. اخبار الطوال/ ۲۲۱.

در مورد برادرم (امام حسن) باید بگویم امیدوارم خداوند او را موفق بدارد و در کاری که انجام می دهد وی را تأیید کند، ولی تصمیم خودم امروز قیام نیست، خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، تحرکی انجام ندهید و در خانه هایتان نهان بمانید و تا معاویه زنده هست، از بدگمانی و تردید بپرهیزید.

۲ . بوقلمون صفتی معاویه

زمام حکومت مسلمانان پس از رحلت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) مدتی طولانی در دست مسئولانی بی کفایت قرار داشت که اندك مراجعه ای به حوادث و رخدادهای آن برهه می تواند بیانگر این واقعیت باشد، ولی معاویه از حیله و نیرنگ و زیرکی فوق العاده ای برخوردار بود و با مهارتی سیاسی ایفای نقش می کرد و در این جهت که زمام قدرت هم چنان دردستش باقی بماند به هر وسیله ممکن از جمله تظاهر به دین، متوسل می شد تا بر فسادهای اخلاقی و غیر انسانی خویش ـ که به شهادت رساندن برجسته ترین شخصیت های مسلمان و فریب توده مردم در ابراز همسویی با عواطف و احساسات و باورهای دینی آنان از جمله آنهاست ـ پوشش بنهد، با این که وی همواره نسبت به اسلام و نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) حقد و کینه میورزید.[۲۴۸]

معاویه (با روشی که اتخاذ کرده بود) توانست بی آن که خود را درگیر جنگ و نبردی سازد، بسیاری از مخالفان خویش را از سر راه بردارد، بدین ترتیب، وی امام حسن (علیه السلام) و سعد بن ابی وقاص،[۲۴۹] عبدالرحمان بن خالد،[۲۵۰]و پیش از او مالك اشتر را ترور کرده بود و این شیوه خود را در سخن معروفش با عبارتی کوتاه چنین آورده است که: «خداوند نیز لشکریانی از عسل دارد.»[۲۵۱]

معاویه کلیه کسانی را که اندك مخالفت و یا حرکتی از آنان مشاهده می کرد، زیر ذره بین مراقبت و شناسایی قرار می داد وقتی گزارش تمام اتفاقات به وی می رسید، به سرعت آن شخص را از سر راه برمی داشت. اگر امام حسین(علیه السلام)پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) درعرصه چنین شیوه ای که معاویه انتخاب کرده بود ـ یعنی انجام هرگونه تبهکاری زیر پوشش اسلام ـ مستقیماً دست به قیام وسیع و همه جانبه و فعالیت سیاسی زده بود، هیچ گاه نمی توانست معاویه را رسوا و در جهت حقانیت قیام خود در

---

۲۴۸. شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ۳۵۷/۲.
۲۴۹. مقاتل الطالبیین/ ۲۹، مختصر تاریخ العرب/ ۶۲.
۲۵۰. التمدن الاسلامی، از جرجی بن زیدان ۷۱/۴.
۲۵۱. عیون الأخبار ۲۰۱/۱.

مردم ایجاد باور نماید و معاویه نیز بدون هیچ دردسری او را نیز از سر راه بر می داشت و در این صورت قیام حضرت در نطفه، خفه می شد و تلاش های فراوانی که می توانست در میان مسلمانان موجی از آگاهی پدید آورد، بر باد می رفت و فریادی که قادر بود در تاریخ انسانیّت طنین افکن باقی بماند چنان که در حادثه کربلا رخ داد، به خاموشی می گرایید.

بنابراین اگر امام حسین(علیه السلام) در دوران معاویه به قیام خود سرعت بخشیده بود، در تشریح مقاصد و اهدافش از قیام خود که در نجات و رهایی امت از جور و ستم حراست آیین اسلام از تحریف، تجسّم داشت، موفق نمی شد. ولی زمانی که یزید بر اریکه خلافت تکیه زد، مردم او را به هوسبازی و فسق و فجور و خوشگذرانی با بوزینه ها و باده نوشی، می شناختند و با تجاوزات و دشمنی هایش، با هیچ معیار شرعی و عرفی از نظر مسلمانان شایستگی خلافت را نداشت، به همین دلیل قیام بر ضد او، از دیدگاه توده مردم قیامی مشروع تلقی می شد، چنان که تاریخ در کمال روشنی این واقعیت را به اثبات رسانده است.

۳ . احترام به صلح امام حسن (علیه السلام)

عهد و پیمانی که بین معاویه و امام حسن (علیه السلام) بر قرار شد، برگ برنده ای در دست معاویه بود که برای هر جنبش فعال و مخالف مسند نشینی خود، آن را نمودار می ساخت. درست است که این عهد و پیمان قرار دادی حقیقی تلقی نمی شد و مورد رضایت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)نبود و در شرایطی انجام پذیرفت که ناگزیر از تغییر و تبدیل آن شرایط بودند، اما جامعه، با وجود این عهد و پیمان پذیرای نهضت قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نمی شد، به فرض صحت این قرار داد، معاویه با دشمنی که در حق بزرگان شیعه و تعقیب و پیگرد آنان روا می داشت، این پیمان نامه را نقض کرد و در سیاست اقتصادی خویش، هیچ گونه حقی را رعایت نکرد.

معاویه با پیشدستی، خواست درجهت عیب جویی از امام حسین (علیه السلام) از این پیمان نامه بهره گرفته و امام (علیه السلام) را نقض کننده پیمان نامه قلمداد کند، به حضرت نوشت: خبرهایی از تو به من رسیده که اگر راست باشد تصور می کنم از آن چشم نپوشی.به خدا سوگند! کسی که با خدا عهد و پیمان بسته باشد، به وفای بدان عهد سزاوارتر است و سزاوارترین مردم در جهت وفای به عهد افرادی اند که در ارج و عظمت و شرف و منزلتی که خداوند به تو ارزانی داشته، نظیر تو باشند. به خود آی و

به پیمان خدا وفا نما، زیرا هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی، به تو اعتراض خواهم کرد و هر زمان در پی فریب من باشی به تو حیله و نیرنگ خواهم نمود، از خدا بترس و مسلمانان را دچار تفرقه و پراکندگی مکن.(۲۵۲)

از این جا بود که امام حسن (علیه السلام) و پس از او امام حسین (علیه السلام) در جهت گسترش رسالت و ایجاد آمادگی برای قیامی که معاویه با جور و ستم خود و فاصله حکومتش با حکومت صحیح اسلامی آن را تقویت کرده بود، به شیوه دیگری متوسل شدند. رفتار سلطه حاکم اموی با مردم به گونه ای بود که بسیاری از مردم و - به گونه ای خاص - اکثریت اهالی عراق پس از مرگ معاویه، کینه و دشمنی بنی امیه و دوستی و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان يك عقیده، باور داشتند.(۲۵۳)

موضع گیری ها پیش از قیام امام(علیه السلام)

نهضت و قیام امام حسین (علیه السلام) جنبشی مقطعی و زود گذر و یا واکنشی نا به هنگام نبود، بلکه آن حضرت خود، باقیمانده نبوت و وارث رسالت و پرچمدار ارزش های والایی به شمار می آمد که اسلام آن ها را میان مسلمانان به وجود آورده و پایه و اساس آن ها را تحکیم بخشیده بود، چنان که از رحلت جانسوز پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که همواره آن حضرت، حسین را ستوده و مقام منزلت وی را تشریح نموده بود، مدت چندانی سپری بود. در همین زمان، اهداف شوم امویان در قبال رسالت اسلامی نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و امت معتقد به رسالت آن حضرت، پدیدار گشت.

اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) با پدیداری تمام به دفاع از حق و عدالت پرداختند و به هر وسیله ممکن و مشروع، در جهت احیای رسالت اسلامی و حفظ و حراست آن، تلاش نمودند.

در عصر امام حسین (علیه السلام) فاصله گیری وضعف و سستی مسلمانان از یاری حق، در کنار تسلط منافقان و نفوذشان در دستگاه دولت، در ایجاد حالتی بیمار گونه که می توان آن را از دست دادن اراده و وجدان مردگی، نامید نقش بزرگی داشت. از همین رهگذر، دیدگاه ها در قبال شیوه دفاع از عقیده و آرمان اسلامی و حفظ و حراست آن و حاکمیت حق و عدالت، با یکدیگر اختلاف داشت.

---

۲۵۲. الامامة و السياسة ۱۸۸/۱، اخبار الطوال/ ۲۲٤، اعيان الشيعه ۵۸۲/۱.

۲۵۳. الفتنة الكبرى - على و بنوه - طه حسين/ ۲۹۰. برای شرح بیشتر به کتاب ثورة الحسين، ظروفها الاجتماعيه و آثارها النفيسه/ ۱۲۷ مراجعه شود.

ولی هیچ کس در مشروعیت و عدالت موضع امام حسین (علیه السلام) در قبال انحرافی که در کلیه زوایای حکومت راه یافته بود و تغییر و تحولی که در توان و قدرت مسلمانان به وجود آمده بود، تردیدی نداشت. ولی موقعیت آمادگی کامل در جهت دست یابی به پیروزی، آن هم به گونه ای انقلابی که جور و ستم را از مسلمانان بزداید، هنوز نزد همگان به حد کمال نرسیده بود.

دیدگاه های یاد شده (از سه حالت خارج نبودند) یا بر انجام نهضت و قیام مُهر تأیید می نهادند و در جهت دست زدن به قیام، با هر نتیجه ای که داشت، اعلان آمادگی می نمودند، و یا از شکست و عدم پیروزی قیام، هشدار می دادند و یا مردم را پراکنده و آنان را از تصمیم خود باز داشته و منصرف می کردند.

پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که در کوره آتش خشم خاندان اموی حاکم بر مسلمانان، سوخته بودند، نهضت و قیام را تأیید و برای انجام آن اعلان آمادگی می کردند هر چند بعدها ترس و بیم، بر بعضی از آن ها چیره گشت و برخی به زندان افکنده شدند و از ناحیه دژخیمان سلطه حاکم اموی، در محاصره قرار گرفتند.

برخی دیگر نظیر - عبدالله بن عباس و محمد حنفیه - که نزدیکان امام را تشکیل می دادند، از انجام قیام هشدار می دادند و ترجیح می دادند امام حسین(علیه السلام)نظر به فاصله زیاد یمن از پایتخت حکومت و وجود گروهی از پیروان وی و پدر بزرگوارش در آن سامان، به آن دیار هجرت نمایند.[۲۵٤]

دسته ای دیگر، مردم را پراکنده نموده و از تصمیم شان باز می داشتند و آنان را از فرجام شورش بر ضد حاکم بیمناك می ساختند و با نصیحت امام (علیه السلام)، از او خواستند مانند سایر مردم تن به بیعت بدهد و بر جور و ستم، صبر و بردباری نماید چنان که عبدالله بن عمر در نصیحت خود به امام حسین (علیه السلام)چنین پیشنهادی داد.[۲۵۵]

مبحث چهارم: امام(علیه السلام) **به سوی مکه**

امام حسین (علیه السلام) با اعضای خاندان و برادران و عموزادگان و برخی از پیروان وفادارش مدینه را به قصد مکه ترك گفت و جز برادرش محمد حنفیه کسی در مدینه باقی نماند. از برخی منابع تاریخی بر می آید که امام (علیه السلام) در خانه عباس بن عبد

---

۲٥٤. مقتل خوارزمی ۱۸۷/۱ و ۲۱٦، مروج الذهب ٦٤/۳.
۲٥٥. مقتل خوارزمی ۱۹۱/۱.

المطلب،[256] و به گفته برخی منابع دیگر در شعب علی، اقامت گزید.[257] (به هر ترتیب)، امام حسین (علیه السلام) مدت چهار ماه و چند روز نیز از ذی حجه را در مکه اقامت فرمود و در آن دیار کعبه آمال دل ها بود. مسلمانان پیرامون وی گرد آمدند و احکام اسلام را از آن بزرگوار دریافته و حلال و حرام خدا را از وی، می آموختند و فرماندار مکه یحیی بن حکیم، هیچ گونه تعرضی نسبت به وی انجام نداد و به این دلیل که وی امام را به خود واگذاشت، یزید بن معاویه او را برکنار و عمرو بن سعید بن عاص را بر مکه گمارد و در ماه رمضان همان سال (٦٠ هـ .ق) مدینه را نیز به مکه ضمیمه و ولیدبن عتبه را که در قبال امام(علیه السلام)موضعی معتدل داشت و به خواسته مروان پاسخ مثبت نداد، از فرمانروایی آنجا عزل نمود.[258]

نامه های کوفیان به امام (علیه السلام)

مردم شهرهای مختلف به خوبی اطلاع داشتند که امام حسین (علیه السلام) از بیعت با یزید، امتناع ورزیده است. به همین دلیل دیدگان همه به ویژه مردم کوفه که در آن روز بیش از همه ناراضیان حکومت یزید را تشکیل داده و بیش از همه به امام(علیه السلام)تمایل داشتند، متوجه آن بزرگوار بود. از این رو، در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و سلیمان در جمع آنان چنین سخن گفت:«معاویه به هلاکت رسید حسین (علیه السلام) از بیعت با یزیدیان خود داری و رهسپار مکه شده است و شما پیروان او و پدرش را تشکیل می دهید. اگر واقعاً می دانید او را یاری می کنید و با دشمنانش می جنگید، برایش نامه بنویسید و او را در جریان امر قرار دهید و اگر از شکست وضعف و سستی بیم دارید، وی را نفریبید.»

کوفیان در پاسخ سلیمان اظهار داشتند: خیر; ما با دشمنان حسین می جنگیم و جان خویش را در راهش فدا می سازیم. سلیمان گفت: پس به حضرت نامه بنگارید، و آنان به امام (علیه السلام) چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

«به حسین بن علی (علیه السلام) از سلیمان بن صرد خزاعی، مسیّب بن نَجبَه، رفاعة بن شداد بجلی، حبیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمانش در کوفه.

---

٢٥٦. تاریخ ابن عساکر ٦٨/١٣.
٢٥٧. الاخبار الطوال/ ٢٠٩.
٢٥٨. سیرة الائمه الاثنی عشر ٥٨/٢.

درود بر شما، خدایی را که معبودی جز او وجود ندارد، در پیشگاهت حمد و سپاس می گوییم.

اما بعد; سپاس خدایی که دشمن ستم پیشه ات را که همواره بر این امت ستم روا می داشت و خلافتشان را ربود و امورشان را غصب کرد و بدون رضایتشان بر آنان حاکمیت یافت، درهم شکست. سپس برجسته ترین افرادشان را از دم تیغ گذراند و تبهکارانشان را باقی گذاشت و اموال خدا را میان طاغیان و سرکشان و ثروتمندان آن ها دست به دست گرداند، چنین فردی از رحمت خدا دور باد، همان گونه که ثمودیان دور شدند (اماما!) ما پیشوایی غیر از شما نداریم، به سوی ما قدم رنجه فرما شاید خداوند به برکت وجودت ما را به پذیرش حق متحد گرداند. نعمان بن بشیر در کاخش (به عیش و نوش می پردازد) و ما در نماز جمعه اش شرکت نمی کنیم و به همراه او در مراسم عید از شهر بیرون نمی رویم، اگر پی ببریم که آن جناب به سوی ما رهسپار گشته ای، به خواست خدای متعال نعمان را از شهر بیرون رانده و روانه شام خواهیم کرد.»

سپس این نامه را توسط عبدالله بن مِسمَعْ هَمْدانی و عبدالله بن وال نزد حضرت فرستاده و به آن دو دستور دادند، شتابان نامه را به امام برسانند، آن ها به سرعت حرکت کرده تا این که در دهم رمضان در مکه حضور امام (علیه السلام)شرفیاب شدند. مردم کوفه دو روز پس از فرستادن نخستین نامه، نزدیك صد و پنجاه نامه دیگر که هر یك به امضای، یك یا دو یا چهار نفر رسیده بود، توسط قیس بن مسهّر صیداوی، عبدالله و عبدالرحمان پسران شدّاد ارجبی، عُمارة بن عبد سلولی، خدمت امام حسین (علیه السلام) ارسال کردند و پس از دو روز دیگر، هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را همراه با نامه ای حضور امام فرستادند که در آن ها بدان حضرت چنین نوشته بودند:

بسم الله الرحمن الرحیم

«به حسین بن علی (علیه السلام) از پیروان مؤمن و مسلمانش:

اما بعد; مردم در انتظار قدوم مبارك تان هستند و با غیر شما موافق نیستند، تقاضامندیم بدین دیار بشتابید. بشتابید، آری شتاب، شتاب کنید، دورد بر شما».

پس از آن شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رُوَیم و عروة بن قیس و عمر و بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی، طی نامه ای به آن حضرت چنین نوشتند:

«امابعد; باغ و بستان ها سر سبز و میوه ها رسیده است، اگر تمایل دارید، به سوی سربازان خویش، قدم رنجه فرمایید، درود بر شما.»[۲۵۹]

پاسخ امام (علیه السلام) **به نامه های کوفیان**

نامه های مردم کوفه چونان سیل، پیاپی به امام حسین (علیه السلام) می رسید و در آن ها از آن بزرگوار خواهان رهسپاری وی به سوی خود بودند تا آن ها را از یوغ جور و ستم امویان رهایی بخشد. برخی از این نامه ها، به گونه ای بود که اگر امام (علیه السلام) به خواسته آن مردم پاسخ مثبت نمی داد، خویشتن را در پیشگاه خدا و مسلمانان مسئول می دانست. حضرت - پیش از دست زدن به هر کاری ـ مصلحت دید فرستاده ای را نزد آنان اعزام نماید تا وی را از دیدگاه ها و اهداف و مقاصد راستین آن ها مطلع گرداند. در همین راستا، مسلم بن عقیل فرد مورد اعتماد وی و بزرگ خاندانش را برای این کار برگزید، مسلم در امور سیاسی انسانی فوق العاده ماهر و کاردان، و پیش از همه در رویارویی با شرایط سخت و دشوار و پایداری و مقاومت در برابر رخدادهای بزرگ، از توان و قدرت برخوردار بود، امام (علیه السلام) توسط وی نامه ای به مردم کوفه فرستاد که با عبارات مختلفی نقل شده از جمله صاحب ارشاد آن را این گونه روایت کرده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی به بزرگان و سران مؤمن و مسلمان.

اما بعد، آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و به آن چه در نامه هایتان یاد آور شده و توضیح داده بودید، اطلاع حاصل کردم در خواست بیشتر شما در این نامه ها این بود که ما از امام و پیشوایی برخوردار نیستیم، به سوی ما رهسپار شو، شاید خداوند به وسیله شما، ما را به حق هدایت رهنمون کند.

اکنون من برادر و پسر عموی خود (مسلم بن عقیل) که میان خاندانم بیش از همه مورد اطمینان من است به سویتان فرستادم. اگر مسلم به من بنویسد که خواسته اکثریت مردم و دیدگاه افراد آگاه کوفه همان گونه است که فرستادگانتان حضوراً بازگو نموده اند و من در نامه هایتان خواندم به خواست خدا در آینده ای نه چندان دور به سوی شما حرکت خواهم کرد. به جانم سوگند! پیشوای راستین کسی

---

۲۵۹. ارشاد ۳۸/۲، روضة الواعظین/ ۱۷۱، تذکرة الخواص/ ۲۱۳، تاریخ طبری ۲۶۲/٤، فتوح ابن اعثم۳۳/۵، مقتل خوارزمی ۱۹۵/۱.

است که به کتاب خدا عمل نموده و به عدالت رفتار نماید و از حق پیروی کند و به خاطر خدا خویشتن داری نماید.[٢٦٠]

حرکت مسلم به سمت کوفه

تاریخ نگاران تأکید کرده اند که امام حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل را به اتفاق قیس بن مسهر صیداوی، و عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالله بن عبدالرحمان، پسران شدّاد ارحبی به کوفه اعزام نمود و به او فرمان داد: «تقوا را رعایت و مأموریت خویش را کتمان نماید و نسبت به مردم مهربانی کند و هرگاه مردم را متحد و یکپارچه و سامان یافته دیدی، فوراً مرا مطلع سازی.»[٢٦١] حضرت مسلم در نیمه ماه رمضان از مکه رهسپار کوفه شد و به سمت مدینه تغییر مسیر داد و در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نماز گزارد و از خاندان و دوستدارانش خداحافظی نموده و راه خویش را به سمت کوفه در پیش گرفت.

تاریخ نگاران در مورد محلی که مسلم بن عقیل پس از رسیدن به کوفه در آن جا اقامت گزید به اختلاف سخن گفته اند: جمعی بیان داشته اند وی به خانه مختار بن ابی عبیده[٢٦٢] و دسته ای: به خانه مسلم بن عوسجه[٢٦٣] و به گفته ای به خانه هانی بن عروه[٢٦٤] وارد شد.

هنگامی که مردم کوفه از رسیدن فرستاده امام حسین (علیه السلام) به شهر خود آگاه شدند، برای دیدار و بیعت با آن حضرت، ازدحام کردند و بنا به نقل برخی مورخّان، شیعیان نزد وی به آمد و شد پرداختند، و آن گاه که عده ای نزدش گرد آمدند، نامه امام حسین (علیه السلام) را بر ایشان قرائت کرد، همه به گریه افتادند و دست بیعت به وی داده به گونه ای که هجده هزار نفر از آنان با وی بیعت نمودند.[٢٦٥]

نامه مسلم به امام حسین (علیه السلام)

مسلم بن عقیل هم چنان به گرد آوری نیروهای مردمی پرداخت و از آنان برای امام (علیه السلام) بیعت می گرفت و هیئت ها با ورود پیاپی خود خدمت حضرت مسلم مراتب

---

٢٦٠. ارشاد ٣٩/٢، اعلام الوری ٤٣٦/١، فتوح ابن اعثم ٣٥/٥، مقتل خوارزمی ١٩٥/١.
٢٦١. فتوح ٣٦/٥، مقتل خوارزمی ١٦٥/١.
٢٦٢. ارشاد ٤١/٢، اعلام الوری ٤٣٧/١.
٢٦٣. الاصابة ٣٣٢/١.
٢٦٤. تهذیب التهذیب ٣٤٩/٢.
٢٦٥. ارشاد ٤١/٢، مناقب ال ابوطالب ٩٠/٤، تذکرة الخواص/ ٢٢٠.

وفاداری خود را ابراز نموده و انبوه جمعیت شادی و سرور خویش را اعلان می داشتند و ملاحظه کردیم وقتی مسلم نامه امام حسین (علیه السلام) را که در آن به مردم درود و تحیّت فرستاده و آمادگی خود را برای حضور نزد آنان و پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت ستمبار یزید اعلان داشته بود، بر ایشان قرائت می کرد چگونه گریه می کردند و بدان گوش فرا می دادند.

مسلم پس از مشاهده هواداران فراوان، فوراً طی نامه ای به امام (علیه السلام)چهره ای زنده از وقایع و رخدادهایی را که در برابر دیدگانش در کوفه در جریان بود، بدان حضرت گزارش داد و اوضاع را ارزیابی و آن را به فال نیك گرفت و از امام (علیه السلام)خواستار آمدن به آن دیار شد.

در نامه مسلم به امام حسین (علیه السلام) آمده بود:

«امابعد; (اماما!) سفیر و پیشتاز هیچ قومی، کاروانیان خود را نمی فریبد و بدانان دروغ نمی گوید و حقیقت را گزارش می کند، اکنون هجده هزار تن از مردم کوفه به من دست بیعت داده اند. بنابراین، هرگاه نامه ام به دست مبارکت رسید، بدین سامان بشتاب، زیرا همه مردم شما را می خواهند و به هیچ وجه سودای خاندان معاویه را ندارند.»[٢٦٦]

نامه امام(علیه السلام) **به سران بصره**

به گفته مورخان : امام حسین (علیه السلام) پس از آن که تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، نامه ای به سران و بزرگان بصره نوشت که در آن آمده بود:[٢٦٧]

اما بعد; خدای متعال حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را از میان مردم برگزید و با نبوتش به وی کرامت بخشید و او را به رسالتش برگزید و پس از آن که بندگان الهی را پند و موعظه داده و احکام خدا را به آن ها رساند. او را به پیشگاه خود فرا خواند (قبض روح نمود) و ما خاندان، اولیا و واوصیا و وارثان وی و از همه مردم نسبت به مقام و جایگاه وی سزاوارتر بودیم، ولی قبیله ما این حق را از ما ستانده و به خود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت و آسایش مردم، ناگزیر بدان تن دردادیم، در صورتی که به خوبی می دانیم ما بیش از کسانی که زمام امور را به دست گرفته اند شایستگی این مقام را داریم، اکنون پیك خود را همراه این نامه به سوی شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، زیرا سنّت،

---

٢٦٦. حیاة الامام الحسین ٣٤٨/٢، به نقل از تاریخ طبری ٢٢٤/٦.
٢٦٧. مقتل مقرم/ ١٥٩ ـ ١٦٠، تاریخ طبری ٢٦٦/٤، اعیان الشیعه ٥٩٠/١.

كاملاً از ميان رفته و بدعت زنده شده است، اگر به سخنم گوش فرا دهيد، شما را به راه سعادت و خوشبختى رهنمون خواهم شد.

امام (عليه السلام) تعدادى نسخه از اين نامه را توسط غلام خود سليمان ابورزين، به هريك از شخصيت هايى نظير: مالك بن مسمع بكرى، احنف بن قيس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قيس بن هيثم، عمرو بن عبيد بن معمر و يزيد بن مسعود نهشلى فرستاد و جز احنف بن قيس و يزيد بن مسعود، كسى به نامه آن حضرت پاسخ مثبت نداد. منذر بن جارود فرستاده حضرت را به ابن زياد - كه در آن زمان فرمانرواى بصره بود - تحويل داد و او همان شبى كه صبح آن از كوفه خارج شد وى را به دار آويخت.[٢٦٨] دختر منذر همسر ابن زياد بود و منذر ادعا كرد اين كار را بدان جهت انجام داده كه بيم داشته مبادا اين پيك، از جاسوسان ابن زياد بوده كه خواسته است از اهداف و مقاصد منذر آگاه گردد.

پاسخ احنف بن قيس

وى يكى از سران و بزرگان بصره بود كه طى نامه اى در پاسخ نامه امام (عليه السلام)تنها به ذكر اين آيه شريف اكتفا كرد و مطلب ديگرى ننوشت: **(فاصبر انّ وعدالله حقّ ولا يستخفنك الذين لايوقنون);**[٢٦٩] صبر و بردبارى پيشه كن كه وعده الهى حق است و افراد بى ايمان تو را به سبكسرى وا ندارند.

اين پاسخ حاكى از اين است كه وى تا چه پايه در برابر جور و ستم و تبهكارى هاى حكومت وقت، از ضعف و سستى برخوردار بوده است.

پاسخ يزيد بن مسعود نهشلى

يزيد بن مسعود نهشلى كه شخصيت بزرگ قبايل را تشكيل مى داد به نداى حق طلبانه امام حسين (عليه السلام) پاسخ مثبت داد و با الهام از ايمان و عقيده و آرمان خويش به يارى امام (عليه السلام) شتافت، وى با تشكيل گردهمايى بزرگى، قبايل هوادار خويش نظير: بنى تميم، بنى حنظله و بنى سعد را به آن فرا خواند و با ايراد خطابه اى در جمع آنان چنين اظهار داشت:

«(مردم!) معاويه به هلاكت رسيد و خود حقير و مرگش نيز حقارت بار بود، به هوش باشيد! اينك با مردن او پايه هاى جور و ستم و بيداد درهم شكسته و اركان ستم و

---

٢٦٨. بحارالانوار ٣٣٩/٤٤ و اعيان الشيعه ٥٩٠/١.

٢٦٩. سير اعلام النبلاء ٣٠٠/٣ و/ ٦٠ سوره روم.

جور ویران گردید. او دستور به بیعتی داد که به پندارش بدین وسیله آن را استوار ساخته است، هیهات به هدفی که در پی آن بود برسد. او کوشید، ولی به خدا سوگند! شکست خورد، به مشورت رو آورد، ولی کامی بر نگرفت و اکنون یزید باده نوش و سرمست و سردسته تبهکاران به پا خاسته و بدون رضایت مسلمانان و بی آن که از دانش و بینش لازم برخوردار باشد، ادعای زمامداری مسلمانان را دارد و به اندازه جای پایش از حق اطلاعی ندارد و به خدای بزرگ سوگند راستین یاد می کنم که فضیلت و پاداش پیکار و مبارزه بر ضد یزید، از کار زار بر ضد مشرکان فزونتر و برتر است.

(مردم!) اینك حسین فرزند علی و نواده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برخوردار از شرافتی والا، بینشی ژرف، فضایلی وصف ناشدنی و علمی بی کران است و با سابقه درخشان و سنّ و سال و تجربه و کار آمدی و پیوند نزدیك با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خلافت سزاوارتر است. او نسبت به خردسالان مهربان و به بزرگسالان نیکی و احترام و احسان قائل است. چه رهبری نکو و پیشوایی شایسته برای مردم که خداوند حجّت خود را به وسیله او بر آنان تمام گردانده و اندرزهای خود را توسط وی به آنان رسانده است. اکنون شما از درخشش فروغ تابناك حق جلوگیری نکنید و در راه باطل گام برندارید... به خدا سوگند! اگر کسی از شما در یاری آن بزرگ مرد کوتاهی کند خدای متعال به کیفر کارش، خواری و خفت را در نسل و تبار او و بی برکتی را در عشیره و قبیله اش قرار خواهد داد و اکنون خود، پیش از همه، لباس رزم به تن کرده وزره بر می گیرم... (مردم!) هرکس در راه خدا به شهادت نرسد، سر انجام خواهد مرد و هر کس از مرگ با افتخار بگریزد، از مردن نجات نخواهد یافت، خداوند شما را مشمول وحی خویش گرداند، مرا به شایستگی پاسخ دهید.»

پس از پایان سخنان نهشلی، هریك از سران و بزرگان قبایل به پا خاسته و مراتب پشتیبانی کامل خویش را از وی اعلان داشتند و نامه نگاری نهشلی به امام(علیه السلام) دلیل بر مجد و شرف و وارستگی آن مرد بزرگ است که در نامه اش چنین آمده:

«اما بعد; (اماما!) نامه (روح بخشت) به دستم رسید و هر آن چه به من سفارش فرموده و مرا بدان ها فرا خوانده بودی، با همه وجودم دریافتم. در آن مرا خوانده بودی، با اطاعت و فرمانبری از تو و یاری ات، بهره ای بزرگ نصیبم شود، به راستی خداوند هیچگاه زمین را از راهنما و راهگشای راه نجات و سربلندی تهی نمی گرداند.

شما! حجت خدا بر بندگانش و امانت الهی در زمین او هستید، شما از درخت تناور احمدی به شمار می آیید که وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اصل و تنه و شما شاخسار آن درخت تناورید، اینك به سوی هدفت بشتاب که با بهترین پیك او روبرو

خواهی شد، (اماما)! پس از دریافت نامه ات گردن های قبیله «بنی تمیم» را برایت رام ساخته ام، آنان را چنان مجذوب اطاعت و پیروی از تو نموده ام بسان شترانی که در روز نبرد، تشنه کام و سوخته دل به آب رو می آورند، تشنه دیدار تو باشند» و قبیله «سعد» را نیز در برابر تو خاضع ساخته ام و زنگار دل های آنان را با آب باران روح افزای الهی چنان شست و شو داده ام که صیقل یافته و می درخشند»[۲۷۰]

به نقل برخی از مورخان: نامه نهشلی روز دهم محرم پس از شهادت یاران و اعضای خاندان اباعبدالله الحسین که تنها و بی یار و یاور مانده و در محاصره دشمنان قرار داشت به دست حضرت رسید. امام (علیه السلام) با قرائت نامه چنین فرمود: خداوند تو را از بیم و هراس مصون دارد و در روز تشنگی سخت رستاخیز، سیرابت گرداند.

زمانی که ابن مسعود خود را مهیای یاری با امام (علیه السلام) نمود خبر شهادت جانسوز آن بزرگوار به وی رسید و ناله و فغان سرداد و از حسرت و اندوه، جانش به لب آمد.[۲۷۱]

موضع فرماندار کوفه

نعمان بن بشیر در آن زمان فرمانروای کوفه بود و با این که طبیعت و منشی عثمانی داشت و متمایل به بنی امیه بود، ولی از خلافت یزید ناراضی بود و پس از مرگ معاویه به عبدالله بن عمر پیوست و دست به مبارزه زد و به همراه ابن زبیر کشته شد.

بر همین اساس، وی در قبال فعالیت های مسلم بن عقیل در کوفه، موضع تندی اتخاذ نکرد و در آن مرحله حساس جز خطابه ای که در حضور جمعی از مردم ایراد کرد - به نظر می رسد - آن را در جهت رفع نکوهش و تظاهر عمل به وظیفه به عنوان یکی از فرمانروایان پیرو حکومت شام، انجام داد.

وی در خطابه اش اظهار داشت:

«اما بعد; بندگان خدا! از خدا پروا داشته باشید و در ایجاد فتنه و تفرقه شتاب نکنید، زیرا در این صورت مردم به هلاکت می رسند، خون ها به زمین می ریزد و اموال به یغما می رود. من با کسی که به جنگم بر نخیزد سر ستیز ندارم، و نسبت به کسی که با من خصومت نکند، ستم روا نمی دارم، خفتگانتان را بیدار نخواهم کرد و به فتنه و آشوب ترغیب نمی کنم، هیچ کس را به جرم و گناهی که انجام نداده و به صرف تهمت و

---

۲۷۰. لهوف/ ۳۸، اعیان الشیعه ۵۹۰/۱، بحارالانوار ۳۹۹/۴٤.

۲۷۱. لهوف/ ۳۸، اعیان الشیعه ۵۹۰/۱، بحارالانوار ۳۹۹/۴٤.

بدگمانی کیفر نمی کنم، مگر این که از من روگردان شوید و دست از بیعت خود بردارید و با پیشوای خود (یزید) به مخالفت برخیزید، به خدایی که جز او معبودی نیست، تا قبضه شمشیر در دستم بماند، شما را از دم تیغ می گذرانم، هر چند کسی مرا یاری نکند، ولی امید آن دارم شمار حق شناسان فزونتر از کسانی باشد که باطل آنان را به ورطه هلاکت می اندازد»[۲۷۲]

عبدالله بن مسلم بن ربیعه حضرمی از هم پیمانان بنی امیه به پا خاست و گفت: ای فرمانروا! آشوب و فتنه ای را که از مردم کوفه می بینی، جز جنگ و خونریزی بدان سامان نمی دهد، این نرمخویی که تو با دشمن خود داری، دیدگاه انسان های عاجز و ناتوان است. نعمان در پاسخ گفت: اگر در راه اطاعت از خدا عاجز و ناتوان باشم برایم دوست داشتنی تر است تا از قدرتمندترین افراد، در معصیت الهی باشم.»[۲۷۳]

دسته بندی هواداران بنی امیه

در آن زمان کوفه شاهد حضور گروهی از هواداران بنی امیه و مخالفان اهل بیت(علیهم السلام) بود، جمعی از منافقانی که تظاهر به پیروی از امیرمؤمنان (علیه السلام) کرده ولی دوستی و محبت امویان را در دل نهان داشتند، در جمع آنان به چشم می خوردند و همین امر آنان را در پی ایجاد تفرقه میان صفوف شیعیان اهل بیت و جاسوسی به سود حکومت اموی، کمك کرد. از جمله این افراد می توان عبدالله حضرمی را نام برد که نعمان را مورد نکوهش قرار داد و اندکی قبل آن را یاد آور شدیم.

وی طی نامه ای به یزید، بدو نوشت: «اما بعد; مسلم بن عقیل به کوفه آمده و پیروان حسین بن علی بن ابی طالب با او بیعت کرده اند، اگر کوفه را می خواهی، فردی قوی و جنگجو بدان جاگسیل دار تا دستورت را به اجرا در آورد و در مورد دشمنانت مانند تو عمل نماید، زیرا نعمان فردی ضعیف و ناتوان است و یا خود را ناتوان جلوه می دهد.[۲۷۴]

تاریخ نگاران می افزایند: عُمارة بن عُقبه و سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز، نظیر آن نامه را به یزید نوشتند.[۲۷۵]

نگرانی یزید و مشورت با سرجون:[۲۷۶]

---

۲۷۲. الکامل فی التاریخ ۲٦۷/۳.

۲۷۳. ارشاد ٤۲/۲، انساب الاشراف ۷۷، الفتوح ۷۵/۵، عوالم بحرانی ۱۸۲/۱۳.

۲۷٤. ارشاد ٤۲/۲، اعلام الوری ۲۳۷/۱.

۲۷۵. همان.

خبرهایی که از کوفه به یزید رسید و حاکی از مخالفت مردم کوفه با حکومت اموی و بیعت با امام حسین (علیه السلام) بود، وی را به شدت نگران ساخت.

از این رو، سرجون غلام معاویه را فرا خواند و به او گفت: حسین، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام داشته تا برای وی از مردم بیعت بگیرد، از سویی در مورد عجز و ناتوانی نعمان سخنان ناروایی به من رسیده است، نظرت چیست؟ به نظر تو چه کسی را بر کوفه بگمارم؟ البته یزید از عبیدالله بن زیاد دل خوشی نداشت.[۲۷۷] سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود و در این زمینه نظر می داد آیا نظرش را پذیرا می شدی؟

یزید گفت: آری.

سرجون عهدنامه معاویه را مبنی بر فرمانروایی دادن عبیدالله بن زیاد بر کوفه را بیرون آورد و به یزید گفت: این نظر معاویه است که هنگام مرگ دستور داد به این نوشتار عمل شود. بدین ترتیب، فرمانروایی شهرهای بصره و کوفه را به عبیدالله که قبلا از طرف معاویه فرماندار بصره بود، واگذار کرد.

یزید به سرجون گفت: همین کار را خواهم کرد و حکم عبیدالله بن زیاد را (در بصره) نزد او بفرست... سپس مسلم بن عمرو باهلی را خواست و توسط وی نامه ای به عبیدالله نوشت که در آن آمده بود: «اما بعد، طرفداران کوفی من طی نامه ای به من خبر داده اند که مسلم بن عقیل در آن سامان با گرد آوری مردم قصد دارد وحدت و

---

۲۷٦. سرجون غلامی مسیحی بود که معاویه وی را به عنوان کاتب و مشاور خویش انتخاب کرده بود، وی در دوران یزید که خود به آداب و رسوم مسحیت تربیت یافته و به آن آیین نزدیکتر از دیگر مسلك ها بود هم چنان در منصب مهم خود باقی ماند. البته این نخستین باری نبود که جای انگشت اهل کتاب را در ساختار موضع گیری این زمامداران در قبال رسالت و مبانی اعتقادی مسلمانان و رهبران امانت دار آن مشاهده می کنیم.

در واقع هر يك از افرادی نظیر تمیم داری (راهب مسیحی) و کعب الاحبار (یهودی) جایگاه ویژه ای نزد عمر داشتند به گونه ای که به آنان احترام قائل می شد و با آن ها به مشورت می پرداخت و بدان ها رخصت می داد افزون بر تدریس تورات و تفسیر قرآن، هر هفته قبل از نماز جمعه سخنرانی کنند و این کار در زمانی صورت می پذیرفت که اجازه نگارش و نقل احادیث رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را به صحابه نمی داد بلکه برای این که روایات و سیره رسول خدا را منتشر سازد، آنان را در مدینه زندانی می کرد. کنزالعمال حدیث ٤٨٦٥، تذکرة الحفاظ در شرح حالات عمر; تاریخ ابن کثیر ۱۰۷/۸.

این داستان پردازان پس از عمر با نفوذ در دربار امویان به موقعیت های بالایی دست یافتند و با این که امام علی(علیه السلام) این افراد را همواره از مسجد بیرون رانده بود، در دربار عباسیان نیز به نشر اکاذیب می پرداختند. بعید نیست ورود بسیاری از اعتقادات انحرافی نظیر جسم دانستن خدا و عدم عصمت پیامبران و دیگر مفاهیم انحرافی که به منابع اسلامی راه یافته، نتیجه همین حضور جدی آنان با عنوان شعار اسلام و پند و موعظه فرمانروایان در عرصه اسلامی باشد.

معاویه با گزینش حاشیه نشینانی پر دامنه از اهل کتاب، انگشت نما بود، چنان که ملاحظه می کنیم سرجون کاتب و مشاورش و «أثال» پزشك معالج و «أخطل» شاعر دربار وی همه مسیحی بوده اند و شام قبل از اسلام پایتخت رومیان بیزانس بوده است. معالم المدرستین ۵۱/۲ ـ ۵۳.

۲۷۷. چون عبید الله بن زیاد از جمله کسانی بود که در خصوص ولایت عهدی یزید با معاویه به مخالفت برخاست. البدایة و النهایة ۱۵۲/۸.

یکپارچگی مسلمانان را به هم بزند به مجرد این که نامه ام را خواندی به کوفه برو و چنان در جستجوی مسلم بن عقیل باش، که گویی در جستجوی گوهر ارزنده ای هستی، او را دستگیر نما و دست و پایش را ببند و یا او را بکش و یا تبعید کن والسلام»[۲۷۸]

عبیدالله در راه کوفه

عبیدالله بن زیاد روز بعد با دریافت نامه یزید بن معاویه، به اتفاق مسلم بن عمرو با هلی و شریك بن اعور حارثی و غلامان و خاندانش (از بصره) راهی کوفه شدند[۲۷۹] و مردم آن سامان در انتظار تشریف فرمایی امام حسین (علیه السلام)بودند و از آن جا که قبلا آن بزرگوار را زیارت نکرده بودند و بیشتر آن ها با شخصیت امام(علیه السلام) آشنایی نداشتند; ابن زیاد شتابان کوشید تا پیش از رسیدن امام حسین (علیه السلام)خود را به کوفه برساند.

وی غافلگیرانه با نهان ساختن علائم و نشان های شخصیت خویش، نقاب بر چهره و عمّامه سیاه بر سر، بر مردم کوفه وارد شد و در شهر به حرکت در آمد و مردم به وی خوش آمده گفته و سلام می کردند و با سردادن شعار: ای فرزند رسول خدا! مقدمت مبارك باد، از او استقبال کردند.[۲۸۰]

ابن زیاد از سرور و شادی مردم ناراحت شد و راه خود را به سرعت به سوی دار الاماره ادامه داد، نعمان فرمانراوای شهر، از این صحنه مضطرب و پریشان شده و از فراز کاخ عبیدالله بن زیاد را به گمان این که امام (علیه السلام) است مخاطب ساخت و گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم از این جا دور شو، به خدا سوگند! من امانت خویش را به تو نخواهم سپرد و تمایلی به نبرد با تو ندارم.»[۲۸۱]

عبیدالله سکوت کرد و سخنی نگفت و به دارالاماره نزدیك شد، تا این که نعمان وی را شناخت و در را برایش گشود و ابن زیاد وارد دارالاماره شد و سپس در رابست و آن شب را در آن جابه سر برد و مردم کوفه نیز در دو راهی سیاسی سختی آن شب را بابیم و ترس و انتظار، سپری کردند.

---

۲۷۸. ارشاد ۴۲/۲ ـ ۴۳، اعلام الوری ۴۳۷/۱، سیراعلام النبلاء ۲۰۱/۳.
۲۷۹. اعلام الوری ۴۳۷/۱.
۲۸۰. ارشاد ۴۳/۲، اعلام الوری ۴۳۸/۱.
۲۸۱. ارشاد ۴۳/۲، روضة الواعظین/ ۱۷۳، مقتل خوارزمی/ ۱۹۸، تهذیب التهذیب ۳۰۲/۲.

تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه

مردم کوفه صبح روز بعد ناگهان با ابن زیاد که دارالاماره را با صدای «الصلاة جامعة» به اشغال خود در آورده بود، روبرو شدند وی در جمع انبوه مردم، به سخنرانی پرداخت و اطاعت کنندگان و موافقان سیاست موجود را وعده فراوان و جناح مخالف حکومت یزید، را به مرگ تهدید کرد، تا آن جا که گفت: هر کس از فرمان من سرپیچی و با حکومتم به مخالفت برخیزد، با تازیانه و شمشیرم روبه رو خواهد شد.(۲۸۲)

پس از پایان سخنانش مسئولیت جستجوی مخالفان را به حاضران سپرد و کسانی را که در انجام این عمل با او همکاری نکنند، به کیفر و قطع سهمیه بیت المال تهدید کرد و گفت: «... هر کس این افراد (مخالفان) رانزد ما آورد، متعرض او نخواهیم شد و اگر در این زمینه کسی کتباً گزارشی به ما ندهد، باید ضمانت کند که در قلمرو آنان کسی با ما مخالفت ننماید و خائنی به ما خیانت نورزد و کسی که با ما همکاری نکند، از امن و امان ما بیرون و جان و مالش برایمان حلال است و هر رئیس قبیله ای که در قلمروش فردی خائن به یزید وجود داشته باشد و او را تحویل ندهد، بر آستانه خانه اش به دار آویخته خواهد شد و نام آن قبیله از دفتر پرداخت سهمیه بیت المال حذف خواهدشد.»(۲۸۳)

ابن زیاد میان مردم کوفه به سرسختی و قساوت معروف بود و طبیعی به نظر می رسید ورود او به این شهر و سخنرانی آتشین اش بر اندام مخالفان سیاست وی لرزه ای اندازد، از این رو، آثار دلسردی و عدم همکاری و ترس و بیم در مردم کوفه و رهبران آن ها پدیدار گشت،به همین دلیل مسلم بن عقیل در روند حرکت خویش به سمت هدف مورد نظر، به وسیله ای جدید متوسل شد و باانتقال به خانه هانی بن عروه تبلیغ و فعالیت های خویش را جز از یاران با وفایش، از دیگران نهان می داشت. هانی در آن روز رئیس قبیله مراد و در کوفه صاحب نفوذ بود و مردم به سخنان او ارج نهاده و فرمانش را می پذیرفتند.(۲۸٤)

مسلم و ترور ابن زیاد

مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - حامل رسالتی والا و از اخلاق بسیار پسندیده ای برخوردار بود که آن را از خاندان نبوت آموخته بود و در جهت آشنایی به کلیه آداب و

---

۲۸۲. مقاتل الطالبیین/ ۹۷، اعلام الوری ٤۳۸/۱.
۲۸۳. ارشاد ٤٥/۲، فصول المهمة/ ۱۹۷، فتوح ابن اعثم ٦۷/٥.
۲۸٤. مروج الذهب ۸۹/۲ و اخبار الطوال ۲۱۳، و اعلام الوری ٤۳۸/۱.

رسوم جامعه ای که در آن می زیست، از بینش و آگاهی فوق العاده ای بهره مند بود. در موقعیتی که مسلم بن عقیل به آسانی می توانست با ترور ابن زیاد او را از سر راه بردارد، به علل و انگیزه های مختلفی، از انجام این کار سرباز زد.

روایت شده، وقتی شریك بن اعور در خانه هانی بن عروه اقامت گزید، به بیماری شدیدی گرفتار شد. عبیدالله بن زیاد با شنیدن خبر بیماری شریك به عیادت وی آمد، همین جا شریك به مسلم پیشنهاد ترور ابن زیاد را داد و بدو گفت: (مسلم!) هدف تو و پیروانت به هلاکت رساندن این فرد ستم پیشه است، که اکنون خداوند او را در دسترس تو قرار داده، او برای عیادت من بدین جا می آید، تو به پاخیز و خود را در اتاق انباری منزل مخفی ساز، تا او مطمئن شود نزد من کسی نیست، سپس بیرون بیا و او را به قتل برسان و آن گاه به دارالاماره برو به مسند خلافت تکیه بزن و هیچ یك از مردم در این خصوص با تو مخالفت نخواهد کرد.

مسلم دریافت که هانی از کشته شدن عبیدالله در خانه اش ناراضی است. از این رو، پیشنهاد شریك را پذیرا نشد و آن گاه که عبیدالله از خانه هانی بیرون رفت، شریك با آه و حسرت گفت: چرا او را نکشتی؟

مسلم گفت: دو چیز سبب این کار شد، یکی: ناراضی بودن هانی از این که عبیدالله در خانه اش کشته شود. دوم: سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به یاد آوردم که فرمود: «**ان الایمان قید الفتك لا یفتك مؤمن:**[۲۸۵] ایمان مانع قتل ناگهانی می شود و شخص با ایمان کسی را از روی غفلت به قتل نمی رساند»

خیانت به مسلم بن عقیل

ابن زیاد برای پایان دادن به حضور سیاسی و فعالیت هایی که با وجود مسلم بن عقیل، نسبت به حکومت بنی امیه خطر و تهدیدی جدی تلقی می شد، کلیه ابزار و وسایل پست و ناجوانمردانه را به کار گرفت و به سرعت دست به کار شد، تا مسلم و تمام هوادارنش را پیش از رسیدن امام حسین (علیه السلام)به کوفه، از سر راه بردارد و با این کار بتواند قیام و نهضت حضرت را به شکست وا دارد. از این رو، برای جاسوسی از فعالیت ها و یافتن مکان حضور مسلم و هوادارنش، دست به توطئه زد و موفق شد به

۲۸۵. اخبار الطوال/ ۱۸۷، مقاتل الطالبیین/ ۹۸، اعلام الوری ۴۲۸/۱.

مخفیگاه و محل حضور آن حضرت دست یابد[۲۸۶] و این ماجرا آغاز عقب نشینی مردم به شمار می آمد که از استقامت و پایداری در برابر جور و ستم، دست برداشتند.

عبیدالله فرمانروای جدید توانست با به کار گرفتن حیله و نیرنگ، هانی بن عروه که فرستاده حسین (علیه السلام) را پناه داده بود و به بهترین شکل ممکن از او پذیرایی نموده و در نظر خواهی و اندیشه و تدبیر با وی تشریك مساعی داشت، دستگیر نماید و پس از گفت و گوی طولانی که بین آن دو صورت گرفت وی را به شهادت رسانده و دستور داد، پیکر پاکش را در برابر دیدگان انبوه جمعیت از بلندی دارالاماره به زیر افکندند. با این عمل ترس و بیم در دل مردم راه یافت، دست از یاری خود برداشتند و همه روانه خانه های خویش شدند و گویی این قضیه اصلاً ارتباطی با آن هانداشت.[۲۸۷]

وقتی مسلم از ماجرای هانی اطلاع حاصل کرد و شاهد دست برداشتن قبیله بزرگ مذحج از یاری وی بود، با یاران خود از جایگاهش خارج و جارچی وی میان مردم، آنان را به همراهی دعوت کرد و با آن جمعیت دارالاماره را به محاصره در آورد محاصره ابن زیاد تنگتر و کار برایش فوق العاده دشوار شد، ولی با زیرکی و مکرو حیله توانست، بر این دشواری فائق آید و مردم را از اطراف مسلم پراکنده سازد.[۲۸۸]

ابن زیاد جاسوسانی را میان مردم فرستاد تا با تظاهر به فرا خواندن مردم به حفظ امنیت و آرامش و عدم خونریزی، آنان را پراکنده سازند و در جهت به دست آوردن فرصت و متفرق ساختن نیروهای شورشی، آنان را از حرکت سپاهی گران از شام، بترسانند و وضعیت همین گونه ادامه یافت و در نتیجه، مردم از اطراف مسلم متفرق و پراکنده شدند.

مسلم با فرا رسیدن شب، با جمعی که وی را همراهی می کردند در مسجد نماز گزارد و از مسجد تنها و بی یاور و بی پشتیبان و بی آن که حتی کسی راه را بدو نشان دهد، از آن جا خارج شد. مردم در خانه های خود را به روی مسلم بستند، او در جستجوی خانه ای بود تا آن شب را در آن جا سپری کند. او که در تاریکی شب گام بر می داشت، زنی را بر در خانه اش دید که گویی در انتظار کسی بود، خود را به آن زن معرفی کرد و از او جویا شد آیا امکان دارد آن شب را در خانه اش به سر ببرد؟ آن زن

۲۸۶. اعلام الوری ۴۴۰/۱، اخبار الطوال/ ۱۷۸، مناقب آن ابوطالب ۹۱/۴، فتوح ابن اعثم ۶۹/۵، تاریخ طبری ۲۷۱/۴، انساب الاشراف/ ۷۹.

۲۸۷. الکامل فی التاریخ ۲۷۱/۳، فتوح ابن اعثم ۸۳/۵، اعلام الوری ۴۴۱/۱.

۲۸۸. سیرة الائمه الاثنی عشر، بخش دوم/ ۶۳، اعلام الوری ۴۴۱/۱، مناقب آل ابوطالب ۹۲/۴، الکامل فی التاریخ ۲۷۱/۳.

ضمن خوش آمدگویی به وی، او را وارد خانه اش ساخت و برایش سفره شام گسترد، مسلم از خوردن غذا امتناع ورزید. فرزند آن زن از محل حضور مسلم آگاه شده بود. از سویی، ابن زیاد برای کسانی که وی را از محل اقامت مسلم آگاه می ساخت، جایزه تعیین کرده بود، صبح زود، فرزند آن زن به سوی کاخ ابن زیاد شتافت و محل اقامت مسلم را به محمد بن اشعث اطلاع داد. به مجرد این که خبر به ابن زیاد رسید، جمع انبوهی از سربازانش [۲۸۹] را به فرماندهی ابن اشعث به محل اقامت مسلم اعزام کرد. حضرت مسلم با شنیدن همهمه جمعیت متوجه شد که سربازان دشمن در جستجوی وی هستند. از این رو، شمشیر از نیام بر آورد و از خانه بیرون آمد. سپاهیان دشمن برای دستگیری وی وارد خانه شدند. مسلم شمشیر از نیام کشید و آن ها را از خانه بیرون راند. بار دیگر بر گشته و با حضرت درگیر شدند. مسلم (علیه السلام) نیز بر آنان حمله برد، پس از آن که بدن شریف او زخم فراوان برداشت، جمعیت وی را در میان گرفته و مردی از پشت سر او نیزه وارد کرد که در اثر آن روی زمین افتاد و او را به اسارت در آورده و براستری سوار کردند و ابن اشعث شمشیر و سلاح او را بر گرفت و او را به سمت دارالاماره بردند .

وقتی بر ابن زیاد وارد شد بر او سلام نکرد. پس از آن گفت و گویی طولانی میان آن دو صورت گرفت که حضرت مسلم - رضوان الله علیه - با آرامش و اطمینان و بی پروا سخن می گفت و دلایل قوی اقامه می کرد، به گونه ای که ابن زیاد را به عجز و ناتوانی کشاند و رگ های گردنش بر جسته و به خشم آمد و علی و حسن و حسین (علیهم السلام)را ناسزا گفت. سپس به مأمورانش فرمان داد، مسلم را بر بلندای ساختمان دارالأماره برده و به قتل برسانند و پیکر بی جانش را میان مردم بر زمین بیفکنند و در کوچه و خیابان های کوفه بکشانند و سپس در کنار هانی بن عروه به دار آویزند و مردم کوفه ساکت و آرام، تماشاگر صحنه بودند و گویی از ماجرای مسلم هیچ گونه اطلاعی ندارند!

مسلم از محمد بن اشعث خواست تا طی نامه ای به امام حسین (علیه السلام) وی را در جریان اوضاع کوفه قرار دهد و به او سفارش نماید از آمدن به آن دیار خود داری کند، ابن اشعث نیز به مسلم چنین و عده ای داد ولی به وعده اش وفا نکرد.[۲۹۰]

---

۲۸۹. بنا به نقل «ارشاد»:تعداد آنان هفتاد نفر بود.

۲۹۰. برای شرح بیشتر به اعیان الشیعه ۵۹۲/۱، اعلام الوری ٤٤۲/۱، الکامل فی التاریخ ۳۲/٤، الفتوح۸۸/۵ تاریخ طبری ۲۸۰/٤، مقاتل الطالبیین/ ۹۲.

مبحث پنجم: حرکت امام(علیه السلام) **به عراق**

کوفه را که ابن زیاد در آن دست به خیانت زد و پیروان امام حسین (علیه السلام) را تحت پیگرد قرار داده می گذاریم و می گذریم و به مکه باز می گردیم تا حرکت کاروان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را تا کربلا و حادثه بزرگ آن پی بگیریم.

به گفته تاریخ نگاران حضرت مسلم ـ رحمة الله علیه ـ روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال ٦٠ در کوفه دست به قیام زد و روز چهارشنبه نهم همان ماه در روز عرفه به شهادت رسید و حرکت امام حسین(علیه السلام) از مکه به عراق پس از اقامت وی در باقیمانده ماه شعبان و رمضان و شوال و ذی قعده و هشت روز از ذی حجه سال ٦٠ در مکه دقیقاً همان روز قیام حضرت مسلم ـ روز ترویه ـ صورت پذیرفت و در مدت اقامت حضرت در مکه چند تن از مردم حجاز و بصره به خاندان و هوادارانش افزوده شدند .

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، خانه کعبه را طواف کرد و سعی بین صفا و مروه انجام داد و از احرام خارج شد و آن را عمره قرار داد. زیرا از بیم این که مبادا دستگیر شود و او را نزد یزید بن معاویه بفرستند، کامل کردن حج برایش میسّر نبود. از این رو، حضرت به اتفاق اعضای خاندان و فرزندان و پیروان، حرکت خویش را آغاز کرد و تا آن زمان هنوز خبر شهادت حضرت مسلم به وی نرسیده بود.[۲۹۱]

گزینش هجرت به عراق

با همه تحلیل و بررسی هایی که پیرامون اوضاع جامعه کوفه صورت گرفته و منفی بافی هایی که اغلب آن ها را تحلیلگران، بدون جزم و یقین پیش گویی کرده اند، ولی ما

۲۹۱. ارشاد ٦٧/٢.

بر این باوریم که وجود مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هجرت به عراق را به علل و انگیزه هایی برگزید که به مواردی از آن می توان اشاره می شود:

۱ . تکلیف الهی در مورد از میان بردن جور و ستم و انجام امر به معروف و نهی از منکر، بی استثنا همه مسلمانان را شامل می شود، ولی ما در هیچ یك از متون تاریخی به موضوعی برنخوردیم که دلالت داشته باشد یکی از کشورهای اسلامی غیر از کشور عراق در جهت رویارویی با حکومت بنی امیه از آغاز ظاهر شدن آنان در عرصه سیاسی و انقراض شان، اقدامی انجام داده باشد.

۲ . امام حسین (علیه السلام) تنها در آن روز که از او درخواست بیعت با یزید شد، برای رویارویی با ستم و بیداد امویان قیام و در جهت زنده نگاه داشتن رسالت اسلامی، دعوت خویش را اعلان نکرد بلکه دعوت آن بزرگوار درگذر زمان، فراتر از آن چه یاد شد، امتداد داشت.

ما به هیچ متن تاریخی بر نمی خوریم که دلالت داشته باشد یکی از ملل مسلمان جهان اسلام غیر از مردم عراق به ندای امام حسین (علیه السلام) و نهضت آن حضرت پاسخ مثبت داده باشند، بلکه دعوت های فراوان و اصرار و پافشاری که از ناحیه مردم آن سامان متوجه امام (علیه السلام) بود، حاکی از دوستی و خیر خواهی و آمادگی حمایت از قیام، و نهضت آن بزرگوار و رویارویی با حکومت فاسد اموی تلقی می شد.

۳ . امام حسین (علیه السلام) قادر به گزینش و انتخاب سرزمینی دیگر غیر از عراق نبود، زیرا بقیّه سرزمین ها یا در گرایش ها و سیاست های امویان، با آن ها موافق بودند و یا تسلیم و شکست خورده و از آمادگی همراهی با نهضت حسینی برخوردار نبودند. نظر به این که بیشتر ملل جهان اسلام در آن زمان کفر پیشه بوده و یا تازه به اسلام گرویده و یا غیر عرب هایی بودند که همزیستی و همگرایی با آنان بسیار دشوار به نظر می رسید و همین امر به تباهی کشاندن قیام و تلاش های امام (علیه السلام)می انجامید.

٤ . شهر کوفه مجموعه گروه هایی از افراد با ایمان و شایسته را درخود جای داده بود که تربیت یافته مکتب امام علی (علیه السلام) بودند و پایگاه مردمی علاقه مندان به اهل بیت (علیهم السلام)را تشکیل می دادند امام حسین (علیه السلام) که می دانست خواه نا خواه کشته خواهد شد، باقیام خود خواست خونش به هدر نرود، چنان که هدفش عمق بخشیدن به ایمان در دل مردم و ریشه دار ساختن دوستی و محبت اهل بیت(علیهم السلام)بود و عراق مناسب ترین خاستگاه این اهداف به شمار می آمد و پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به سرعت در این سرزمین نهضت و شورش پدیدار شد، و کشور عراق در

سال های بعد در جهت گسترش اصول و مبانی اسلام و فضایل اهل بیت (علیهم السلام)به سراسر جهان اسلام، به پایگاه و مرکزی پهناور تبدیل شد.

۵ . اگر امام حسین (علیه السلام) کشوری غیر از عراق را انتخاب کرده بود، آثاری منفی در پی داشت زیرا دشمنان و بدخواهان اسلام و اهل بیت آن را مایه ننگ و عار به شمارمی آوردند تا از مقام و منزلت امام (علیه السلام) و ارزش اهداف بلند آن بزرگوار بکاهند و رفتن امام به سرزمینی دیگر را به فرار از رویارویی قطعی، تفسیر و توجیه می کردند در صورتی که هدف امام (علیه السلام) زنده کردن روند حرکت رسالت و فضایل والای اخلاقی و برانگیختن روح پرخاشگری و عصیان در برابر ستم و بیداد و ستم پیشگان به شمار می رفت. به فرض اگر امام (علیه السلام)سرزمین دیگری انتخاب کرده بود، سلطه حکومت اموی بر او چنگ می انداخت و بی آن که اهداف رسالتی را که به خاطر آن بدان دیار آمده بود عملی سازد، وی را از سر راه بر می داشت.

٦. از آن جا که مردم عراق همواره با امویان در کشاکش بوده و دست و پنجه نرم می کردند، فضای آن دیار برای انتشار نهضت انقلابی ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)و افکار و اندیشه آن بزرگ مرد، کاملا آماده بود. و از همین جا بود که بنی امیه رسوا، و اعمال ننگین آنان که در پوشش شرع و دین انجام می پذیرفت فاش گردید، به گونه ای که حتی گرایش های عاطفی مورد ادعای مردم عراق خود، یکی از علل و انگیزه های دوام و استمرار شعله ور بودن نهضت حسینی و پیام های آن به شمار می آمد که تا کنون شاهد آن هستیم.

البته شاید علل و اسباب دیگری نیز وجود داشته باشد که ما بدان پی نبرده ایم، به ویژه وقتی ملاحظه می کنیم امام حسین (علیه السلام)با برهان و دلیل، از فرجام مبارزه خود کاملا آگاهی داشت و از چگونگی ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ای که با بینش سیاسی فوق العاده اش به سمت آن در حرکت بود، اطلاع داشت و با سخنان خیرخواهانه ای که برخی از شخصیت ها بدو پیشنهاد دادند، افزون بر عصمت و مصونیّت آن حضرت از هر گونه خطا و لغزش و هوا و هوس - به نحوی که ما معتقدیم - بنابراین و با تنها گذاشتن حضرت هر چند با جنایت فجیعی که صورت گرفت و مردم از یاری امام دست برداشته و لکه ننگینی را در دنیا و آخرت بر دامن خود نهادند، ولی گزینش و انتخاب عراق از ناحیه امام به عنوان خاستگاه نهضت و قیامش با بینش کامل و برنامه ریزی دقیقی صورت گرفته است.

سخنان امام (علیه السلام) **به هنگام وداع مکه**

زمانی که امام حسین (علیه السلام)تصمیم گرفت مکه را به قصد عراق ترك گوید، سخنانی ایراد فرمود که برخی از آن ها در پاسخ کسانی که خیرخواهانه و یا نکوهشگرانه، قصد داشتند وی را از رفتن به عراق باز دارند، عنوان شده است. سخنان امام (علیه السلام)که به طور کلی متوجه توده مردم بود، چنین آمده است:

۱ . عبدالله بن عباس در مورد حرکت امام حسین (علیه السلام)به سمت عراق، از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود:

به خدا سوگند! دشمنان، از من دست بر نخواهند داشت تا خونم را بریزند و هرگاه به چنین عملی دست بزنند، خداوند دژخیمی را بر آنان مسلط گرداند تا آن ها را چنان به ذلت و پستی بکشاند که مانند کهنه پارچه زنان، بی اعتبار شوند.[۲۹۲]

۲ . محمد حنفیه در مدینه حضور داشت، وقتی از تصمیم امام در جهت رهسپاری به عراق اطلاع یافت، راهی مکه و در همان شبی که فردای آن امام(علیه السلام)تصمیم حرکت داشت، وارد مکه شد و بلافاصله خدمت برادر رسید و به محضر او عرضه داشت: «برادر! شما خود به خوبی آگاهید که مردم کوفه به پدر و برادرت خیانت ورزیدند، من از آن بیم دارم که تو نیز به سرنوشت آنان دچار گردی، اگر تصمیم داشته باشی در مکه بمانی، گرامیترین مردم نسبت به حرم و بیش از همه از امنیت برخوردار خواهی بود.»

امام (علیه السلام)در پاسخ فرمود:

بیم آن دارم که یزید بن معاویه مرا ترور نماید و بدین وسیله کسی باشم که به واسطه ریخته شدن خونش، حرمت این خانه (کعبه) بشکند.

محمد عرضه داشت: «اگر از این قضیه بیم داری، به سمت یمن و یا برخی مناطق دور دست و بیابانی برو تا از امنیت بیشتری برخوردار باشی و کسی به تو دست نیابد».

امام (علیه السلام)فرمود: در آن چه گفتی خواهم اندیشید.

سحرگاهان به محمد حنفیه خبر رسید که حضرت رهسپار عراق است، وی که مشغول وضو گرفتن بود به گریه افتاد و شتابان خود را به برادر رساند، مهار شتر را گرفت و عرضه داشت: «مگرقول ندادی در آن چه به شما پیشنهاد دادم بیندیشی؟»

امام (علیه السلام)فرمود:

---

۲۹۲. الکامل فی التاریخ ۳۹/٤.

چرا قول دادم، ولی پس از آن که تو از من جدا شدی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خوابم آمد و فرمود: حسین! راهی را که قصد داری، در پیش گیر، زیرا مشیّت و اراده خدا بر این تعلق گرفته که تو را کشته دست دشمن ببیند.

محمد عرض کرد: همراه بردن این زنان و کودکان چه توجیهی دارد، که تو با این وضع رهسپار آن دیار شوی؟

امام (علیه السلام)در پاسخ فرمود: خداوند خواسته است که آنان را نیز اسیر دشمنان ببیند.[۲۹۳]

البته در جامعه عربی و اسلامی، برای امام حسین (علیه السلام)به همراه بردن خانواده اش چندان شگفت آور به نظر نمی رسید، زیرا عرب ها در جنگ و نبردها خانواده هایشان را با خود به همراه می بردند و شخص پیامبر نیز در غزواتش چنین می کرد و میان همسران خویش قرعه می انداخت و آنان را با خود می برد، ولی در مورد وجود مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام)همراه بردن اعضای خانواده اش نوعی اتمام حجت قوی بر مسلمانان در جهت یاری کردن آن حضرت تلقی می شد و معنایش این بود که اگر دوستدار حسین (علیه السلام)به شمار می آیند و سعی در یاری و دفاع از آن بزرگوار دارند، اکنون که میان خانواده اش قرار دارد، سزاوارتر به یاری و کمك است، هر چند با شخص آن حضرت مخالفت داشته باشند، ولی زن و فرزند او که دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستند، گناهی مرتکب نشده اند، به ویژه که به ادعای امویان، اختلاف تنها برسر خلافت بوده است.

۳ . به گفته تاریخ نگاران هنگامی که امام حسین (علیه السلام)تصمیم گرفت، از مکه بیرون رود، خطابه ای ایراد کرد که در آن آمده است:

«خُطّ الموت على ولد آدم مخطّ القلادة على جيد الفتاة، و ما اولهني الى أسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف، و خيّر لي مصرع انا لاقيه، كأنّي بأوصالي تقطّعها عسلان الفلوات بين النواويس و كربلاء، فيملانّ منّى اكراشاً جوفاً و أجربةً سُغباً، لا محيص عن يوم خطّ بالقلم رضا الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلائه و يوفيّنا أجور الصابرين، لن تشذّ عن رسول الله(صلى الله عليه وآله)**لحمته و هي مجموعة له فى حظيرة القدس، تقرُبهم عينه، و يُنجزبهم وعده، مَن كان باذلاً فينا مهجته و موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فانّي راحل مصبحاً ان شاء الله تعالى»؛**[۲۹۴]

۲۹۳. لهوف/ ۲۷، اعیان الشیعه ۵۹۲/۱، بحارالانوار ۳٦٤/٤٤.

۲۹٤. احقاق الحق ۵۹۸/۱۱، کشف الغمه ۲۰٤/۲.

ای همراهان! مرگ و رخت بر بستن از این دنیای ناپایدار، برای فرزندان آدم چونان گردنبندی است که بر گردن دختر کان جوان آویخته گردد، به همان اندازه که یعقوب به دیدار یوسفش اشتیاق داشت، من نیز مشتاق دیدار نیای خود هستم، برایم قربانگاهی برگزیده شده که در آن فرود خواهم آمد، گویی با چشم خود می بینم گرگان درنده بیابان «نواویس»و «کربلا» پیکرم را پاره پاره کرده و بدین وسیله شکم های گرسنه و انبان های تهی خود را پر می کنند، از فرا رسیدن روزی که با قلم تقدیر الهی به نگارش در آمده، راه گریزی نیست، خشنودی خدای مهربان، خشنودی ما خاندان رسالت است، بر آزمون و امتحانش بردباری پیشه می کنیم و او قطعاً پاداش بزرگ بردباران را به ما عنایت خواهد کرد. میان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و پاره های تن او، هیچ گاه جدایی حاصل نخواهد شد، بلکه همگی در بهشت برین جای دارند، که دیده اش به وجود آن ها روشن می گردد و وعده و نویدش به واسطه آنان جامه عمل می پوشد (مردم!) هر یك از شما که آمادگی دارد تا خونش را در راه آرمان بلند ما ایثار نماید، جانش را برای دیدار با خدا بر طبق اخلاص نهد، می تواند همراهی ما را برگزیند، زیرا به خواست خدامن بامداد فردا (به سوی عراق) حرکت خواهم کرد.

امام (علیه السلام)در این سخنان در راستای عمل به تکلیف الهی تصمیم خود را مبنی بر عدم بیعت با یزید و سبب بیرون رفتن خویشتن رااز مکه تشریح می کند، و از سر نوشتی که در انتظار وی و تمام اعضای خاندان اوست خبر می دهد، و آن دسته از کسانی که جان خویش را بر طبق اخلاص نهاده اند، به پیوستن به جمع خود فرا می خواند و آشکارا، رضایت الهی را در رضایت و خرسندی خاندان رسول خدامی داند.

خلاصه قیام در یك نامه

امام حسین (علیه السلام)به عنوان رهبری دینی و آگاه و ایثارگری با عظمت و انقلابگری که در راه عقیده و آرمان خویش دست به قیام زد ; با دور اندیشی و تدبیر تصمیم گرفت از مکه رهسپار عراق گردد و در این جهت بخش بزرگی از اهداف و علل و انگیزه های نهضت خویش را تشریح نمود و خبر آن سراسر جهان اسلام را فرا گرفت.

امام(علیه السلام) طی نامه ای به بنی هاشم در مدینه، آنان را به استفاده از آخرین فرصت به دست آمده، به یاری دین اسلام و مبانی و ارزش های الهی و درخشیدن در سپهر ایثار و از خود گذشتگی در دنیا، و جاودان ماندن یاد و نام نیك آنان، به عنوان

سمبل حق و عدالت و ذلت ناپذیری و توفیق دست یابی به برجسته ترین درجات بهشت در آخرت، فرا خواند. در این نامه پس از یاد و نام خدا، چنین آمده است:

«من الحسین بن عليّ الی اخیه محمد و من قبله من بنی هاشم امّا بعد; فانّه مَن لحق بي منکم استشهد، و مَن لم یلحق بي لم یدرك الفتح و السلام»;[۲۹۵]

از حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه و سایر بنی هاشم، اما بعد، هریك از شما در این راه به من بپیوندد، قطعاً شربت شهادت خواهد نوشید و آن کس که همراهی مرا برنگزیند، هیچ گاه به پیروزی و سرافرازی دست نخواهد یافت.

با رسیدن نامه امام (علیه السلام) به بنی هاشم در مدینه، جمعی از آنان برای پیوستن به آن حضرت و دست یابی به پیروزی و توفیق شهادت در رکاب گل خوشبوی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به حرکت در آمدند.[۲۹۶]

دشمن در جستجوی امام (علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) از مکه چندان فاصله نگرفته بود که دسته ای از مأموران دشمن به دستور عمرو بن سعید، به فرماندهی یحیی بن سعید، به تعقیب آنان پرداختند، تا امام (علیه السلام) را از سفر باز دارند در بین راه میان دو طرف جنگ و گریزهایی رخ داد و هر طرفی به دفاع از خود پرداخت، و با تازیانه به زد و خورد پرداختند و امام حسین(علیه السلام)و یارانش در برابر آنان به شدت از خود پایداری نشان دادند.[۲۹۷]

در تنعیم

کاروان حسین (علیه السلام) بدون این که مسیر خود را تغییر دهد هم چنان به حرکت خویش ادامه داد. در مسیر راه شان در منطقه تنعیم[۲۹۸] به کاروانی حامل هدایایی برای یزید بن معاویه برخوردند که آن ها را از یمن به شام می بردند، امام حسین(علیه السلام)از مسئولین کاروان چندین شتر برای باروبنه و یاران خود از آنان اجاره کرد و به صاحبان شتر فرمود:

هر کس از شما دوست داشته باشد ما را به سوی عراق همراهی کند، کرایه شترانش را تا آن جا بدو خواهیم پرداخت و در این سفر از رفتار نیك و احسان ما بهره مند خواهد گشت و هر کس بخواهد در بین راه از ما جدا شود، کرایه وی را تا همان جا که آمده بدو می پردازیم.[۲۹۹]

---

۲۹۵. مناقب آل ابوطالب ۷٦/٤، بصائر الدرجات/ ٤٨١، دلایل الامامه/ ۷۷.
۲۹٦. تاریخ ابن عساکر به بیان شرح حال امام حسین ع مراجعه شود.
۲۹۷. ارشاد ۹۸/۲.
۲۹۸. محلی در مکه خارج از حرم بین مکه و سرف در دو فرسخی مکه، معجم البلدان ٤۹/۲.
۲۹۹. ارشاد٦۸/۲.

بدین ترتیب، عده ای حضرت را همراهی کرده و دسته ای پذیرای آن نشدند.

در منطقه صفاح

امام (علیه السلام)به راه خویش ادامه داد تا به منطقه «صفاح»[(۳۰۰)] رسید و در آن جا به فرزدق شاعر برخورد و وضعیت مردم کوفه را از او جویا شد، فرزدق بدو عرضه داشت: دل های مردم با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است و مقدّرات در پیشگاه خداست.

امام (علیه السلام)فرمود:

(فرزدق)! درست گفتی، قدرت در دست خداست و او هر زمان فرمان تازه ای دارد، اگر رخدادها بر طبق مراد باشد، خدا را در قبال نعمت هایش سپاسگزاریم و در سپاس و شکر گزاری اش مدد کارماست و اگر پیش آمدها مانع دست یابی به اهدافمان شد نیز، آن کس که دارای نیّتی راستین و اهل تقوا و پروا پیشه است، از مسیر صحیح خارج نگردیده است.[(۳۰۱)]

امام(علیه السلام) هم چنان با عزم و اراده به راه خویش ادامه داد و سخنان فرزدق در زمینه بریدن مردم از او و هماهنگی با امویان، وی را از تصمیم خود منصرف نساخت.

نامه امام (علیه السلام)به مردم کوفه

هنگامی که امام حسین (علیه السلام)به «حاجر» در منطقه بطن ذی الرمه - یکی از توقف گاه های حاجیانی که از صحرا و بیابان وارد می شوند - رسید، طی نامه ای به پیروانش در کوفه خواست آنان را از جریان آمدنش آگاه سازد و هنوز خبر شهادت مسلم بن عقیل به آن حضرت نرسیده بود.

متن نامه بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی به برادران با ایمان و مسلمانش، درود برشما!

خدای یکتا را در پیشگاه شما سپاس می گویم که جز او معبودی وجود ندارد.

اما بعد; نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و مرا در جریان دیدگاه به حق و گردهمایی سران و بزرگانتان مبنی بر یاری رسانی و مطالبه حقوق به یغما رفته ما قرار داد، از خدای متعال مسئلت دارم فرجام کار ما را به خیر گرداند و در این راستا بزرگترین پاداش را به شما عنایت فرماید، من

---

۳۰۰. محلی بین حنین و علائم و نشانه های حرم، سمت چپ ورودی مکه از طریق مشاش .معجم البلدان ٤١٢/٣ .

۳۰۱. مقتل مقرم/ ۲۰۳، البدایة و النهایه ابن کثیر ۱۸۰/۸، در بیان خروج حسین(علیه السلام) به سمت عراق.

نیز روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه از مکه به سویتان رهسپار شدم، با رسیدن پیکم نزدتان، به سرعت کارهایتان را سر و سامان دهید و در انجام آن ها بکوشید، که من خود نیز در چند روز آینده، نزد شما خواهم آمد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته» و نامه را توسط قیس بن مسهر صیداوی به کوفه فرستاد.[۳۰۲]

اقدامات جنایت آمیز امویان

خبر حرکت امام (علیه السلام)به سمت کوفه میان مردم منتشر شد و موقعیت امویان دچار آشفتگی شد و نیروهای حاکم احساس بیم و هراس نموده و خود را در تنگنا دیدند، سوارانی که از راه می رسیدند، اخبار مربوط به حسین (علیه السلام) انقلابگر بزرگ را بازگو می کردند. بدین ترتیب، خبر به عبیدالله بن زیاد رسید، وی نیروها و سربازانش را بسیج کرده و طرحی را به اجرا گذاشت که راه بر امام حسین (علیه السلام)ببندد و از رسیدن آن حضرت به کوفه جلوگیری به عمل آورد. از این رو رئیس پلیس خود حصین بن نمیر تمیمی را به اجرای این مأموریت، موظّف ساخت، حصین منطقه ای استراتژیك انتخاب کرد تا بتواند از آن جا بر مسیر حرکت امام(علیه السلام) مسلط باشد، به همین دلیل در منطقه قادسیه فرود آمد و آن جا را مقرّ فرماندهی خود قرار داد.

دستگیری و شهادت قیس بن مسهّر

قیس بن مسهر صیداوی نامه امام (علیه السلام) را به کوفه برد، وقتی به قادسیه رسید، حصین بن نمیر، او را دستگیر و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد، عبیدالله به قیس گفت: باید بر منبر بالا روی و حسین بن علی دروغگو را ناسزا بگویی، قیس بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس اظهار داشت: (مردم!) حسین بن علی بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دخت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) است و من فرستاده او نزد شما هستم و در منطقه «حاجر»از آن بزرگوار جداشدم، اکنون شما بدو پاسخ مثبت دهید، پس از آن عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای علی بن ابی طالب آمرزش خواست و بر او درود فرستاد. در پی این سخنان، عبیدالله فرمان داد او را از فراز دار الاماره به زیر افکنند، مأموران، پیکر پاك قیس را به زمین افکندند و قطعه قطعه کردند.[۳۰۳] روایت شده!

قیس بن مسهر، دست بسته به زمین افکنده شد و استخوان های او در هم شکست، هنوز

---

۳۰۲. ارشاد ۷۰/۲، البدایة و النهایه ۱۸۱/۸، بحارالانوار ۳٦۹/٤٤.

۳۰۳. ارشاد ۷۱/۲، مثیر الاحزان/ ٤۲، البدایه و النهایه ۱۸۱/۸.

رمقی در بدنش باقی مانده بود که مردی به نام عبدالملك بن عمیر لخمی از راه رسید و سر او را از بدن جدا ساخت، وقتی علت این کار را از او جویا شدند و مورد نکوهش قرار گرفت، در پاسخ گفت: خواستم او را راحت کنم.

بازهیر بن قین

کاروان امام (علیه السلام)به منطقه «زرود» رسید و ساعاتی در آن جا درنگ کرد، زهیر بن قین بجلی که از هواداران عثمان به شمار می آمد و در آن سال حج انجام داده بود، در همان نزدیکی فرود آمد. کاروان زهیر به موازات کاروان امام در حرکت بود ولی از بیم اجتماع با امام تمایل نداشت با امام در یك منزل فرود آید، ولی ناگزیر شد در نزدیکی کاروان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرود آید، امام(علیه السلام) کسی را نزد وی فرستاد و او را پیش خود فرا خواند و در لحظه ورود فرستاده امام، زهیر و همراهانش مشغول غذا خوردن بودند، فرستاده، پیام امام را به او ابلاغ کرد، همراهانش به وحشت افتادند و لقمه های غذایی را که در دست داشتند به زمین افکنده و کاملا سکوت اختیار کردند. همسر زهیر به شوهر گفت: سبحان الله پسر دختر پیامبر کسی را در پی تو می فرستد و تو از رفتن به نزدش خود داری می کنی؟ اکنون باید نزد آن بزرگوار بروی و سخنانش را بشنوی و برگردی.

زهیر خدمت امام (علیه السلام) رسید، دیری نپایید که مسرور و شادمان با چهره ای شکفته به کاروان خود بازگشت و دستور داد خیمه اش را برکنند و بارو بنه و مرکب و اثاثیه او را به سمت کاروان امام حسین منتقل سازند و آن گاه به همسرش گفت: تو از این لحظه طلاق داده هستی و می توانی به خانواده ات بپیوندی و دوست دارم از ناحیه من جز خوبی به تو نرسد و به یارانش گفت: هر یك از شما دوست دارد مرا همراهی کند، با من بیاید و گرنه، این آخرین دیدار ماست و اکنون سخنی با شما دارم بدان گوش فرا دهید.

ما زمانی در جنگی دریایی شرکت جستیم و خداوند برای ما فتح و ظفر نصیب کرد و به غنایمی دست یافتیم. سلمان فارسی رحمة الله علیه به ما گفت: آیا واقعاً از فتح و گشایش و غنایمی که به دست آورده اید بسیار شادمانید؟

در پاسخ گفتیم: آری;

وی گفت: اگر شما سرور جوانان خاندان نبی اکرم را ببینید، از جنگ و غنایمی که امروز به دست آورده اید، شادمانتر خواهید شد. آری، اکنون (همان روز فرارسیده) من شما را به خدا می سپارم.

گفته اند: به خدا سوگند! زهیر رحمة الله علیه همواره در رکاب امام حسین(علیه السلام)بود تا به فیض شهادت نایل آمد.[۳۰٤]

اطلاع امام (علیه السلام)**از پیمان شکنی مردم**

شهر کوفه در اضطراب و آشفتگی به سر می برد و آثار و نشانه های عقب نشینی جدی آشکار می گشت و توازن قدرت به سود سلطه گران اموی آغاز شده و ضعف و سستی و از هم پاشیدگی به تشکیلات جبهه مخالف، راه یافته بود و آدم کشی و جاسوسی و رشوه، بیداد می کرد.

بدین ترتیب، جبهه مخالف، فرو پاشید و بیعت کنندگان پیمان شکستند و مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و قیس بن مسهر صیداوی به شهادت رسیدند و مختاربن عبیدة ثقفی به زندان افتاد و اوضاع کوفه به آشفتگی قبلی بازگشت.

امام حسین (علیه السلام)هم چنان به راه خود ادامه می داد و اخبار و اطلاعات جدیدی از روند پیشامدها نداشت. از این رو، عبدالله بن یقطر را نزد مسلم فرستاد تا وضعیت را برایش روشن تر اعلام کند، ولی در مسیر خود در منطقه ای به نام «ثعلبیه» از شکست قیام و شهادت مسلم بن عقیل اطلاع حاصل نمود. دومین فرستاده امام (علیه السلام)به نزد مسلم نیز توسط سربازان حصین به اسارت در آمد و پیش عبیدالله بن زیاد انتقال یافت و او نیز در پایداری و مقاومت و بی باکی و اخلاص، نظیر اولین فرستاده حسین (علیه السلام) به شمار می رفت.

خبر اسارت و شهادت فرستاده حضرت در منطقه «زباله» به امام رسید و هم چنان اخبار پیمان شکنی جدّی پدیدار گشت. حضرت از پیمان شکنی مردم احساس تنهایی نمود. از این رو، در جمع یاران و اعضای خاندان خویش به ایراد سخنرانی پرداخت تا آنان را از رخدادهای جاری آگاه سازد و حقایق را فرا روی آنان قرار دهد تا در کار خود با دور اندیشی تصمیم بگیرند و بدان ها فرمود:

---

۳۰٤. ارشاد ۷۲/۲ - ۷۳، الکامل فی التاریخ ۱۷۷/۳، اخبار الطوال/ ۲٤٦.

به نام خداوند بخشنده مهربان، اکنون خبر دردناك و فاجعه انگيز شهادت مسلم بن عقيل و هانى بن عروه و عبدالله يقطر به دستمان رسيد، پيروان ما در حقيقت دست از يارى ما بر داشته اند و اينك هر يك از شما بخواهد مى تواند بدون هيچ مشكلى به خانه و كاشانه خويش باز گردد و من بيعتم را از او برداشتم.

مردم از اطراف حضرت پراكنده شده و به اين سو و آن سو رفتند، تنها كسانى كه از مدينه حضرت را همراهى كرده و اندك افرادى كه در مسير راه به آن بزرگوار پيوسته بودند، باقى ماندند، آن چه سبب شد امام (عليه السلام) دست به اين كار بزند حضور گروهى از اعراب در جمع ياران حضرت بود كه امام (عليه السلام)به خوبى مى دانست اين افراد به تصور اين كه حضرت به شهرى رو مى آورد كه مردم اش كاملا مطيع و فرمانبردار آن حضرت اند، وى را همراهى كنند. از اين رو، مى خواست آنان را از ماجرا آگاه سازد تا بدانند در چه راهى گام بر مى دارند[٣٠٥] و از سر نوشت خويش با خبر باشند. با فرا رسيدن وقت سحر، امام(عليه السلام) به يارانش فرمان داد آب فراوانى با خود برگيرند و به راه افتند.

برخورد امام حسين (عليه السلام)**باحُرّ**

امام حسين (عليه السلام)كه به اتفاق باقيمانده ياران وفادار و اعضاى خاندان و عموزادگانش در حركت بود ناگهان در اثناء راه مشاهده كردند، از مسافت دور سياهى اى به سمت آنان مى آيد. برخى تصور مى كردند سياهى نخل هاست، ولى نه تنها درختان خرما نبود بلكه سياهى لشكريانى بود كه به سوى آنان پيش مى آمدند. ديرى نپاييد كه كاملا متوجه شدند سياهى اى كه به سمت آنان مى آمد، يك هزار سرباز ابن زيادهستند كه به دستور وى به فرماندهى حرّ بن يزيد رياحى براى بستن راه بر امام حسين (عليه السلام) و بردن وى به مسير دلخواهشان، بدين سامان آمده اند. هنگامى اين سپاه به كاروان امام حسين (عليه السلام)نزديك شد حضرت از آنان پرسيد براى انجام چه كارى بدين جا آمده اند؟

حرّ در پاسخ گفت: ما مأموريت داريم، شما را همراهى كرده و دست از شما بر نداريم تا در بيابانى خشك و بى آب و علف و حصار، فرود آوريم و يا به حكومت يزيد و عبيدالله بن زياد تن در دهيد.[٣٠٦]

---

٣٠٥. ارشاد ٧٥/٢ ـ ٧٦، البداية و النهاية ١٨٢/٨، اعيان الشيعه ٥٩٥/١.

٣٠٦. تاريخ طبرى ٣٥٥/٣، مقتل خوارزمى ٢٢٩/١، البداية و النهاية ١٨٦/٨، بحارالانوار ٣٧٥/٤٤.

بين دو طرف گفت و گو و مشاجره ای طولانی رخ داد که در آن به نتیجه قطعی مورد رضایت دوطرف دست نیافتند و حُرّ به امام حسین (علیه السلام)رخصت نداد به حجاز باز گردد و یا راهی را که به کوفه منتهی می شد، ادامه دهد و امام حسین(علیه السلام) نیز از تسلیم شدن به یزید و ابن زیاد سرباز زد.(۳۰۷)

از جمله سخنانی که امام حسین (علیه السلام)در جمع آنان ایراد فرمود، این بود:

مردم! نامه هایی که شما توسط پیك های خود فرستاده بودید، مرا به این جا آورد، خود در آن ها نوشته بودید به سوی ما بیا که پیشوا و رهبری نداریم، شاید خداوند به واسطه حضور تو ما را به هدایت و حق رهنمون گردد، اکنون اگر به آن چه نوشته اید وفادارید، نزدتان آمده ام. با من عهد و پیمانی ببندید که به وفای شما اطمینان حاصل کنم و اگر حاضر نیستید چنین کاری انجام دهید و از آمدن من نا خرسندید، از نزد شما به جایی که از آن جا آمده ام باز خواهم گشت». همه سکوت کردند و کسی حتی یك کلمه سخن نگفت. (وقت نماز که فرا رسید).امام(علیه السلام)به حرّ فرمود:«**ترید ان تصلّی بأصحابك؟**; تو نمازت را با یارانت به جا می آوری؟

عرض کرد: خیر، شما نماز بگزارید و ما به شما اقتدا می کنیم و امام حسین(علیه السلام) با آنان نماز گزارد.(۳۰۸)

حضرت پس از پایان نماز عصر آنان را چنین مخاطب ساخت:

اما بعد; اگر شما از خدا پروا داشته باشید و حق را به اهل ایمان بسپارید، بیشتر مورد رضایت خدا هستید ما خاندان نبی اکرم از مدعیانی که آن چه راحقشان نیست در پی آنند و بر شما جور و ستم روا می دارند به خلافت سزاوارتریم، اگر از آمدن ما ناخرسندید و به حق ما آشنایی ندارید و اکنون دیدگاه شما با آن چه در نامه های خود نوشته اید و فرستادگانتان به دست من رساندند، تفاوت دارد، از نزد شما باز می گردم.(۳۰۹)

حرّ گفت: به خدا من از نامه ها و فرستادگانی که می گویی بی خبرم.

امام (علیه السلام)به یکی از یارانش فرمود: ای عقبة بن سمعان، خورجین های حامل نامه هایشان را بگشا، آن مرد دو خورجین پر از نامه بیرون آورد و در برابر حرّ به زمین ریخت.»

حرّ به حضرت عرضه داشت: ما از کسانی که به شما نامه نوشته اند نیستیم، تنها مأموریت یافتیم هر کجا با شما دیدار کردیم از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه بر عبیدالله بن زیاد وارد کنیم.

---

۳۰۷. همان.
۳۰۸. ارشاد ۷۹/۲، فتوح ابن اعثم ۸۵/۵،مقتل خوارزمی ۵۹٦/۱.
۳۰۹. فتوح ابن اعثم ۸۷/۵، تاریخ طبری ۲۰٦/۳، مقتل خوارزمی ۳۳۲/۱.

امام حسين (عليه السلام) فرمود: مرگ برايت از اين خواسته كه دارى نزديكتر است.

سپس رو به يارانش كرد و فرمود: «به پا خيزيد و سوار شويد.»آنان نيز سوار شده و در انتظار ماندند تا زنانشان نيز سوار شوند. سپس حضرت به ياران خود فرمود: «حركت كنيد» وقتى به حركت در آمدند، سربازان حرّ از رفتن آنان جلوگيرى به عمل آوردند، امام حسين (عليه السلام) فرمود: مادرت به عزايت بنشيند، چه قصد دارى؟»

حر اظهار داشت:هر يك از اعراب غير از شمابا شرايطى كه اكنون دارى اگر با من چنين سخن گفته بود، همين گونه مادرش را ياد مى كردم، هر چه رخ مى داد پروايى نداشتم، ولى به خدا سوگند! چه كنم كه جز به بهترين نام نمى توانم از مادرت (زهرا) ياد كنم.[۳۱۰]

سرزمين موعود

خبر پيشروى امام حسين (عليه السلام)به سمت كوفه، ابن زياد و هوا خواهان حكومت اموى را سخت نگران ساخت و در انديشه چاره اى بر آمدند. ابن زياد فوراً طى نامه اى به حرّ بن يزيد رياحى ازاو خواست اجازه پيشروى به امام (عليه السلام)ندهد تا سپاهيان كمكى بنى اميه به او بپيوندند و از بيم اين كه بار ديگر مردم سر به شورش بر ندارند، در منطقه اى دور از كوفه با حسين روبرو گردند و بدين سان، ابن زياد از شرايط سخت و دشوار منطقه براى تحت فشار قرار دادن امام(عليه السلام) و به تسليم وا داشتن او، بهره گيرد.

حامل نامه ابن زياد، از سر جهل و نادانى و سادگى - در پاسخ به يزيد بن مهاجر - يكى از ياران اباعبدالله الحسين (عليه السلام)به دفاع از حكمى كه آورده بود پرداخت و گفت: با اين كار از پيشوايم اطاعت كرده و به بيعت خويش وفا كرده ام، ابن مهاجر به او گفت: (اين گونه نيست) بلكه پروردگارت را نافرمانى و پيشوايت را براى سرنگونى خويش فرمان برده اى، و براى خود ننگ و عار خريده اى. بدترين پيشوا، پيشواى توست. زيرا خداوند فرمود:(**وجعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيامة لاينصرون); آنان**

---

۳۱۰. ارشاد ۸۰/۲، تاريخ طبرى ۳۰۶/۳.

را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به سوی آتش دوزخ فرا می خوانند و روز رستاخیز کسی به دادشان نمی رسد[۳۱۱].

سپاهیان ابن زیاد، کاروان اباعبدالله (علیه السلام)را از ادامه مسیر باز داشتند. در حقیقت سربازان حرّ بن یزید مانع آن ها شده و در جهت وا داشتن امام در حرکت به سمت بیابان بی آب و علف، از خود پا فشاری نشان دادند.

زهیر بن قین برای پیکار با سپاهیان حرّ قبل از حضور نیروهای کمکی بنی امیه، فوق العاده پا فشاری داشت و به امام حسین (علیه السلام)عرضه داشت: (اماما)! اکنون نبرد با آنان آسانتر از جنگ با نیروهای کمکی آن هاست» ولی امام (علیه السلام)به دلیل این که سپاه دشمن با او آغاز جنگ نکرده بود، نظر زهیر را پذیرا نشد. این عملکرد امام (علیه السلام) حاکی از روح بلند و با عظمت امام (علیه السلام) بود که گنجایش همه امت را دارا بود و به دلیل عظمت رسالتش چنین عمل کرد، رسالتی که با وجود دشمنی آشکار مردم، کوشید تا از آن و ارزش های والایش که هدف وی پیاده کردن آن، میان امت بود، به دفاع برخیزد. از این رو، فرمود: هیچ گاه در جنگ و نبرد با آنان، پیشگام نخواهم شد.

امام حسین (علیه السلام)روز پنج شنبه دوم محرم سال ٦١ هجری[۳۱۲] در کربلا فرود آمد، آن گاه زهیر به امام (علیه السلام)پیشنهاد کرد به منطقه ای نزدیك که از امکانات دفاعی مناسبی برخورد دار باشد، بروند تا در صورت درگیری با دشمن بتوانند با لشکریان بنی امیه، رویارو گردند.

امام (علیه السلام) نام آن منطقه را پرسید: گفتند: نام آن کربلاست، با شنیدن این سخن اشك از چشمانش مبارکش جاری شد و فرمود:«**اللهم اعوذ بك من الکرب والبلا»;**خدایا! از اندوه و گرفتاری به تو پناه می برم .

سپس اظهار داشت: آری، این سر زمین محنت و بلاست، پدر بزرگوارم در مسیر رفتن به صفین از این مکان عبور کرد و من نیز او را همراهی می کردم، در این مکان ایستاد، سبب توقف وی را در این مکان پرسیدند، نام آن جا را به زبان آورد و فرمود: این جا محل خواباندن شترانشان و این جا محل ریختن خون آن هاست. پرسیدند: منظور کیانند؟ فرمود: خاندان اهل بیت»[۳۱۳]

سپس امام حسین(علیه السلام) مشتی از خاك آن جا را برگرفت و بویید و فرمود:

---

۳۱۱. قصص/ ٤١.
۳۱۲. تاریخ طبری ۳۰۹/۳، معجم البلدان ٤٤٤/٤، اعلام الوری ٤٥١/۱، اخبار الطوال/ ۲۵۲، بحار الانوار ٣٨٠/٤٤.
۳۱۳. مجمع الزوائد ١٩٢/٩، اخبار الطوال ۲۵۳، حیاة الحیوان دمیری ٦٠/١.

«هذه والله هي الأرض التي اخبر بها من جبرئيل رسول الله أننّي أُقتل فيها، أخبرتني ام سلمة»؛[٣١٤]

به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داد من در آن کشته می شوم و ام سلمه مرا در جریان قرار داد.

امام (علیه السلام) دستور داد کاروان در همان جا فرود آید و خیمه ها سر پا شود تا وضعیت روشن و در خصوص حرکتش تصمیم نهایی اتخاذ شود.

ورود سپاه کوفه

در همان اثناء عمر سعد با سپاهی گران که برخی تعداد آن را سی هزار و برخی بیش از آن گفته اند، از کوفه خارج شد و در روایت دیگری آمده است: ابن زیاد مردم کوفه و و اطراف آن را برای نبرد با حسین فرا خواند و آن دسته از کسانی را که قدرت حمل سلاح داشته و به جنگ با حسین از شهر خارج نشوند، به کشتن و زندان تهدید کرد.

نتیجه این تهدید این بود که زندان ها از شیعیان پر شد و گروهی مخفی گشتند، و هواداران امویان و طمع ورزان و سود جویانی که بیشتر جمعیت کوفه را تشکیل می دادند، برای جنگ با امام حسین (علیه السلام)از شهر خارج شدند. روایتی که تعداد جنگجویان را به گفته مورخان پنج هزار تن دانسته، افزون بر این که روایتی مرسله است شرایط و اوضاع حاکم بر حادثه ای از این نوع نیز آن را تایید نمی کند، زیرا هیچ کس بدون آمادگی کامل برای رویارویی با همه احتمالات و احتیاط های لازم، قادر بر انجام چنین کاری نبود. به ویژه اگر کسی با مردم کوفه و بوقلمون صفتی و ناپایداری آنان در کارها، آشنایی داشت.[٣١٥]

سپاهیان اموی به فرماندهی عمر سعد دسته دسته از راه رسیده و امام حسین(علیه السلام)و خاندان و یاران وی را به محاصره در آورده و میان آنان و آب فرات که در نزدیکی آن ها قرار داشت، فاصله انداختند. در گفت و گوهای محدودی که بین عمر سعد و امام حسین (علیه السلام)صورت گرفت، حضرت موضع خویش و آنان و دعوتی را که از او انجام داده بودند، به خوبی روشن ساخت و در جهت روشن شدن حق، تمام دلایل و براهین خود را بر آنان اقامه فرمود و رفتار زشت و مکر و نیرنگ آنان و شکستن عهد

---

٣١٤. تذكرة الخواص/ ٢٦٠، نفس المهموم/ ٢٠٥، ناسخ التواريخ ١٦٨/٢، ینابیع الموده/ ٤٠٦.
٣١٥. سيرة الائمه الاثنی عشر، بخش دوم/ ٦٨.

و پیمان هایی که در آن ها به وی وعده یاری و پشتیبانی داده بودند و ضرورت از میان برداشتن فساد و تباهی را بر ایشان تشریح کرد.

ولی عنصر تبهکاری چون عمر سعد که خود، مجری فساد و تباهی و ستم و بیداد اموی تلقی می شد، تمام توجهش اجرای دستورات ابن زیاد و بیعت گرفتن از امام (علیه السلام)برای یزید و یا کشتن وی واعضای خاندان و یارانش[۳۱۶] بود بی آن که هیچ گونه حرمتی به خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) قائل شود بلکه آن گونه که در نامه ابن زیاد به عمر سعد آمده وی حقد و کینه خاندان پیامبر را در دل داشت، آن جا که گفت: میان حسین و یارانش با آب فاصله بیندازید و اجازه ندهید حتی قطره ای آب بنوشند تا همان گونه که عثمان بن عفان جان داد، اینان نیز از تشنگی از پا در آیند.[۳۱۷]

مبحث ششم: در کربلا چه گذشت

شب عاشورا

عمر سعد، عصر روز پنج شنبه نهم محرم آهنگ نبرد با حسین نمود و شمر جلو آمد تا در نزدیکی یاران حسین (علیه السلام)قرار گرفت و صدازد، خواهر زاده گان ما کجایند؟ منظورش عباس، جعفر، عبدالله و عثمان فرزندان علی(علیه السلام)بودند. این بزرگواران پاسخ وی را ندادند. امام حسین (علیه السلام)فرمود: هر چند وی فردی فاسق است، ولی به اعتبار خویشاوندی اش وی را پاسخ دهید.

امام حسین (علیه السلام)این سخن را به این اعتبار فرمود که: مادر آنان ام البنین از قبیله کلاب و شمر نیز از همان قبیله به شمار می آمد.

این بزرگ مردان به شمر گفتند: «چه کار داری؟» وی گفت: شما خواهرزاده گانم در امان هستید و خود را همراه برادرتان به کشتن ندهید و از یزید اطاعت کنید. در پاسخ وی اظهار داشتند: لعنت خدا بر تو و امان نامه ات، آیا به ما امان می دهی و پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) امان ندارد؟

عباس بن امیرالمؤمنین بر شمر بانگ زد و فرمود: ای دشمن خدا! دستت شکسته باد و لعنت بر امان نامه ات، آیا از ما می خواهی برادر و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کرده و به اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟

---

۳۱٦. ارشاد شیخ مفید ۸٥/۲، الفتوح ۹۷/٥، بحارالانوار ۲۸٤/٤٤، اعلام الوری ٤٥۱/۱ البدایة و النهایه۱۸۹/۸، مقتل مقرم ۲٤٥/۱.

۳۱۷. اعلام الوری ٤٥۲/۱.

آن گاه عمر سعد بر سربازان فریاد زد و گفت:لشکریان خدا سوار شوید! که شما را به بهشت مژده باد. سربازان سوار شده و عمر سعد پس از نماز عصر پیشروی خود را به سمت حسین (علیه السلام) و یارانش آغاز نمود. امام (علیه السلام) مقابل خیمه هایش نشسته و بر شمشیر خود تکیه زده بود و سربر زانوی مبارك نهاده و خواب خفیفی بر او عارض گشته بود، که ناگاه خواهرش زینب با شنیدن همهمه سپاه، به برادر نزدیك شد و عرضه داشت: برادر! صدای همهمه لشکریان دشمن را که به ما نزدیك می شوند، نمی شنوی؟ امام (علیه السلام)سرش را بلند کرد و فرمود:

هم اکنون رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را در خواب دیدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمد.

زینب(علیها السلام) با شنیدن این جمله سیلی به صورت زد و فریادش بلند شد. امام حسین (علیه السلام) بدو فرمود: خواهر! وای و ویل بر تو نیست، آرام باش، خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند.

عباس به امام عرضه داشت: برادر! سپاهیان دشمن به سمت شما می آیند، حضرت به پاخاست و بدو فرمود: برادر عباس! جانم فدایت، اکنون سوار شو و به سمت دشمن برو و به آنان بگو: چه کار دارید و چه می خواهید؟ و از آنان بپرس، چه چیز سبب شده بدین جا بیایید؟

عباس (علیه السلام)به اتفاق بیست سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نزد آنان رفته و آن چه را امام فرموده بود، بدانان ابلاغ کرد، آن ها گفتند: از امیر فرمان رسیده که پذیرش حکومت وی را بر شما عرضه کنیم. اگر پذیرا نشدید با شما بجنگیم.

عباس(علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید تامن نزد ابوعبدالله باز گردم و پیشنهادتان را بر او عرضه نمایم، آن هااز حرکت ایستادند، عباس(علیه السلام) نزد امام برگشت و ماجرا را به اطلاع وی رساند و یاران حضرت در این فاصله همواره سپاهیان دشمن را پند و موعظه داده و از نبرد با حسین(علیه السلام) بر حذر می داشتند.

هنگامی که عباس(علیه السلام) پیشنهاد دشمن را به امام عرضه داشت: امام (علیه السلام)بدو فرمود:

برادر! به سوی آنان باز گرد و اگر موفق شدی آنان را از انجام کارشان تا فردا به تأخیر بینداز و مهلت بگیر و امشب آنان را از حمله به خیمه ها باز دار، تا امشب را برای پروردگارمان نماز بگزاریم و به درگاهش دعا و نیایش و استغفار نماییم، خداوند خود به خوبی می داند تا چه اندازه نماز خواندن برای او و تلاوت قرآن و دعا و نیایش و استغفار را دوست دارم.

عباس(علیه السلام)برگشت و در خواست خود را از آنان مطرح کرد: ابن سعد سخنی نگفت، عمرو بن حجاج زبیدی به عمر سعد گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان

ترك و دیلم بودند و چنین درخواستی از ما کرده بودند، بدانان پاسخ مثبت می دادیم، تا چه رسد که اینان خاندان پیامبرند؟ قیس بن اشعث بن قیس بدو گفت: بدانان پاسخ مثبت بده، به جانم سوگند! فردا قطعاً با تو به نبرد خواهند پرداخت، بدین ترتیب، خواسته آنان را پذیرفتند.

حسین(علیه السلام) شب هنگام یاران خویش را گرد آورد. امام زین العابدین(علیه السلام)در این زمینه فرمود: نزدیك پدرم رفتم تا بشنوم به آنان چه می گوید، در آن زمان من بیمار بودم. از پدرم شنیدم به یارانش می فرمود: خدا را به بهترین وجه سپاس می گویم و در آسایش و رنج و گرفتاری او را می ستایم، خدا یا تو را ستایش می كنم كه بر ما با نبوت كرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و به ما گوش حق شنو و چشم حق بین و قلب روشن عطا فرمودی و در زمره سپاسگزاران مقرر داشتی.

اما بعد، من، اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و خاندانی با وفاتر از خاندان خویش سراغ ندارم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت كند. به هوش باشید! به تصور من فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد كرد، اكنون به شما رخصت می دهم. همه می توانید باز گردید و من بیعتم را از شما برداشتم، از تاریكی شب استفاده كنید و هر یك از شما دست مردی از خاندان مرا بگیرید و در تاریكی این شب پراكنده شوید و مرا با این مردم تنها بگذارید، زیرا آن ها تنها در پی منند.»

برادران و فرزندان و برادر زاده گان و فرزندان عبدالله بن جعفر، عرضه داشتند: اماما! چرا چنین كنیم؟ برای این كه پس از شما زنده بمانیم؟ هرگز! خداوند چنین چیزی را برای ما مقدر نكند و در آغاز، برادرش عباس بن امیرالمؤمنین لب به سخن گشود و سپس جمع دیگری از او پیروی نموده و نظیر سخنان وی را به زبان آوردند.

آن گاه امام(علیه السلام) رو به فرزندان عقیل كرد و فرمود: **«حسبكم من القتل بصاحبكم مسلم اذهبوا قد اذنت لكم»؛** كشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما رخصت دادم، می توانید بروید.

عرضه داشتند: سبحان الله! در این صورت مردم به ما چه می گویند و ما در پاسخ آن ها چه بگوییم؟ آیا بگوییم ما از مولا و سرور و عموزاده گان خود كه بهترین خویشاوندان ما بودند دست برداشته و در كنار آن ها در جنگ شركت نجسته و حتی یك تیر و نیزه و شمشیر به كار نبردیم و از حال آنان بی خبریم و نمی دانیم چه كرده اند؟ به خدا سوگند! هرگز چنین كاری نخواهیم كرد، بلكه جان و مال و زن و فرزندانمان را

فدایت می کنیم و تا آخرین مرحله در رکابت خواهیم جنگید، خداوند زندگی پس از تو را نصیب ما نکند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه داشت: (اماما!) اکنون که دشمن، تو را در محاصره قرار داده، دست از تو برداریم؟ با کدام عذر می توانیم در ادای حق تو به پیشگاه خدا عرض پوزش بریم، خدا هرگز آن روز را نیاورد که من دست به چنین کاری بزنم، آن قدر با دشمن می جنگم که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم بماند، دمار از روزگارشان بر می آورم، و اگر سلاحم را در نبرد با آنان از دست دادم، با سنگ به جانشان خواهم افتاد و تا دم مرگ از تو جدا نخواهم شد.

آن گاه سعید بن عبدالله حنفی برخاست و عرضه داشت: (مولا جان!) به خدا سوگند! هرگز تو را تنها نمی گذاریم تا خدا خود شاهد باشد که ما سفارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را درباره وجود نازنینت به خوبی حفظ کرده ایم. به خدا! اگر به این نتیجه برسم که در راهت کشته می شوم و سپس زنده می گردم، پس از آن در آتشم بسوزانند و ذره های خاکسترم را به هوا بپاشند و این عمل را هفتاد بار تکرار کنند، تا جانم را قربانت نکنم، از تو جدا نخواهم شد ولی (افسوس که) یك بار کشته می شوم و پس از کشته شدن به سعادت ابدی ناپذیر الهی، نایل می گردم.

پس از آن دو بزرگوار زهیربن قین به پا خاست و عرضه داشت: (اماما!) مشتاقم در رکابت هزار بار کشته شوم و بلا گردان تو و جوانان و برادران و فرزندان و اعضای خانه ات گردم.

سایر یاران اباعبدالله(علیه السلام) نیز هر یك سخنی نظیر این سخنان به زبان آوردند و عرضه داشتند: (مولای ما!) جانمان به قربانت، ما تیر و شمشیر و نیزه های دشمن را با دست و صورتمان از وجود مقدست دور می کنیم و هرگاه در برابرت به فیض شهادت نایل گردیم، در حقیقت به عهد و پیمان خویش با خدا وفا کرده و انجام وظیفه نموده ایم.[۳۱۸]

امام حسین(علیه السلام) به یارانش فرمان داد خیمه های خود را به یکدیگر نزدیك و طناب های آن ها را داخل هم بکوبند و در برابر خیمه ها حضور داشته باشند که از یك جبهه با دشمن روبرو شوند به گونه ای که خیمه ها در سه طرف آن ها قرار داشته باشند، و تنها سمتی که روبروی دشمن است، باز بماند.

---

۳۱۸. ارشاد ۹۳/۲.

حضرت با یاران خود تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و نیایش سپری کرد، در مناجات هایشان نوایی چون نوای زنبوران عسل داشتند و همواره در رکوع و سجود بودند و یا ایستاده و نشسته خدا را می خواندند. در آن شب گروهی سی و دو نفره از سپاه ابن سعد در کنار خیمه های آنان آمد و شد داشتند.

یکی از یاران اباعبدالله(علیه السلام) می گوید: دسته ای از سپاه ابن سعد که مراقب ما بودند از کنارمان گذشتند و امام حسین(علیه السلام) در حال تلاوت این آیات شریف بود:

(ولايحسبنّ الذين كفروا انّما نملي لهم خيرٌ لأنفسهم انّما نملي لهم ليزدادوا اثماً و لهم عذابٌ مهين و ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيّب);

آنان که کفر ورزیدند گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سود آن هاست. بلکه این مهلت برای این است که بر بار گناهانشان بیفزایند و عذابی دردناك در انتظار آن هاست. خداوند مؤمنان را در وضعیتی که هستند به خود وانمی نهد تا بدی را از نیك و نا پاك را از پاك جدا سازد.

یکی از افراد یاد شده به نام عبدالله بن سمیر با شنیدن این آیه گفت: به خدای کعبه سوگند! پاکیزگان مائیم و از شما برتریم. بریر بن خضیر در پاسخ وی گفت: فاسق تبهکار، آیا خدا تو را از پاکیزگان قرار می دهد؟

مرد گفت: وای برتو، کیستی؟

پاسخ داد: من بریربن خُضیر هستم .

با فرا رسیدن سحر، خواب خفیفی بر وجود نازنین اباعبدالله (علیه السلام)عارض گردید و سپس بیدار شد و فرمود:

در خواب دیدم تعدادی سگ بر من حملهور شده و می کوشند بدنم را پاره پاره کنند و میان آن ها سگی ابلق (سیاه و سفید) دیدم که بیش از سایر سگ ها، در پاره کردن تنم تلاش دارد، از این رو، براین باورم که قاتلم مردی مبتلای به بیماری پیسی است.

روز عاشورا

شب آتش بس سپری شد. آن روز هراس انگیز، روز عاشورا، روز خون و مبارزه و شهادت، از راه رسید و همراهش سرنیزه ها و بغض و کینه ها پدیدار گشت، تا جسم پاك حسین را پاره پاره و خون حق جویانی را که در راه رسالت و مکتب دست به قیام زده بودند، به ناحق برزمین بریزند.

حسین(علیه السلام) به سپاه گرانی که به سمت او می آمد نگریست و هم چنان بسان کوهی استوار، با قلبی مطمئن پایدار ایستاد و دنیا در چشمش بی ارزش و لشکریان دشمن در برابرش اندك و ناچیز تلقی می شد، دستان مبارکش را به درگاه خدای عزوجل بلند کرد و عرضه داشت:

«اللهم أنت ثقتي في كل كرب، و انت رجائي في كل شدّة و انت لي في كل أمر نزل بي ثقة و عدّة، كم من هم يضعف فيه الفؤاد و ثقل فيه الحيلة و يخذل فيه الصديق و يشمت فيه العدو، أنزلته بك و شكوته اليك، رغبة مني اليك عمّن سواك ففرّجته عني و كشفته فأنت وليّ كل نعمة و صاحب كل حسنة و منتهى كل رغبة»[۳۱۹]؛

خدایا! تو در هر غم و اندوه، پناهگاهم و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من و در هر حادثه ای سلاح و ملجأ من هستی. آن گاه که غم های کمرشکن بر من فرو می ریخت و دل ها در برابرش ناتوان و راه و چاره در برابرش مسدود می شد و غم های جانکاهی که با دیدن آن ها دوستان، دوری جسته و دشمنان، زبان به شماتت می گشودند، تنها به پیشگاه تو شکایت آوردم و از دیگران قطع امید نمودم. تو بودی که به فریاد رسیدی و غم و اندوهم را برطرف ساختی. ای که صاحب هر نعمت و هر نیکی آخرین مقصد و مقصود من هستی.

سخنان امام حسین (علیه السلام)**در برابر سپاه کوفه**

لشکریان عمر سعد محاصره امام (علیه السلام) را تنگتر می کردند. وقتی حضرت، جمعیت انبوه دشمن و تصمیمشان به کشتن وی را در صورت پذیرا نشدن بیعت با یزید بن معاویه، ملاحظه کرد عمامه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را پوشید و بر ناقه آن حضرت سوار و سلاحش را به دست گرفت و به اردوگاه دشمن به گونه ای نزدیك شد که صدایش را به خوبی می شنیدند و به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

ای عراقیان! همه صدایش را می شنیدند ـ سپس اظهار داشت:

مردم! سخنم را بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نورزید تا وظیفه ام را در مورد پند و اندرز شما انجام دهم و انگیزه سفر به این دیار را تشریح کنم. اگر دلیلم را پذیرا شدید و با من از در انصاف درآمدید، راه سعادت را دریافته اید و اگر نپذیرفتید و به انصاف عمل نکردید، همه دست به دست یکدیگر بدهید و هر تصمیم و اندیشه تبهکارانه ای دارید به اجرا درآورید و مهلتم ندهید (یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فروفرستاد و او یار و یاور نیکان است.»

---

۳۱۹. ارشاد ۹٦/۲.

به گفته راوى سپس امام (عليه السلام)حمد و ثناى الهى را به جا آورد و خدا را آن گونه كه شايسته است ياد نمود و بر پيامبر اكرم (صلى الله عليه وآله) و فرشتگان الهى و پيامبرانش درود فرستاد و در سخنورى كسى قبل و بعد از او آن چنان با بلاغت سخن نگفته بود و سپس اظهار داشت:

مردم! بگوييد: من چه كسى هستم؟ سپس به خود آييد و خويشتن را سرزنش كنيد. آيا كشتن و هتك حرمت من براى شما رواست؟ مگر من فرزند دخت پيامبر شما نيستم؟ مگر فرزند وصىّ و پسرعموى پيامبرتان [على] نيستم؟ مگر فرزند آن شخصى نيستم كه قبل از همه مسلمانان به خدا ايمان آورد و رسالت پيامبر را پيش از همه تصديق نمود؟ مگر حمزه سيد الشهداء عموى پدر من نيست؟ مگر جعفر طيّار كه در بهشت با دو بال پرواز مى كند ـ عموى من نيست؟ آيا شما سخن پيامبر را در حق من و برادرم نشنيده ايد كه فرمود: اين دو، سروران جوانان اهل بهشت اند؟ اگر مرا در گفتارم تصديق كنيد آن چه را گفتم: واقعيت است، زيرا از روز نخست هيچگاه دروغ نگفته ام، چون دريافته ام كه خداوند بر دروغگويان خشم گرفته و ضرر و زيان دروغ را به گوينده اش برمى گرداند و اگر تكذيبم مى كنيد، اكنون در جمع شما كسانى حضور دارند كه اگر در اين زمينه از آن ها بپرسيد واقعيت را به شما خواهند گفت. از جابربن عبدالله انصارى، ابو سعيد خدرى، سهل بن سعد ساعدى، زيد بن أرقم، انس بن مالك بپرسيد آنان به شما خبر خواهند داد كه اين سخنان را درباره من و برادرم از رسول خدا(صلى الله عليه وآله)شنيده اند، آيا آن چه گفتم نمى تواند شما را از ريختن خونم باز دارد؟

سپس امام حسين (عليه السلام) به آنان فرمود:

اگر درباره سخن رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) در مورد من و برادرم ترديد داريد لابد در اين واقعيت نيز ترديد داريد كه من، پسر دختر پيامبر شما هستم! به خدا سوگند: در شرق و غرب گيتى و ميان شما و پيروان ديگر آيين ها، فرزند پيامبرى جز من وجود ندارد. واى بر شما! آيا كسى از شما را كشته ام؟ يا مالى از كسى ستانده ام؟ يا جراحتى بر شما وارد ساخته ام كه مرا سزاوار كيفر مى پنداريد؟

همه سكوت كردند. حضرت صدا زد:

اى شبَث بن ربعى! اى حجّار بن أبجر! اى قيس بن اشعث! و اى يزيد بن حارث! آيا شما به من نامه ننوشتيد كه [اماما] ميوه هايمان رسيده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار مقدمت لحظه شمارى مى كنيم و در كوفه بر لشكريان مجهّز و آماده خويش وارد خواهى شد؟

اشعث بن قيس در پاسخ امام (علیه السلام) گفت: ما منظور شما را نمی دانیم، ولی [از من بشنو] به حکومت عموزاده ات تن دربده. امام (علیه السلام) بدو فرمود: به خدا سوگند! نه دست ذلّت در دستتان می نهم و نه همچون بردگان از برابری با دشمن می گریزم.

آن گاه با صدای بلند فرمود:

(یا عبادالله! انّي عذت بربّي و ربّكم أن ترجمون اعوذ بربّي و ربّكم من كل متكبّر لا يؤمن بيوم الحساب)[320]؛

من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید و از شر هر انسان متکبّری که به روز جزا ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می جویم.

دشمن بر جنگ با حضرت و استمرار در باطل گرایی خویش پافشاری نشان داده و در پاسخ آن بزرگوار همان سخن اهل مَدْیَنْ به پیامبرشان را بر زبان آوردند که خدای عزوجل در قرآن کریم به آن اشاره فرموده است: «**ما نفقه كثيراً مما تقول، و انّا لنراك فينا ضعيفاً**»[321]؛ بیشتر سخنانت را نمی فهمیم و شما را بین خود فردی عاجز و ناتوان می پنداریم.

حرّ، بین بهشت و دوزخ

حرّ بن یزید ریاحی سخت تحت تأثیر سخنان امام حسین (علیه السلام)قرار گرفت و از کارهای گذشته خویش نادم و پشیمان شد و اسب خویش را گاهی به اردوگاه حسین نزدیك می ساخت و گاهی به جای خود بازمی گشت و پریشانی و اضطراب در او پدیدار شد، وقتی سبب آن را از وی پرسیدند؛ گفت: «به خدا سوگند! خود را میان بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت مخیّر می بینم و انسان عاقل هیچ گاه چیزی را با آخرت و بهشت سودا نمی کند» این را گفت و تازیانه ای محکم بر اسبش نواخت و به امام حسین (علیه السلام)پیوست و بر در خیمه حضرت ایستاد، امام حسین (علیه السلام) از خیمه بیرون آمد و به سمت حرّ رفت. حرّ از روی اسب خم شد و دست امام را بوسه زد و با درخواست عفو و بخشش از او پرسید: آیا خدا او را می بخشاید؟ حضرت بدو فرمود: آری، خدا توبه ات را می پذیرد و او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

حرّ عرضه داشت: به خدا سوگند! برای خود راه توبه ای جز جنگ در رکاب تو و جان دادن در راهت نمی بینم و سپس به میدان تاخت و کوفیان را پند و اندرز داد و رفتار زشتشان را با امام، بدان ها یادآور شد و آنان را به یاری ابا عبدالله الحسین(علیه

---

۳۲۰. ارشاد ۹۸/۲، اعلام الوری ۴۵۹/۱.

۳۲۱. هود/ ۹۱.

السلام)فرا خواند و از نبرد با آن حضرت بر حذر داشت. آن گاه خود به معرکه شتافت، سربازان دشمن او را از یارانش جدا ساخته و سپس دسته جمعی بر او یورش برده و وی را به شهادت رساندند.[۳۲۲]

پیکاری به یادماندنی

امام حسین (علیه السلام) سراپرده خود را ایمنی بخشید و با ایجاد خندقی اطراف آن ها آتش در آن خندق افکند تا از حمله غافلگیرانه و محاصره دشمن از ناحیه پشت خیمه ها جلوگیری به عمل آورد و زنان و کودکان خویش را از یورش حتمی حفظ و حراست نماید.

شمر بن ذی الجوشن با نگاهی به آتش درون خندق، فریاد زد: ای حسین! قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی. امام (علیه السلام) بدو پاسخ داد: تو در افتادن به آتش سزاوارتری.[۳۲۳]

مسلم بن عوسجه یکی از یاران ابا عبدالله (علیه السلام) خواست با تیری شمر را هدف قرار دهد که امام (علیه السلام) او را از این کار بازداشت و فرمود: بدو تیر شلیك مكن زیرا من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم.[۳۲٤]

به گفته تاریخ نگاران: برخی از یاران امام (علیه السلام) پس از ایراد نخستین سخنرانی حضرت با مردم به گفت و گو پرداختند و امام (علیه السلام) در برابر دشمن قرآن را گشود و بر سر گرفت و بار دوم آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

مردم! حاکم و داور میان من و شما کتاب خدا و سنّت جدّم رسول خداست .

و سپس آنان را بر خود و شمشیر و زره و عمامه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) گواه گرفت و جمعیت نیز سخنانش را تصدیق کردند. حضرت سبب اقدام آنان به کشتن خود را از آن ها جویا شد در پاسخ گفتند: ما برای اطاعت از فرمان عبیدالله بن زیاد دست به چنین کاری می زنیم.

امام (علیه السلام) بدانان فرمود:

---

۳۲۲. ارشاد ۹۹/۲، الفتوح، ۱۱۳/۵، بحارالانوار ۱۵/۵.
۳۲۳. مقتل مقرّم/ ۲۷۷.
۳۲٤. مقتل مقرم/ ۲۷۷، تاریخ طبری ۳۱۸/۳.

مرگتان باد! و خواری و ذلّت قرینتان باشد. آیا پس از آن که با شور و شوق فراوان دست یاری خواهی به سمت ما دراز کرده و ما را به یاری خویش خواندید و آن گاه که به درخواست شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ به یاری شما شتافتیم، شمشیرهایی را برای دفاع از ما به دست گرفته بودید، به روی خودمان کشیدید و آتش ستم سوزی را که ما بر ضدّ دشمنان مشترك خود و شما برافروخته بودیم، بر ضد ما شعلهور ساختید، در نتیجه به حمایت و پشتیبانی دشمنان و به زیان دوستان و پیشوایتان به پا خاستید؟ بی آن که دشمنانتان عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشند و یا امید چشم انداز آینده بهتری برایتان وجود دارد.

وای بر شما! ـ آیا سزاوار بلا نیستید ـ که از ما رو برتافتید و زمانی که شمشیرها در نیام، تیغ ها در غلاف و دل ها آرام و رأی و اندیشه ها بی تشویش بود، شما آتش مبارزه را دامن زدید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما رو آوردید ولی بسان پروانه از هرطرف فرو ریختید و عهد و پیمان خود را شکستید.

ای بردگان امت! مرگ و خواری و ذلّت قرینتان باد!

ای پس مانده های گروه ها و احزاب تبهکار!

ای پشت سراندازان کتاب الهی!

ای تحریف کنندگان سخنان پیامبر!

ای جمع تبهکار و جنایت پیشه!

ای فرو افتادگان از دماغ شیطان!

ای خاموش کنندگان شیوه و روش نورانی رسول اکرم!

آیا شما حاضر شده اید به یاری این طغیانگران تبهکار و استبدادگر بشتابید و دست از یاری ما بشویید؟

آری، به خدا سوگند! فریبکاری و پیمان شکنی، صفتِ پلید دیرینه شماست، میان شما ریشه دوانیده و شاخه هایتان با آن پیوند خورده است، شما به پلیدترین میوه ای می مانید که در گلوی باغبان و نگهبان رنجدیده اش گلوگیر شود و در کام تجاوزکاران غاصب، گوارا و لذّت بخش باشد.

مردم! به هوش باشید! اینك این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین انتخاب یکی از دو راه ذلّت پذیری و یا مرگِ با افتخار، مخیّر ساخته است. چقدر دور است از همّت ما که ذلّت و خواری را برگزینیم. خدا و پیامبر او و اهل ایمان و غیرتمندان دوراندیش و دامن های پاك و اصل و تبار پاکیزه و جان های ستم ستیز و با شرافت، نخواهند پذیرفت که ما فرمانبرداری از فرومایگان و استبدادگران پَست را بر مرگِ شرافتمندانه ترجیح دهیم.

بدانید! من با اعضای همین خاندان و یاران اندکم، با این که مردم دست از یاری ام شسته اند برای مبارزه با ستم پیشگان دورانم به پیش خواهم تاخت.

سپس امام (علیه السلام)به خواندن اشعار فروة بن مسیك مرادی پرداخت و اظهارداشت:

اگر ما در این پیکار بر دشمن نابکار پیروز گردیم، درگذشته نیز پیروز بوده ایم و اگر به ظاهر، شکست نصیبمان شود بازهم شکست از ما به دور است و ترس و بیم زیبنده ما نیست، اما اکنون رخدادهایی پدیدار گشته که به ظاهر سودی به دیگران رسیده است. به سرزنشگران ما بگو: بیدار باشید که آنان نیز همانند ما با سرزنشگران روبرو خواهند شد. هرگاه مرگ، شتر خویش را بر در خانه ای حرکت داد، آن را در کنار دَرِ دیگری نیز خواهد خواباند.

به خدا سوگند! پس از این پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان جز اندك فرصتی نظیر فرصت سوار شدن پیاده ای بر مرکب، نخواهید یافت و گردش آسیای روزگار شما را به گرد خویش می چرخاند و به اضطراب و نابودی سوق می دهد. این آینده نگری و پیشگویی از آینده را پدر بزرگوارم از جدّ گرانقدرم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به من خبر داده است (... همدلان و همفکران خویش را گردآورده و دست در دست هم نهید و مهلتم ندهید)[۳۲۵](من بر خدای بی همتا که پروردگار ما و شماست اعتماد کرده ام و بر این باورم که او مهار هر جنبنده ای را به کف گرفته و هستی و حیات همه در دست قدرت اوست، به راستی پروردگارم بر راهی راست و بدون انحراف قرار داد.)[۳۲۶]

آن گاه امام (علیه السلام) دستان مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خدایا! قطرات باران رحمت خویش را از آن ها دریغ دار و سال های سخت و دشوار خشکسالی و قحطی نظیر خشکسالی و گرفتاری سال های دوران حضرت یوسف بر آنان بفرست و مردنمایی برده صفت از قبیله ثقیف را بر آن ها مسلّط گردان تا جام تلخ ذلّت و حقارت را بیشتر بر کامشان فرو ریخته و سیرابشان سازد، چرا که آنان بر ما دروغ بستند و دست از یاریمان شستند.[۳۲۷]

خدایا! تویی پروردگار ما! بر تو توکّل و اعتماد نمودیم و به سویت رو خواهیم آورد.»

با این همه، عمر سعد هم چنان بر نبرد با امام حسین (علیه السلام) پافشاری داشت و حضرت با مردم گفت وگو می کرد و آنان را پند و اندرز می داد و به بهترین شکل ممکن به ارشاد آنان می پرداخت و آن گاه که بر پند و موعظه سودی مترتب ندید، رو به ابن سعد کرد و فرمود:

ابن سعد! تو خیال می کنی با کشتن من و ریختن خونم به جایزه ای ارزنده و به فرمانروایی ری و گرگان نائل خواهی شد؟ به خدا سوگند! چنین ریاستی برتو گوارا نخواهد شد و این ماجرایی است پیش بینی شده. اینك آن چه از دستت برمی آید انجام ده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید،

---

۳۲۵. یونس / ۷۱ .

۳۲۶. هود/ ٥٦ .

۳۲۷. مقتل مقرّم/ ۲۸۹ ـ ۲۸٦، مقتل خوارزمی ٦/۲ تاریخ ابن عساکر شرح حالات امام حسین(علیه السلام)/۲۱٦، اعلام الوری ۱ / ٤٥۸.

دیری نمی پاید که سر بریده ات را در همین شهر، بر بالای نی می زنند و کودکان این شهر سرت را اسباب بازی قرارداده و سنگبارانش خواهند کرد.[۳۲۸]

عمرسعد از این سخن برآشفت و بی آن که پاسخی به امام بدهد از آن حضرت روبرتافت. شیطان بر ابن سعد مسلط شد، وی تیری در چله کمان خود نهاد و به سمت سراپرده امام حسین (علیه السلام) پرتاب کرد و گفت: «سپاهیان! گواهی دهید من بودم که نخستین تیر را به سمت حسین شلیك نمودم» و سپس باران تیر از سوی دشمن به سوی یاران امام حسین (علیه السلام) باریدن گرفت و با یکدیگر درگیر شدند.[۳۲۹]

امام (علیه السلام) یاران خویش را مخاطب ساخت و فرمود:

یاران! به پاخیزید و به سوی شهادت پرافتخاری بشتابید که راهی جز آن نمانده است، این تیرها پیك های مرگند که از سمت دشمن به سوی شما می آیند.[۳۳۰]

یاران امام (علیه السلام) پس از شنیدن این سخنان چون شیران خشمگین بی آن که از مرگ پروایی به خود راه دهند و از شادی دیدار خدای عزوجلّ در پوست خود نمی گنجیدند، نبرد را آغاز کردند به گونه ای که گویی در حالت نبرد، جایگاه خویش را در کنار پیامبران و صدّیقین و بندگان شایسته خدا می دیدند و هریك از آنان در لحظه شهادت عرضه می داشتند: «**السلام علیك یا ابا عبدالله**»! و به یاران و همرزمان خویش سفارش می کردند که امام و پیشوایشان را با بذل جان و خون خویش یاری کنند. کارزار سختی میان دوطرف درگرفت و هریك از یاران حسین (علیه السلام) تا ده ها تن از سپاه دشمن را به هلاکت نمی رساندند از پای نمی افتادند.[۳۳۱]

همراه با گردش آسیای نبرد خونین در بیابان کربلا، سیلی از خون های پاك و مقدس یاران ابا عبدالله (علیه السلام) در آن جا روان گشت تا راه خویش را به نهر خلود و جاودان الهی بگشاید در آن گیر و دار یاران حسین یکی پس از دیگری روی زمین می افتادند. قهرمانانی که سپاه دشمن را با زخم های کاری از پادرآورده و سخت کشتار نمودند، به گونه ای که عمر سعد فریاد زد: سربازان! اگر جنگ به همین گونه میان ما و آن ها درگیر باشد، همه شما را از دَم تیغ خواهند گذراند. بنابراین، باید یکباره بر آن ها یورش برده و آنان را آماج تیر و سنگ قراردهید.

---

۳۲۸. مقتل مقرّم/ ۲۸۹.
۳۲۹. ارشاد ۱۰۱/۲، لهوف/ ۱۰۰، اعلام الوری ٤٦١/١.
۳۳۰. مقتل مقرّم ۲۹۲.
۳۳۱. سیرة الائمة الاثنی عشر ٧٦/٢.

بدین سان، حمله و پیشروی دشمن به سوی باقیمانده یاران حسین(علیه السلام)آغاز گردید و آن ها را از هرسو به محاصره درآورده و کلیه ابزار و شیوه های پَست و پلید قتل و کشتار را به کار گرفتند و بیشتر یاران حاضر را که در اردوگاه حسینی حضور داشتند به شهادت رساندند.

در نیمروز عاشورا، وقت نماز ظهر فرا رسید و اینك این حسین است که مردم را به نماز فرا می خواند و میدان کارزارش به محراب جهاد و عبادت تبدیل شده و شمشیر و نیزه ها در ایجاد مانع میان او و میان حضورش در عرصه مناجات و نیایش و عروج به جایگاه قدسیان و عرصه های جمال و جلال الهی، قادر نبودند.

یارانش یکی پس از دیگری به میدان کارزار شتافته و به شهادت می رسیدند تا آن جا که جز اعضای خاندانش یار و یاوری برایش باقی نمانده بود. فرزند دلبند و جگرگوشه اش علی اکبر(علیه السلام) - پسر لیلی دخت ابومرة بن مسعود ثقفی - که چهره ای از همه زیباتر داشت با این رجز خود را به قلب سپاه دشمن زد.

انا عليّ بن الحسين بن عليّ * نحن و بيت الله أولى بالنبي**

تالله لا يحكم فينا ابن الدّعي

من علی بن حسین بن علی ام. ما و خانه خدا به رسول اکرم سزاوارتریم، به خدا سوگند! نباید این فرزند نابکار فرومایه (یزید) بر ما حکومت براند.

وی چندین بار بر دشمن سخت حمله برد و مردم کوفه از کشتن او دریغشان می آمد. ناگهان چشم مرّة بن منقذ عبدی به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردنم اگر این جوان به نزدیکم گذارش افتد و دست به کشتار بزند، پدرش را به عزایش ننشانم. علی اکبر نظیر مرحله نخست بار دیگر بر دشمن یورش برد، که مرّة بن منقذ نیزه ای بر پشت او وارد ساخت و به شهادت رسید. دشمن او را در میان گرفته و پیکر نازنینش را با شمشیر پاره پاره کردند. حسین (علیه السلام)خود را به بالین وی رساند و فرمود:

«قتل الله قوماً قتلوك يا بنىّ، ما أجرأهم على الرحمن و على انتهاك حرمة الرسول»؛

پسرم! خدا بکشد مردمی که تو را کشتند، چقدر اینان نسبت به خدا و بی حرمتی به رسول گرامی اش بی پروا و گستاخ شده اند و اشك از چشمان مبارکش جاری شد.

و فرمود: پس از تو اُفّ بر زندگی دنیا.

در این هنگام زینب کبری(علیها السلام) به سرعت از خیمه ها بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم! وای پسر برادرم!. وقتی به علی رسید خود را روی بدن عزیزش افکند و امام حسین (علیه السلام) سر مبارك خواهر را گرفت و بلند کرد و او را به خیمه ها

بازگرداند و به جوانان بنی هاشم فرمود: بیایید و برادرتان را به سمت خیمه هاببرید . جوانان، بدن نازنین علی اکبر را برداشته و مقابل خیمه ای که در برابرش پیکار می کردند، قرار دادند.

سپس مردی از هواداران عمر سعد به نام عمروبن صبیح، عبدالله بن مسلم بن عقیل را با تیر هدف قرارداد، عبدالله دست خود را به پیشانی نهاد تا از اصابت تیر به آن جلوگیری کند که تیر به دستش اصابت نمود و آن را به پیشانی اش دوخت و نتوانست آن را حرکت دهد و فرد دیگری با نیزه بر او حملهور شد و آن را در قلبش فرو برد و وی را به شهادت رساند. عبدالله بن قطبه طایی بر عون بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب یورش برد و او را به شهادت رساند.

عامربن نهشل تمیمی با حمله بر محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب، وی را به شهادت رساند.

عبدالرحمان بن عقیل بن ابوطالب، با حمله عثمان بن خالد هَمدانی به شهادت رسید.

حُمید بن مسلم می گوید: در همین گیر و دار بودیم، نوجوانی که چهره اش چون پاره ماه می درخشید، شمشیر به دست و پیراهن و ردا و کفش خویش را پوشیده بود، از خیمه ها بیرون آمد. بند یکی از کفش هایش باز شده بود. عمر بن سعید بن نفیل ازدی به من گفت: به خدا سوگند! بر او حمله خواهم کرد. بدو گفتم: سبحان الله! با این کار می خواهی چه کنی؟ او را به خود واگذار، همان سربازانی که با او درگیرند و کسی را از آن ها زنده نگذاشته اند، برایش کافی است.

وی در پاسخ گفت: به خدا! حتماً بر او حملهور خواهم شد و چنین کرد و با شمشیر بر او یورش برد و فرق مبارکش را شکافت و جوان به صورت روی زمین افتاد و صدا زد: عموجان! مرا دریاب. حسین (علیه السلام) چون باز شکاری بر بالین وی حاضر شد و سپس چونان شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و شمشیری بر دست عمربن سعید بن نفیل فرود آورد و آن را از آرنج به پوست آویزان کرد. مرد فریادی برآورد که لشکریان همه شنیدند و آن گاه حسین(علیه السلام) از او فاصله گرفت و سپاه کوفه با حمله ای خواستند وی را نجات دهند که زیر سم ستوران به هلاکت رسید.

راوی می گوید: گرد و غبار میدان که فرونشست، دیدم حسین بالین آن جوان ایستاده و او از شدّت درد، پای خود را به زمین می ساید و حسین می گوید: از رحمت الهی دور باد مردمی که تو را کشتند و روز رستاخیز جدّت رسول خدا با آنان دشمنی خواهد کرد. و سپس اظهار داشت: به خدا سوگند! بر عمویت چقدر دشوار است که از او یاری بخواهی و نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و

یا زمانی که پاسخ دهد سودی به حالت نبخشد، به خدا سوگند! صدای یاری خواهی ات به کسی می ماند که کشته شده گانش زیاد و یار و یارانش اندك باشند. آن گاه حسین آن جوان را به سینه گرفت و به سمت خیمه ها برد، گویی می بینم که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می شود. امام جنازه وی را به خیمه ها آورد و کنار پیکر فرزندش علی اکبر و دیگر شهدای اهل بیت قرارداد. پرسیدم صاحب آن جنازه کیست؟ گفتند: وی قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)است.

سپس حسین (علیه السلام) مقابل خیمه نشست و فرزند خردسالش عبدالله را نزدش آوردند و حضرت او را روی زانوی محبّت خود نشانید که ناگاه مردی از بنی اسد با شلیك تیری گلوی او را پاره کرد. حسین خون گلوی آن کودك را برگرفت وقتی دستش پر از خون شد آن را به زمین ریخت و سپس به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت : پروردگارا! اگر در دنیا ظفر و پیروزی آسمانی ات را از ما دریغ داشتی در عوض بهتر از پیروزی را در آخرت نصیبمان گردان و انتقام ما را از ستم پیشگان بستان. این را گفت و جنازه کودك را بغل گرفت و در کنار جنازه های دیگر اعضای خاندانش قرار داد.

عبدالله بن عقبه غنوی، ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)را با شلیك تیری به شهادت رساند.

عباس بن علی با مشاهده تعداد زیاد شهدای خاندانش رو به برادران مادری خود عبدالله، جعفر، عثمان، نمود و بدانان فرمود: ای فرزندان مادر! به میدان بشتابید تا خود شاهد باشم که خیرخواهانه در راه خدا و رسولش جان باخته اید، زیرا شما دارای فرزندی پس از خود نیستید.

نخست عبدالله به میدان رفت و پیکاری سخت آغاز کرد و با هانی بن ثبیت حضرمی درگیر و دو ضربت بین آنان رد و بدل شد و توسط هانی به شهادت رسید. پس از او جعفر بن علی به صحنه کارزار شتافت و او نیز توسط هانی به شهادت رسید و خولی بن یزید اصبحی با عثمان بن علی که در جایگاه برادرانش ایستاده بود، به نبرد پرداخت و با تیری که به سوی او شلیك کرد وی را بر زمین افکنده و مردی از بنی دارم، بر او حمله ور شد و سر از بدن او جداکرد.

لشکریان یکپارچه بر حسین یورش بردند تا او را به اردوگاهش عقب برانند. در اینجا تشنگی بر امام چیره شد و به اتفاق برادرش عباس از دژی خاکی عبور کرد تا به آب فرات دست یابد. ولی جمعی از سپاهیان ابن سعد مانع حضرت شدند. و مردی از قبیله دارم از جمع سپاه خطاب به آن جمعیت گفت: وای بر شما! بین او و آب فرات

فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست یابد. امام حسین (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرضه داشت: «خدایا! او را همواره تشنه کام بدار» مرد دارمی از سخن امام به خشم آمد و با شلیك تیری گلوی مبارك حضرت را نشانه رفت. امام حسین (علیه السلام)تیر را از گلو خارج و دستان مبارکش را زیر گلوی خود گشود، پر از خون که شدند، آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت: **«اللهم انی اشکو الیك ما یفعل بابن بنت نبیّك»؛** خدایا! از مردمی که با فرزند دخت پیامبرت چنین رفتار کردند، نزدت شکایت می آورم.

شهادت امام حسین(علیه السلام)

جز عباس بن علی برادر بزرگوار امام حسین (علیه السلام) یار و یاوری برای آن حضرت باقی نمانده بود. وی برای مبارزه با خصم از امام (علیه السلام) اجازه میدان خواست امام حسین (علیه السلام) گریان شد و برادر را در آغوش کشید و سپس به او رخصت داد. قمر بنی هاشم هرگاه به لشکریان کوفه حمله می برد،انبوه جمعیت آنان چونان بزغاله هایی که از چنگ گرگ درنده بگریزند، از مقابل حضرت متفرق و پراکنده می شدند و کوفیان از کشته های فراوانی که عباس (علیه السلام) از آنان گرفت، به ستوه آمدند و آن گاه که حضرت به شهادت رسید، حسین (علیه السلام) فرمود: **«الآن انکسر ظهري و قلّت حیلتي و شمت بی عدّوي؛**[۳۳۲] برادر! هم اکنون با شهادت تو پشتم شکست و چاره جوییم اندك و زبان شماتت دشمن به رویم باز شد.»

در روایتی دیگر آمده که: امام حسین (علیه السلام) همراه با برادرش عباس رهسپار سمت نهر فرات گردید، عدّه ای از سپاهیان ابن سعد ـ ملعون ـ مانع حرکت آن بزرگوار شدند، مردی از قبیله دارم از جمع سپاه خطاب به همراهانش گفت: وای بر شما! میان آب فرات و حسین فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست یابد، حسین (علیه السلام)فرمود: «خدایا! او را همواره تشنه کام بدار» مرد دارمی خشمگین شد و با پرتاب تیری به سوی امام، گلوی مبارك حضرت را هدف قرار داد، امام (علیه السلام) تیر را از گلوی خود خارج ساخت و دستان مبارکش را زیرگلو نگاهداشت پر از خون که شد آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت: «خدایا! از رفتاری که این مردم با پسر دختر پیامبرت انجام می دهند نزدت شکایت می آورم» و سپس با تشنگی طاقت فرسا به جایگاه خویش

۳۳۲. سیرة الائمه الاثنی عشر ۲ / ۷۷، بحارالانوار ۴۵ / ۴۴۰، المنتخب طریحی/ ۴۳۱.

بازگشت و دشمن، وجود مقدس عباس را به محاصره درآورده و بين او و امام فاصله انداختند، وى يك تنه با آنان به نبرد پرداخت تا اين كه به فيض شهادت نائل آمد.[۳۳۳]

امام حسين (عليه السلام) با نگاهى به اطراف خود، به آخرين نقطه ميدان نگريست، همه ياران و اعضاى خاندانش را در درياى خون شناور ديد و پيكرهاى پاكِ قطعه قطعه شده آنان روى زمين افتاده بود.

بدين ترتيب، امام (عليه السلام) كه شمشير رسول خدا را حمايل و قلب على را در سينه و پرچم سفيد حق را در دست و كلمه تقوا را بر زبان جارى داشت، ميان انبوه دشمن، يكه و تنها ماند.

حسين تنها در ميدان

وقتى ابا عبدالله الحسين (عليه السلام) به اين سو و آن سو نگريست و كسى را نيافت تا از حرم رسول خدا (صلى الله عليه وآله) حمايت و پشتيبانى كند با صداى بلند فرمود: «آيا كسى هست از ما حمايت كند؟» امام زين العابدين (عليه السلام) با حالت بيمارى كه قادر بر حمل سلاح نبود با شنيدن اين سخن از خيمه بيرون آمد و ام كلثوم از پشت سر صدا مى زد عزيزم بازگرد. فرمود: عمه جان مرا به خود واگذار تا در ركاب فرزند رسول خدا(صلى الله عليه وآله) بجنگم» كه حسين(عليه السلام) صدا زد: [خواهرم] ام كلثوم! از رفتن او به ميدان جلوگيرى كن تا زمين از نسل خاندان پيامبر(صلى الله عليه وآله) تهى نماند».

به گفته تاريخ نگاران: هنگامى كه امام حسين (عليه السلام) از فراز دژ خاكى به سراپرده خيمه گاه خويش بازگشت، شمر بن ذى الجوشن با عدّه اى از هوادارانش به سمت حضرت آمده و آن بزرگوار را به محاصره درآوردند. يكى از آن گروه به نام مالك بن نسر كندى به حسين (عليه السلام) ناسزا گفت و با شمشير ضربتى بر سر مقدس امام (عليه السلام) وارد ساخت، كلاه حضرت را شكافت و به سر مباركش اصابت كرد و از آن خون جارى و كلاه پر از خون شد، امام (عليه السلام) وى را نفرين كرد و فرمود: اميد است با اين دست غذا نخورى و آب نياشامى و خداوند تو را در قيامت با ستم پيشگان محشور گرداند.

سپس امام (عليه السلام) كلاه را به سويى افكند و سر مباركش را با پارچه اى بست و كلاه ديگرى خواست و آن را پوشيد و عمامه بر سر نهاد. شمر و همراهانش از حضرت

---

۳۳۳. ارشاد ۲ / ۱۰۹.

فاصله گرفتند و پس از لحظه ای درنگ، امام بازگشت و آنان نیز مجدداً به سوی او بازگشته و وی را احاطه کردند.(۳۳٤)

امام حسین (علیه السلام) شمشیر از نیام برآورد و آن گونه که در جنگ ها و مبارزه جویی ها معمول است، فریاد زد و با جنگاوران دشمن درآویخت و قهرمانانه و با شجاعتی بی نظیر ضربات آنان را پاسخ می داد، هریك به مبارزه اش می شتافت از دَم تیغش می گذشت و به خواری و ذلّت می افتاد.

حُمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند! هرگز کسی را مانند حسین ندیده بودم که در محاصره انبوه دشمن قرار گیرد و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش همه کشته شده باشند و او هم چنان قهرمانانه و بیباك، بر قلب دشمن بتازد. هرگاه پیاده نظام دشمن بر حضرت یورش می برد، امام به گونه ای بر آنان حملهور می شد که دشمن از چپ و راستش نظیر گله بزغاله ای که از حمله گرگ بگریزند، پا به فرار می گذاشتند.(۳۳٥)

وقتی سپاه دشمن از رویارویی با آن بزرگوار عاجز و درمانده شد، به شیوه بزدلان ترسو متوسل شدند، شمر سواره نظام لشکر را فراخواند تا پشت سر پیاده نظام قرار گرفتند و به تیراندازان فرمان داد حسین (علیه السلام) را آماج تیرهای خود قرار دهند و آنان نیز چنین کردند، به نحوی که جسم شریف آن حضرت از پیکان های تیر، گویی پر درآورده بود، حضرت از حرکت باز ایستاد و دشمنان در مقابلش صف کشیدند، خواهرش زینب تا در خیمه بیرون آمد و بر عمر سعد فریاد زد و گفت: عمر! وای برتو! ابا عبدالله کشته می شود و تو تماشا می کنی؟ عمر بدو پاسخی نداد، زینب باردیگر فریاد زد: وای بر شما! آیا میان شما حتی یك مسلمان نیست؟ کسی به او پاسخ نداد. شمر به نیروهای سواره و پیاده تحت فرمانش فریاد زد و گفت: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند. سربازان یکباره از هرسو بر وجود مقدس ابا عبدالله الحسین حملهور شدند.

زُرعة بن شریك با ضربتی بر کتف چپ حضرت، آن را قطع نمود و دیگری ضربه ای بر سر مبارکش فرود آورد که در اثر آن به صورت، روی زمین افتاد و سنان بن أنس نخعی نیزه ای بر آن حضرت وارد ساخت و خولی بن یزید اصبحی از اسب به زیر آمد تا سر مقدس حسین را از بدن جدا کند که بدنش به لرزه افتاد، شمر بدو گفت: دستت شکسته باد چرا می لرزی؟ و خود فرود آمد و سر مطهر حضرت را جدا و به

---

۳۳٤. ارشاد ۲ / ۱۱۰، اعلام الوری ۱ / ٤٦۷.
۳۳٥. ارشاد ۲ / ۱۱۱، اعلام الوری ۱ / ٤٦۸.

خولی بن یزید سپرد و گفت: آن را نزد امیر عمر بن سعد ببر. آن گاه به تاراج بدن شریف او پرداختند، پیراهنش را اسحاق بن حَیوه حضرمی، زیرپوش وی را ابجربن کعب، عمامه اش را أخنس بن مرثد و شمشیر او را مردی از بنی دارم بر گرفت و بدین ترتیب، بار و بنه و شتر و کالای زندگی وی را چپاول کرده و اشیاء گرانبهای همسرانش را به یغما بردند.[(۳۳۶)]

سرخی آسمان

با شهادت امام حسین (علیه السلام) زمین به لرزه درآمد و آفاق هستی تیره و تار شد و سرخی وحشت زایی آسمان را فرا گرفت. در دل نابکاران خون آشامی که به هرگونه حرمت شکنی دست زدند، بیم و هراس انداخت.[(۳۳۷)]

اسب بی صاحب اباعبدالله (علیه السلام)پیشانی خود را به خون مقدس پیشوای مظلوم و شهید رنگین نموده و دوان دوان و وحشت زده خود را به خیمه های امام رساند تا زنان و کودکان آن بزرگوار را در جریان شهادت حضرت قرار دهد، این صحنه جانسوز در زیارت ناحیه مقدسه این گونه به تصویر کشیده شده است.

«فلمّا نظرت النساء إلی الجواد مخزیاً والسرج علیه ملویاً خرجن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات، و للوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العزّ مذلّلات و إلی مصرع الحسین مبادرات»؛

آن گاه که بانوان حرم چشمشان به اسب بی صاحب امام(علیه السلام) که سرافکنده و با زین واژگون به خیمه ها نزدیك شده بود، افتاد، همه با موهای پریشان از خیمه ها بیرون دویدند و با زدن بر سر و صورت و ناله و فریاد و خواری پس از عزّت، به سمت قتلگاه حسین، شتافتند.

عقیله بنی هاشم، زینب داغدیده، دخت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فریاد زد:

«وا محمداه! و أبتاه! واعلیاه! واجعفراه! واحمزتاه! هذا حسین بالعراء صریع بکربلاء لیت السماء اطبقت علی الأرض! ولیت الجبال فتدکدکت علی السهل»؛[(۳۳۸)]

ای رسول خدا، پدرجان! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! کجایید؟ این پیکر آغشته به خون، حسین است که در بیابان کربلا افتاده، کاش، آسمان بر زمین فرو می افتاد و کوه ها متلاشی می شد و در دشت ها فرومی ریخت.

---

۳۳٦. ارشاد ۲ / ۱۱۲، اعلام الوری ۱ / ٤٦۹.

۳۳۷. به کشف الغمه ۲ / ۹، سیر أعلام النبلاء ۳/۳۱۲، تاریخ الاسلام ذهبی/ ۱۵ حوادث سال ٦۱، اعلام الوری ٤۲۹/۱ مراجعه شود.

۳۳۸. مقتل مقرّم/ ۳٤٦.

آتش زدن و تاراج خیمه ها

تبهکاران فرومایه یزیدی در کمال بی اعتنایی حضور بانوان و محذرّات رسالت و نبوت در خیمه ها، سراپرده ابا عبدالله (علیه السلام) را به آتش کشیدند، امام زین العابدین (علیه السلام)فرمود:

به خدا سوگند! هرگاه به عمه ها و خواهرانم می نگرم اشك از چشمانم جاری می شود و یادم از آن لحظه می آید که پس از آتش زدن خیمه ها در روز عاشورا از خیمه ای به خیمه ای دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و جارچی دشمن فریاد می زد: خیمه های ستمکاران را در آتش بسوزانید[(۳۳۹)]. در پی آن، اراذل و اوباش کوفه به تاراج سراپرده امام (علیه السلام)پرداخته و اشیاء گرانبها و زر و زیور مخدرات حرم و کالاهای موجود در آن را چپاول کردند.

اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین (علیه السلام)

پَستی و فرومایگی امویان که حاکی از بدسرشتی آنان بود، بر همگان روشن شد.اینان تبهکارانی بودند که بویی از انسانیّت نبرده و اجساد متحرك و پلیدشان به موجودات وحشی رذلی تبدیل شده بود که ذرّه ای رحم به دل نداشته و مانعی درونی و ذرّه ای وجدان انسانی آنان را از کارهای زشتشان باز نمی داشت.

آن گاه که سپاهیان فریب خورده و گمراه دشمن، اهل بیت پیامبر(علیهم السلام)را در عرصه کربلا به محاصره درآوردند، ابن زیاد طی نامه ای به عمر سعد به تبیین هدف خود از نتیجه این کارزار پرداخت و حقد و کینه های دیرینه نفس تبهکارش را به رسالت و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و هرچه به این دو ارتباط داشت، ابراز نمود. در آن نامه آمده است:

اما بعد; [ای عمر] من تو را به سوی حسین نفرستادم تا از نبرد با او خودداری و یا در انجام آن مسامحه و یا عرصه کارزار را به درازا بکشانی و به او امید و آرزوی سلامتی و زندگی بدهی و یا از ناحیه وی نزد من به واسطه گری و شفاعت بپردازی. دقت کن، اگر حسین و یارانش به حکومت من تن درداده و تسلیم شدند، آنان را سالم نزد من بفرست و اگر امتناع ورزیدند، با سپاهی گران برآن ها بتاز و به کشتارشان بپرداز و بدن هایشان را مثله «قطعه قطعه» کن چرا که سزاوار چنین کیفری هستند، هرگاه حسین

---

۳۳۹. حیاة الامام الحسین، به نقل از تاریخ مظفری/ ۲۳۸.

کشته شد، اسب بر جنازه اش بتازان و سینه و پشتش را زیر سُمّ ستوران لگدکوب نما، زیرا حسین انسانی نافرمان! تفرقه افکن! قطع کننده پیوند خویشاوندی و ستم پیشه است! هرچند لگدکوب کردن بدنش پس از کشته شدن زیانی به او نمی رساند ولی من با خود عهد کرده ام هرگاه او را کشتم با جنازه اش چنین کنم.[۳۴۰]

ابن زیاد خود از سران حکومت بنی امیّه به شمار می آمد ولی سراغ نداریم از افراد تحت فرمان او دستوری صادر شده باشد که نسبت به مقام و منزلت فرزند نبیّ اکرم (علیه السلام)که عظمت آن جایگاه بر هیچ یك از زمامداران اموی پوشیده نبود، اندکی حرمت قائل شده باشند.

بدین ترتیب، ابن سعد پس از به شهادت رساندن گل رخشنده رسول خدا(صلی الله علیه وآله)تصمیم به اجرای دستورات ارباب کینه توزش ابن زیاد گرفت. از این رو، میان هوادارانش فریاد برآورد و گفت: چه کسی برای اسب تاختن بر جنازه حسین داوطلب است؟ ده تن برای انجام این کار داوطلب شده و با اسبان خود بر پیکر عزیز زهرا تاخته و استخوان های سینه و پشتش را درهم شکستند.[۳۴۱]

زینب در کنار نازنین پیکر برادر

عقیله بنی هاشم حضرت زینب(علیها السلام) نواده رسول اکرم(علیه السلام)و دخت گرامی امیرمؤمنان (علیه السلام) کنار پیکر پاره پاره برادر با عظمتش حسین ایستاد و عرضه داشت: «**اللهم تقبّل هذا القربان**؛[۳۴۲] خدایا! این قربانی را از ما پذیرا شو»

انسانیت، در برابر ایمان و اعتقادی که تنها راز جاودانگی شهادت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بود، سر تعظیم و کرنش فرود آورده است.

۳۴۰. تاریخ طبری ۳۱۴/۴، إعلام الوری ۱/۴۵۳.
۳۴۱. إعلام الوری ۴۷۰/۱، مقتل خوارزمی ۳۹/۲.
۳۴۲. حیاة الامام الحسین ۳ / ۳۰۴.

بخش سوم
نتایج قیام حسینی

خاستگاه قیام و انقلاب امام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) را وجدان بیدار امّت و وحی و رسالت مقدس اسلام و خاندان اصیلی تشکیل می داد که رسالت الهی از آن آغاز و به بشریت ارزانی شد و همواره حامی و مدافع رسالت و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به شمار می آمد تا این که پایه و اساس دین استوار گردید.

این قیام خجسته در تاریخ بشر، تُندری ایجاد نمود که پایه های ذلّت پذیری و تسلیم در برابر بیداد و ستم را فروریخت و تاج و تخت ستم پیشگان را درهم کوبید و به مشعل فروزان طریق رهپویان وفاداری تبدیل شد که در سایه اطاعت از خدای متعال، به زندگی آزادمنشانه و ارزشمندی نظر داشتند.

با این که دشمنان کوشیدند با تحریف و درهم آمیختن موضوعات، از درخشش حقیقتِ این قیام جلوگیری کنند اما هیچ کس نمی تواند از آثار و نتایجی که این نهضت در روزها و سال های بعد در پی داشت، غفلت ورزد و با این که بسیاری از این آثار و نتایج بر ما پوشیده است، به روشنی می توانیم آثار فراوان این قیام با عظمت را طی نسل های گذشته و عصر رسالت اسلامی، ملاحظه کنیم که مهمترین آن ها عبارتند از:

۱. رسوایی بنی امیّه

با انقلاب حسین بن علی (علیه السلام) خوی سلطه گری امویان برای مردم پدیدار گشت و جانفشانی های انقلابگران، کلیه ترفندهای ساختگی دینی امویان را که با استفاده از آن و بهره گیری از عدم آگاهی مردم و بی خبری و نادانی ناشی از سقیفه، توانستند در جهت نابودی این انقلاب دست به لشکرکشی بزنند، از ریشه و بُن برکَند و بدان ها پایان دهد. این قبیل ترفندها را در سخنان مسلم بن عمرو باهلی که مسلم بن عقیل پرورش یافته مکتب نبوّت و بنده شایسته خدا را در راستای شورش بر یزید، مورد نکوهش قرار

می دهد به خوبی می توان یافت. وی با افتخار به موقعیت خویش در پاسخ مسلم می گوید: من آن کسی هستم که زمانی که تو از حق دست برداشتی با آن آشنا بودم و آن گاه که تو در حق پیشوایت خیانت کردی، من خیرخواه اش بودم و وقتی تو نافرمانی اش نمودی، از او پیروی و اطاعت کردم.(۳٤۳)

اینك عمروبن حجاج زبیدی ـ از سران سپاه اموی ـ وقتی سربازانش را در شك و تردید می بیند که به دستوراتش تن در نمی دهند،آنان را در نبرد و رویارویی با امام حسین (علیه السلام)تحریك کرده و اظهار می دارد:

مردم کوفه! هم چنان بر اطاعت و وحدت و یکپارچگی خویش باقی باشید و در قتل و کشتار کسانی که از دین خارج شده و با پیشوایشان به مخالفت برخاسته اند، تردیدی به خود راه ندهید(۳٤٤)، [ملاحظه کنید] دین از دیدگاه امویان یعنی اطاعت از یزید و نبرد با حسین (علیه السلام)!

اما قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و تن به بیعت ندادن و جانفشانی های بزرگ وی، امت را از خواب غفلت بیدار و اموری را که با گمراهگری امویان از میان رفته بود برایشان روشن ساخت. امام حسین (علیه السلام) با مخاطب قراردادن آنان جایگاه خود را در رسالت و جامعه اسلامی برایشان تشریح کرد و فرمود:

مردم! با بیان نسب من ملاحظه کنید من چه کسی هستم، سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن و هتك حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من فرزند دخت پیامبر شما و فرزند وصی و پسرعمویش نیستم؟ مگر من فرزند آن کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان اسلام آورد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و دستوراتی را که از نزد پروردگارش آورده بود، تصدیق کرد؟!

آن چه از آن یاد شد افزون بر کلیه خطابه ها و گفت و گوهایی است که در آن وضعیّت آشفته و حساس، ایراد گردید و در آن ها موقعیّت دو طرف نزاع و سپس رفتار و اندیشه پلید امویان را به عنوان آثار و نتایج کارزار، تشریح نمود و بدین سان، پستی و فرومایگی و حقه بازی بنی امیّه آشکار گردید.

سخنان عقیله بنی هاشم حضرت زینب(علیها السلام) دختر بزرگ امیر مؤمنان آن گاه که جنایات بنی امیه را برشمرد و سپس به تشریح رسالت امام حسین (علیه السلام)پرداخت و بی آن که سلاحی خونین و مرگبار در کار باشد در استمرار نهضت حسینی تأثیری فوق العاده بسزا ایفا نمود.

---

۳٤۳. تاریخ طبری ٤ / ۲۸۱.

۳٤٤. تاریخ طبری ٤ / ۳۳۱.

همه مسلمانان ـ با مذاهب و مسلك های گوناگون ـ اتفاق نظر دارند موضعی كه امام حسین (علیه السلام) در قبال ستم پیشگان اتخاذ فرمود، موضعی كاملاً اسلامی و دینی به شمار می آمد و یزید فردی برگشته از دین و عصیانگر به اسلام و شرع الهی و موازین دینی، تلقی می شد.

۲. زنده كردن رسالت اسلام

در واقع شهادت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) وجدان امّت را تكان داد و عامل تحرّك عزم و اراده شكست خورده آنان شد و در مسیر رهایی آن ها از ورطه سقوط ناشی از فریبكاری های بنی امیّه و حاكمان پیش از آن ها كه در جهت انتقال اسلام پیراسته، به نسل های بعدی، علاقه چندانی نداشتند، همواره عاملی هشدار دهنده به شمار می آمد.

فرزند رسول اكرم (صلی الله علیه وآله) با شهادت خویش توانست جنبه های نظری و عملی اسلام را در برابر انحرافی كه امت در نتیجه خودكامگی حكام، بدان گرفتار آمده بود، برای آنان تبیین نماید. آیا امام حسین (علیه السلام) در اجرای این هدف به پیروزی و موفقیّت دست یافت؟

شاید پاسخ این پرسش را در سخن امام زین العابدین (علیه السلام) در پاسخ ابراهیم بن طلحة بن عبدالله به توان یافت كه از او پرسید: در این مبارزه چه كسی پیروز شد؟ حضرت فرمود: هرگاه وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو، پی خواهی برد كه چه كسی پیروز شده است».

در حقیقت، حسین (علیه السلام) پیروز شده بود زیرا آن حضرت در راستای اجرای یكی از مهمترین اهداف والای خویش كه دشمن در پی از میان بردن و خارج ساختن آن از عرصه زندگی بود، به موفقیّت دست یافت.

۳. احساس گناهكاری و نارضایتی از امویان

جرقه احساس گناه در دل مردم زبانه كشید. خطابه های آتشین امام علی بن حسین (علیه السلام) و زینب دخت علی بن ابی طالب (علیهما السلام)و سایر اعضای خاندان نبّی اكرم(صلی الله علیه وآله) كه ستم پیشگان اموی آنان را از كربلا به كوفه و شام به اسارت بردند، آن را شعلهورتر ساخت.

زینب كبری(علیها السلام) در جمع انبوه مردم كوفه كه كاروان اسرا و سرهای شهداء را در میان گرفته و از جنایاتی كه بر خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روا داشته

بودند، اشك ندامت و پشيمانى مى ريختند، به ايراد سخن پرداخت و با اشاره اى آنان را به سكوتى مرگبار واداشت و سپس فرمود:

كوفيان! گريه مى كنيد؟ اشك هايتان هيچگاه نخشكد و شيون و فريادتان روى آرامش نبيند، وصف شما بسان وصف آن زن بى خردى است كه رشته هاى خود را پس از تابيدن و مهيّا ساختن دگر بار باز مى نمود و پنبه مى كرد. شما ايمان و باور دينى خود را بازيچه ساخته ايد.

به هوش باشيد! كه كردار بس زشت و بدى براى سراى ديگرتان فرستاديد، آرى به خدا سوگند! به حال خود بسيار بگرييد و كمتر بخنديد. زيرا با اين رفتار، تاريخ را به ننگ و عارى آلوده ساختيد كه هرگز قادر به شست و شوى آن نخواهيد بود. چگونه مى توانيد خود را از ننگ و عار كشتن بزرگ مردى كه نواده رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) گنجينه رسالت و محور و مركز حجّت راستى و درستى و سعادت و سرور جوانان بهشتى به شمار مى آمد، پاكيزه سازيد؟!

آن گاه على بن حسين (عليه السلام) لب به سخن گشود و چنين فرمود:

مردم! شما را به خدا سوگند مى دهم، آيا شما نبوديد كه با نامه نگارى به پدرم، وى را فريب داديد و با او عهد و پيمان بسته و بيعت نموديد و سپس به جنگش برخاستيد؟ مرگتان باد! كه اين عمل ننگين را براى خود به جهان آخرت فرستاديد چه آراء زشت و ناپسندى داريد؟ اگر رسول(صلى الله عليه وآله) به شما بگويد: عترتم را كشتيد و حرمتم را زيرپا نهاديد و شما امت من نيستيد، با كدام چشم به چهره مبارك رسول خدا(صلى الله عليه وآله) مى نگريد؟[٣٤٥]

نقل شده: يزيد بن معاويه از شنيدن خبر شهادت امام حسين(عليه السلام) بسيار شادمان شد و عبيدالله بن زياد را ارج و احترام فراوان نهاد; ولى ديرى نپاييد با آگاهى از وضعيت مردم و خشم و لعن و ناسزاى آنان نسبت به خود، نادم و پشيمان گشت و ميان او و ابن زياد اختلاف به وجود آمد.[٣٤٦]

در واقع احساس گنهكارى به حالتى از احساس و عاطفه سرشار از سوز و گداز و توان و نيرو و تمايل شديد مردم به انتقام جويى از حكومت اموى، تبديل شد به گونه اى كه بسيارى از مردم را بر آن داشت كه براى جبران گذشته خود كه دست از يارى امام حسين(عليه السلام) برداشتند، به جمعيت هاى اسلامى پيوسته و در برابر حكومت ستم پيشه اموى دست به شورش مسلحانه بزنند.

درست است كه ما نمى توانيم اين موضع گيرى مسلمانان را موضعى عقلانى و برآمده از دركِ فساد و تباهى حكومت اموى و دور بودنش از اصول و مبانى رسالت اسلام بدانيم ولى موضعى صادقانه و راستين به شمار مى آمد كه زمامداران، به دشوارى مى توانستند همانند تسلط بر موضع عقلانى، بر آن استيلا يابند. به همين دليل زمامداران

---

٣٤٥. حياة الامام الحسين بن على ٣ / ٣٤١ به نقل از مثير الاحزان.

٣٤٦. تاريخ طبرى ٣٨٨/٤، تاريخ الخلفاء/ ٢٠٨.

ستم پیشه با دشمنی و خصومتی که نسبت به خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)داشتند، برای این جنبه، حساب های فراوانی بازمی کردند.

٤. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی[٣٤٧]

قیام حسین بن علی (علیه السلام) عزم و اراده انبوه مسلمانان را زنده و روح مبارزه جویی را در آنان برانگیخت و وجدان مسلمانانی را که به پستی و فرومایگی تن درداده و در جهت مبارزه با نفس خود عاجز و از رویارویی با زمامداران بیدادگری که امت را به دلخواه خود بازی می دادند ناتوان بودند، به شدت تکان داد. حکّامی که اعمال ننگین خود را همراه با حقه بازی و نفاق و گاهی توسط وعاظ درباری و گاهی با زیرکی و مهارت در مکر و حیله و در قالب دین، ارائه می دادند.

مسلمانان، از قیام و نهضت امام حسین (علیه السلام) آموختند که نباید تسلیم دشمن شده و با آنان از درِ سازش درآمد، بلکه باید فریاد برآورده و دیدگاه و خواسته خویش را در جهت یك زندگی برتر در سایه حکومتی قانونی و یا حداقل برخاسته از رضایت مردم، اعلان دارد.

از این رو، شاهد به وجود آمدن جنبش های متعددی در تاریخ هستیم که هرچند به موفقیّت چندانی دست نیافتند امّا بر حکومت ستم پیشه اموی شوریده و تا سرحد نابودی آن نظام پیش رفتند و با این که هریك اهدافی متفاوت از یکدیگر داشتند ولی همه آن ها از سرچشمه زلال قیام ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) الهام گرفته و یا از شرایط به وجود آمده از نهضت آن بزرگوار، بهره می جستند از جمله: جنبش توّابین[٣٤٨] که واکنش مستقیم نهضت حسینی محسوب می شد و جُنبش[٣٤٩] مردم مدینه و قیام مختار ثقفی[٣٥٠] که توانست جنایتکارانی را که در به شهادت رساندن سرور آزادگان حسین بن علی (علیه السلام)شرکت داشتند در ازای اعمال ننگین و جنایات نفرت انگیزیشان به محاکمه کشانده و کیفر نماید. سپس جُنبش مطرف بن مغیره و قیام ابن اشعث و قیام زید بن علی بن حسین (علیه السلام)[٣٥١] و شورش ابوسرایا[٣٥٢] را می توان نام برد.

---

٣٤٧. برای آشنایی بیشتر از شرح ماجرا به کتاب «ثورة الحسین النظریة، الموقف، النتایج» نوشته شهید سید محمد باقر حکیم/ ١٠٠، مراجعه شود.

٣٤٨. تاریخ طبری ٤ / ٤٢٦، ٤٤٩.

٣٤٩. همان ٤ / ٤٦٤.

٣٥٠. همان ٤ / ٤٨٤.

٣٥١. مقاتل الطالبیین ١٣٥.

٣٥٢. همان/ ٥٢٣.

در حقیقت، نهضت و قیام حسینی، روح جهاد و مبارزه را در مردم زنده کرده و آن را برانگیخت و با وجود شکست های پیاپی برخی از آن جنبش ها، این قیام به عنوان قلب تپنده امت، هم چنان زنده و جاوید ماند و مسلمانان توان و نیروی خویش را به اثبات رسانده و از فساد و تباهی که می رفت توسط امویان و نیای آنان، آن ها را به نابودی بکشاند، رهایی یافتند.

بخش چهارم

میراث علمی امام حسین(علیه السلام)

چشم اندازی کلی به میراث علمی امام (علیه السلام)

حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)رهبری الهی و یکی از اسوه های هدایت خداوندی به شمار می آمد که آنان را برای حفظ و حراست از دین و آیین اش برگزیده بود.

رنج و محنتی که امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)با آن دست و پنجه در افکندند در مسیر آرمان و عقیده و مسلمانان، پر دامنه ترین رنج و دشواری به شمار می رفت، زیرا این رنج و مصیبت، با انحرافِ زمامداران از مسیر و خط رسالت آغاز و نه تنها به انحراف از اصول و مبانی دین در اداره حکومت اکتفا نشد، بلکه دامنه آن به اعماق مسلمانان و اسلام راه یافت.

این انحراف بزرگ، بر عزم و اراده پیشوایان و راهنمایان دین الهی افزود تا در راستای آموختن احکام دین به مسلمانان، پایه های آیین اسلام را در میان آنان تحکیم بخشیده و به گونه ای آن ها را تربیت کنند که از راهیابی سریع این انحراف میان آنان جلوگیری به عمل آورده و از فروپاشی توان و قدرت آن ها و تفرقه و پراکندگی، باز دارند. از همین رهگذر، تربیت کردن جمعی شایسته و کارآمد و تلاش توان فرسا در جهت پرورش و توجه به امور آنان، کاری فوق العاده مهم به شمارمی آمد و ارج و عظمت این کار برای اهل تحقیق آن گاه روشن می شود که بخواهد مواضع مسلمانان را طی پنجاه سال پس از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در قبال خاندان آن حضرت، مورد مقایسه قرار دهد.

از همین جا، میراث به یادگار مانده از امام امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین سالار شهیدان کربلا برای ما میراثی بزرگ و بس گرانبها و ارزشمند تلقی شده و با وجود این ثروت فکری و علمی که از آن بزرگواران به دست ما رسیده از دیگران احساس بی نیازی می کنیم.

اهل تحقیق با مراجعه به کتبی نظیر موسوعة کلمات الحسین، وثائق الثورة الحسینیة، بلاغة الحسین و مجموع خطابه ها و نامه های آن بزرگوار، می توانند بر عظمت این ثروت بی کران آگاهی یافته و از آن بهره ها ببرند و اکنون نمایی از رهنمودهای این پیشوای بزرگ، از نظرتان می گذرد.

خرد و دانش و شناخت

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

۱. «**خمس مَن لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع: العقل والدین والأدب والحیاء و حسن الخُلق**»[۳۵۳]؛

کسی که دارای این پنج ویژگی نباشد، مردم از او بهره کافی نمی برند، خِرَد، دین، ادب، شرم و حیاء، اخلاق پسندیده.

۲. از حضرت پرسیدند، شرافتمندترین انسانها کیست؟

فرمود: «**مَن اتّعظ قبل أن یوعظ، و استیقظ قبل أن یوقظ**»؛

کسی که پیش از پند و موعظه دیگران، خود پند و موعظه پذیر باشد و پیش از آن که در بیداری دیگران بکوشد، خود بیدار شود.

۳. فرمود: «**لا یکمل العقل الاّ باتباع الحق**»؛[۳۵۴]

خِرَد، جز با پیروی از حق و حقیقت به کمال نخواهد رسید.

۴. **العاقل لا یحدّث مَن یخاف تکذیبه، و لایسأل مَن یخاف منعه ولا یثق بمن یخاف غدره، ولا یرجو مَن لا یوثق برجائه**»؛

انسان عاقل با کسی که بیم دارد او را تکذیب کند، سخن نمی گوید و از کسی که خواسته اش را برنمی آورد خواهش و تمنّایی انجام نمی دهد و به کسی که از خیانتش بیم دارد، اعتماد نمی کند و از کسی که بدو امیدی ندارد، درخواستی نمی کند.

۵. **العلم لقاح المعرفة، و طول التجارب زیادة في العقل، والشرف التقوی، والقنوع راحة الأبدان و مَن أحبّك نهاك و مَن ابغضك أغراك**»؛[۳۵۵]

---

۳۵۳. موسوعة کلمات امام الحسین/ ۷۴۳ به نقل از حیاة الامام الحسین ۱ / ۱۸۱.

۳۵۴. همان/ ۷۴۲ به نقل از اعلام الدین/ ۲۹۸، این مضمون از امام علی(علیه السلام) نیز وارد شده است.

۳۵۵. موسوعة الکلمات الامام الحسین/ ۷۴۲ به نقل از حیاة الامام الحسین ۱ / ۱۸۱.

علم و دانش، نخستین درجه معرفت و شناخت است، زیادی تجربه افزایش خِرَد است و شرافت، تقواست و قناعت راحتی و آسایش بدن است، هرکس دوستدار تو باشد تو را از انجام کار ناپسند بازمی دارد و آن کس که با تو سر دشمنی داشته باشد، تو را به انجام کارهای زشت و ناپسند وامی دارد.

٦. **«من دلائل العالم انتقاده لحديثه و علمه بحقائق فنون النظر»؛**[٣٥٦]

از جمله نشانه های دانشمند این است که سخن خویش را نقد می کند و با نظریات گوناگون آشناست.

٧. **«لو أن العالم كل ما قال أحسَن و أصاب لأوشك أن يجنّ من العجب، و انما العالم مَن يكثر صوابه»؛**

اگر هر چه را عالم و اندیشمند می گوید مطابق با واقع باشد به خودپسندی گرفتار می شود بلکه دانشمند و عالم کسی است که بیشتر گفته هایش مطابق با واقع باشد.

٨ . در دعای عرفه امام حسین(علیه السلام) فرازهایی بس دل انگیز در ارتباط با شناخت آدمی و راه های دست یابی به آن و ارزش و اهمیّت هریك از آن راه ها و صحیح ترین راه سزاوار پیمودن برای فرد عاقلی که در پی هدف است، به چشم می خورد نمونه هایی مرتبط با بحث مان از آن را در این جا یادآور می شویم:

الف ـ **«الهي انا الفقير في غناي فكيف لا أكون فقيراً فى فقرى؟ الهى أنا الجاهل فى علمي فكيف لا اكون جهولاً في جهلي...؟»؛**

خدایا! من که در عین بی نیازیم فقیر و تهیدستم پس چگونه در تهیدستی ام فقیر و بینوا نباشم؟ خدایا! من که با وجود علم و دانشم جاهل و نادانم، پس چگونه در جهل و نادانی ام، سراسر جهل و نادانی نباشم؟

ب ـ **«الهي علمت باختلاف الآثار و تنقلات الأطوار أن مرادك منّى أن تتعرف الىّ في كل شيء حتى لا أجهلك فى شيء..»؛**

خدایا! دانستم که در اثر دگرگونی آثار و جابجایی تحولات، هدف از آفرینشم این است که خودت را در هر چیزی به من بشناسانی تا در هرچیز نسبت به تو جهل نداشته باشم.

ج ـ **«الهى تردّدي في الآثار يوجب بُعدالمزار فاجمعني عليك بخذمة توصلني اليك كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك؟ أيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هوالمظهر لك؟! متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدّل عليك؟! و متى بَعُدت حتّى تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لاتراك عليها رقيباً، و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّك نصيباً»؛**

---

٣٥٦. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ٧٤٢.

خدایا! هرچه در آثارت جستجو کنم از تو دورتر می شوم، به من توفیق انجام وظیفه ای ده که مرا به تو برساند و نزدیك سازد، خدایا! تو چه زمانی از نظرها نهان شدی که نیاز به دلیل داشته باشی؟ و کی از نظرها دورشدی تا آثارت ما را به تو نزدیك کند؟ کورباد چشمی که تو را نظاره گر خود نبیند و زیان می بَرد آن کس که نصیبی از محبت تو نَبَرد.

د ـ **«الهي امرتَ بالرجوع الى الآثار فارجعني إليك بكسوة الأنوار و هداية الاستبصار حتّى ارجع اليك منها كما دخلتُ اليك منها مصون السّر عن النظر اليها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد عليها»؛**

خدای من! دستور دادی بندگانت در پدیده های جهان هستی دقت و بررسی نمایند، اکنون مرا با انوار و بینایی به سوی خود فراخوان تا از آن ها روگردان شده و به سوی تو متوجه شوم چنانکه نخستین بار از آن موجودات به وجود تو پی برده بودم و نیازی به نگریستن به سوی آن ها نداشتم و همتم از اتکای بر آن موجودات ناچیز فراتر بوده است.

هـ ـ **« منك اطلب الوصول إليك و بك استدل عليك فاهدني بنورك إليك واقمني بصدق العبودية بين يديك»؛**

رسیدن به خودت را از تو می طلبم و به وسیله خودت به وجودت استدلال و استناد می کنم. خدایا! به وسیله نور خود مرا به سوی خویش هدایت فرما و در پیشگاه خود بر صدق بندگی مقیم فرما.

و ـ **«الهي علّمني من علمك المخزون و صُنّي بسترك المصون. الهي حقّقني بحقائق اهل القرب...»؛**

خدایا! مرا از گنجینه علم و دانش خود بیاموز و با صیانت خود محفوظم بدار، تا حقایق اهل معرفت و مقرّبان را به من بنمایانی...

ز ـ **«الهي أخرجني من ذُلّ نفسي و طهّرني من شكّي و شركي قبل حلول رمسي»؛**

خدایا! مرا از ذلّت نفسم خارج کن و از تردید و شرکم قبل از آن که مرگم فرا رسد، پیراسته ام گردان.

ح ـ **«الهي ان القضاء والقدر يُمنّيني، و ان الهوى بوثائق الشهوة اسرني، فكن أنت النصير لي حتى تنصرني و تبصرني»؛**

خدایا! قضا و قدر تو مرا امیدوار می کند و هوای نفس به زنجیر علاقه های شهوت اسیرم می گرداند، پس ای خدا! تو مرا یاری کن و بصیرت و بینایی ام ده.

ط ـ «أنت الذي أشرقت الأنوار في قلوب اوليائك حتى عرفوك و وحدّوك، و أنت الذي أزلت الأغيار عن قلوب أحبّائك حتى لم يحبّوا سواك ولم يلجأوا إلى غيرك، أنت المؤنس لهم حيث أوحشتهم العوالم، و أنت الذي هديتهم حيث استبانت لهم المعالم. ماذا وجد من فقدك؟! و ما الذي فقد من وجدك؟!»

خدایا! تویی که انوار الهی را در قلوب اولیای خودت پرتو افکن ساختی تا تو را بشناسند و به یگانگی ات اعتراف نمایند و بیگانگان را از دل محبوبانت زایل نمودی تا به غیر تو محبت نورزد و به غیر تو پناه نبرند. آن گاه که حوادث و ناملایمات، آنان را به وحشت انداخت، تو مونس و همدم آن ها و آن گاه که آثار و نشانه ها برایشان روشن شد، تو هدایتگر آن ها بودی، هرکس تو را از دست دهد چه چیزی به دست آورده و آن که تو را به دست بیاورد چه چیزی از دست داده است؟!

ی ـ **«أنت الذی لا اله غیرك، تعرفت لكل شیء فما جهلك شيء و أنت الذي تعرّفت اليّ في كلّ شيء فرأيتك ظاهرا في كل شيء... كيف تخفى و أنت الظاهر؟ أم كيف تغيب و أنت الرقيب الحاضر؟!»؛**[٣٥٧]

تو آن خدایی که غیر از تو معبودی وجود ندارد، برای هرچیزی شناخته شده ای و هیچ چیز نسبت به تو جاهل نیست، تو خدایی که خودت را در همه چیز به من نشان دادی، به همین دلیل تو را در هرچیزی آشکار یافتم... چگونه پنهان می مانی در صورتی که ظاهر هستی؟ و چگونه غایب می شوی در صورتی که حاضری؟!

قرآن کریم

اهل بیت عصمت و طهارت به قرآن کریم توجه و عنایت فوق العاده ای داشتند. آن بزرگواران زندگی خود را در جهت آموزش و تفسیر و فهماندن آیات و اجرای آن و حفظ و حراستش از چنگ تبهکاران و تحریفگران صرف نمودند. توجه اهل بیت(علیهم السلام) به قرآن کریم در رفتار و ارشادات و سخنانشان به خوبی جلوه گر شد. پیرامون تفسیر و تأویل قرآن و اجرای احکام آن سخنان بسیار ارزشمندی از امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نقل شده که بسیار خواندنی و در خور دقّت است از جمله که فرمود:

الف ـ **«كتاب الله عزّوجل على اربعة اشياء: على العبارة والاشارة واللطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام، والإشارة للخواص واللطائف للأولياء، والحقائق للأنبياء»؛**[٣٥٨]

---

٣٥٧. موسوعة كلمات الامام الحسين ٨٠٣ ـ ٨٠٦ به نقل از اقبال الأعمال ٣٣٩.
٣٥٨. موسوعة كلمات الامام الحسين ٥٥١ به نقل از جامع الأخبار ٤٨.

در كتاب خداوند (قرآن) مطالب، به چهار نوع آمده است: عبارات، اشارات، لطايف و حقايق. عبارت ها ويژه عوام و توده مردم، اشارات آن براى خواص و لطايفش براى اولياء الهى و حقايق آن ويژه پيامبران الهى است.

ب ـ هركس در نمازش آن گاه كه به عبادت ايستاده آيه اى از قرآن تلاوت كند، خداوند در نامة عملش براى هر حرف يكصد حسنه مى نويسد و اگر در غير نماز بخواند، براى هر حرف ده حسنه و اگر تنها به قرآن گوش فرا دهد براى هر حرف يك حسنه نوشته مى شود و اگر قرآن را در شب ختم كند، فرشتگان برايش درود مى فرستند تا شب را به روز برساند و اگر در روز ختم نمايد فرشتگان تا شب بر او درود مى فرستند و دعايش مستجاب مى شود و ارزش آن از آن چه بين زمين و آسمان است برايش بهتر است.[٣٥٩]

ج ـ امام (عليه السلام) **در تفسير اين فرموده خداى متعال (تبدل الأرض غير الأرض) و منظور از آن، فرمود:** منظور زمينى است كه در آن گناهى صورت نگرفته باشد و همان گونه كه روز نخست آن را پديد آورده، برجسته و بدون كوه و گياه باشد.[٣٦٠]

د ـ مردى معناى (كهيعص) را از امام حسين(عليه السلام) **پرسيد، حضرت در پاسخ فرمود:** اگر آن را برايت تفسير كنم، قادر بر راه رفتن روى آب خواهى بود.[٣٦١]

هـ ـ نصربن مالك به امام حسين(عليه السلام) **عرضه داشت: اى ابا عبدالله! منظور از آية شريف: (هذان خصمان اختصموا في ربّهم)چيست؟**

حضرت فرمود: ما و بنى اميه درباره خدا با يكديگر به مخالفت پرداختيم، ما گفتيم: خداوند راست فرمود و آنان گفتند: خدا دروغ گفت. بنابراين، ما و آنان در قيامت با يكديگر خصومت و دشمنى خواهيم نمود.[٣٦٢]

و ـ امام(عليه السلام) **در تفسير آيه شريف (الذين إن مكّناهم في الأرض اقاموا الصلوة)فرمود:** اين آيه شريف در شأن ما نازل شده است.[٣٦٣]

ز ـ در تفسير آيه شريف (قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودّة في القربى)فرمود: خويشاوندى كه خداوند دستور به برقرارى پيوند به آن داده و آن را با اهميّت تلقى نموده و خير و بركت در آن

---

٣٥٩. موسوعة كلمات الامام الحسين ٥٥١، به نقل از كافى ٦١١/٢، حديث ٣.
٣٦٠. همان .
٣٦١. همان ٥٦١ به نقل از ينابيع الموده/ ٤٨٤.
٣٦٢. همان/ ٥٦٣ به نقل از حياة الامام الحسين ٢٣٤/٢.
٣٦٣. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٥٦٤ به نقل از بحارالانوار ٢٤ / ١٦٦.

قرار داده است، همان خویشاوندی ما اهل بیت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله)است که حقمان را بر هر مسلمانی واجب ساخته است.[٣٦٤]

ح ـ امام حسین(علیه السلام) در تفسیر نعمت در آیة شریف **(و امّا بنعمة ربّك فحدّث)**فرموده است: خداوند به پیامبر فرمان داد نعمت هایی را که در دینش بدو عنایت کرده بازگو نماید.[٣٦٥]

ط ـ امام (علیه السلام) در تفسیر کلمه صمد فرمود: خدای متعال صمد را با این فرموده خود **(لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد)** تفسیر نموده است.

ی ـ نیز فرمود: **«الصمد: الذي لاجوف له، والصمد: الذي قد انتهى سُؤدده والصمد: الذى لا يأكل ولايشرب والصمد: الذي لاينام والصمد: الدائم الذي لم يزل ولايزال»؛**[٣٦٦]صمد یعنی کسی که میان تهی و اجوف نیست، صمد یعنی: کسی که حاکمیتش همه جا را فراگرفته، صمد یعنی: آن کس که نمی خورد و نمی آشامد، صمد یعنی: کسی که خواب به چشمش راه نمی یابد، صمد یعنی: کسی که همیشه بوده و همواره خواهد بود.

ك ـ روایت شده که عبدالرحمان سلمی سوره حمد را به فرزند امام حسین(علیه السلام)آموخت، وقتی فرزند آن آیه را برای پدر بزرگوارش قرائت کرد امام(علیه السلام)یکهزار دینار و یکهزار جامه به آموزگارش هدیه کرد و دهانش را پر از جواهر نمود، سبب آن را از امام (علیه السلام) پرسیدند: حضرت فرمود: این مبلغ در برابر عطا و بخشش وی ناچیز است . منظور امام از بخشش او آموزش قرآن [سوره حمد] بود.[٣٦٧]

سنت مبارك

امام حسین (علیه السلام) با جدّ بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) معاصر و در کنف حمایت وحی و رسالت به سر برد و از سینه ایمان شیر نوشید. وی بسان پدر و مادر و برادرش، رنج و محنت رسالت را متحمّل و به این حقیقت واقف گردید که سنّت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)پس از قرآن کریم دومین مرکز نورافشانی دین الهی تلقی

---

٣٦٤. همان/ ٥٦٥ به نقل از بحارالانوار ٢٣ / ٢٥١ حدیث ٣٧.
٣٦٥. همان/ ٥٦٧ به نقل از محاسن ٣٤٤/١ حدیث ١١.
٣٦٦. همان/ ٥٦٩ به نقل از معادن الكلمة ٢ / ٥١.
٣٦٧. همان ٨٢٧ به نقل از بحارالانوار ٤٤ / ١٩١.

می شود و به ضرورت توجه به این دو منبع یقین حاصل کرد. ایستادگی در برابر توطئه های تحریف و تباه سازی سنّت را ضروری شمرد زیرا برخی از سران صحابه در کمال بی پروایی و از بیم این که مبادا پرده ها کنار رود و حقایقی که مانع دست یابی آن ها به قدرت است، آشکار گردد و یا لذّت آن را به کامشان تلخ گرداند، از تدوین احادیث و روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جلوگیری به عمل آوردند.

از این رو، می بینیم امام حسین (علیه السلام) در برابر توطئه ای که این چنین بر ضد دین صورت گرفته در کمال شجاعت ایستاد و در جهت زنده کردن آیین جدّش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)گرانبهاترین موهبت هایی را که در اختیار داشت تقدیم و در طَبَق اخلاص نهاد و گواهی جاودانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در حق خود که فرمود: **«حسین منّی و أنا من حسین» «ألا و إنّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة»** تحقق بخشید.

بدین گونه ملاحظه می کنیم که ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در میراث ارزشمند خود، به نقل سیره نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و بیان روایات سنّت آن حضرت و عمل بدان و زنده نگاه داشتن اش توجّهی فوق العاده مبذول داشته و تا پایه قیام و شورش بر ضد کسانی که در تباه سازی و تغییر و تحوّل سنّت آن بزرگوار برآیند، پیش رفته است. آن حضرت فرمود:

۱. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) خوشخوترین آفریده خدا بود.»[۳۶۸]

۲. امام حسین (علیه السلام) نیز مانند برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) رفتاری را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در زندگی خود و با خاندان و یاران و نحوه نشستن و مجلسیانش داشت، به وصف کشیده است. این دو امام همام ویژگی های رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را از پدر بزرگوارشان علی (علیه السلام) که از کودکی تا زمان رحلت نبی اکرم، پرورش یافته مکتب آن حضرت بود، دریافت کرده بودند که به بخشی از این شیوه رفتار اشاره می کنیم، امام حسین (علیه السلام)فرمود: از پدر بزرگوارم پرسیدم: سکوت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)چگونه بود؟

فرمود: سکوت وی بر چهارچیز بود: حلم و بردباری، پروا داشتن، به اندازه رفتار کردن و اندیشیدن، اما در اندازه رفتار کردن، ایشان در نگاه کردن و گوش فرا دادن به مردم، تفاوتی میان آنان قائل نمی شد، اما اندیشیدن اش در امور باقیماندنی یا ناپایدار بود، و حلم و بردباری اش با شکیبایی در او جمع آمده بود،

---

۳۶۸. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۷۱ به نقل از کنز العمال ۷ / ۲۱۷.

هیچ چیز او را خشمگین نمی ساخت و تحریك نمی كرد و بر چهارچیز مراقبت داشت: كارهای نیك انجام می داد تا مردم از او پیروی كنند، از انجام كارهای ناپسند خودداری می كرد تا مردم از انجام آن ها خودداری كنند و در جهت بهبود وضعیت و مصالح امتش دست به تلاش می زد و به آن چه خیر دنیا و آخرت را برایش در پی داشت می پرداخت.(٣٦٩)

٣. امام (علیه السلام) روایت كرده روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اندوهگین بود، سبب اندوهش را پرسیدند، فرمود: در خواب دیدم كه بنی امیّه یكی پس از دیگری بر این منبرم بالا می روند» عرض شد: ای رسول خدا! بدان ها توجهی نكنید آنان تنها به پست و مقام دنیوی دست می یابند. و خداوند آیه شریف (**وما جعلنا الرؤیا التی اریناك...**)(٣٧٠) را در همین زمینه نازل فرمود.

٤. نیز آن حضرت روایت كرده كه پیامبر اكرم (صلی الله علیه وآله) هرگاه غذا تناول می كرد می فرمود: «**اللهم بارك لنا فیه و ارزقنا خیراً منه**»، خدایا! در این غذا برایمان بركت قرارده و بهتر از آن را نصیبمان فرما. و هرگاه شیر می نوشید می فرمود: «**اللهم بارك لنا فیه، و ارزقنا منه**»;(٣٧١) خدایا! در آن برای ما بركت عنایت كن و از آن نصیبمان فرما و هرگاه به تضرع و زاری می پرداخت و دعا می كرد، دستان مباركش را به آسمان بلند می كرد و نظیر فقیر و بینوایی كه درخواست غذا بكند دستانش را از یكدیگر فاصله می داد.(٣٧٢)

٥. از امام حسین (علیه السلام) پرسیدند: كیفیّت اذان چگونه بوده است؟ در پاسخ فرمود: در مورد اذان، وحی الهی بر پیامبرتان نازل می شود ولی شما مدعی هستید كه وی اذان را از عبدالله بن زید دریافت كرده است؟ من از پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب(علیه السلام)شنیدم می فرمود: آن گاه كه نبیّ اكرم(صلی الله علیه وآله) به معراج رفت. خداوند فرشته ای را فرو فرستاد تا فقرات اذان و اقامه را دو تا دو تا ادا نماید و سپس جبرئیل به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرضه داشت: ای محمد! اذان نماز به این كیفیّت است.(٣٧٣)

٦. امام (علیه السلام) روایت كرده كه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غزوه ذات السلاسل سی تن سواره نظام همراه علی (علیه السلام) فرستاد و فرمود: ای علی! آیه ای درباره خرجی سواره نظام برایت تلاوت می كنم (**الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیة**); آنان

---

٣٦٩. موسوعة كلمات الامام الحسین/ ٥٧١ ـ ٥٧٥ به نقل از مجمع الزوائد ٨ / ٢٧٤، معانی الأخبار/ ٩٧.
٣٧٠. همان/ ٥٧٥، به نقل از الغدیر ٨ / ٢٤٨.
٣٧١. موسوعة كلمات الامام الحسین/ ٥٧٨ به نقل از عیون اخبار الرضا ٢ / ٤٢.
٣٧٢. همان به نقل از بحارالانوار ١٦ / ٢٨٧.
٣٧٣. همان ٦٨٣ به نقل از مستدرك الوسائل ٤ / ١٧.

که اموال خویش را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند. ای علی! هزینه اسب سواران همین است که شخص اموال خویش را در نهان و آشکار انفاق نماید.(۳۷٤)

امام حسین (علیه السلام) رخدادهایی را که خود مستقیماً شاهد آن بوده و یا از پدر و مادر بزرگوار خویش که هردو در نقل مطالب، مصون از خطا و مورد اعتماد بوده اند شنیده، روایت کرده است.(۳۷۵)

اهل بیت(علیهم السلام)

حدیث ثقلین که به نحو تواتر نقل شده و مورد پذیرش تمام مسلمانان است، به خوبی دلالت دارد که جاودانگی آئین مقدس اسلام مرهون تمسّك به دو رکن اساسی یعنی قرآن کریم و عترت پاك نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)است که لازمه همند. این دو، از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد شوند. بنابراین، مسلمانان برای در امان نگاهداشتن خود از لغزش و گمراهی در هر عصر و زمانی باید به این دو امانت گرانسنگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)تمسّك جویند. از همین جا، دشمنان دیرینه اسلام گاهی به بهانه تحریف در لفظ و معنای قرآن کریم و گاهی با جلوگیری از تفسیر و اجرای احکامش و برخی احیاناً با کاستن از مقام و منزلت اهل بیت و گاهی با دور ساختن آنان از ایفای نقش سیاسی و اجتماعی روشنگرانه آن بزرگواران و گاهی با مطرح کردن جایگزین و سردادن شعار بی نیازی از وجود و دانش و بینش آن ها می کوشیدند بین این دو رکن مهم جدایی بیندازند.

پیشوایان معصوم(علیهم السلام)ـ که به گفته صریح وحی الهی، حافظ سلامت رسالت الهی بوند ـ تمام تلاش و مبارزات خود را در جهت حفظ و حراست این دو پایه و رکن اساسی از چنگ تبهکاران، به کار گرفتند هرچند در این مسیر جان و مال بلکه هرآن چه را در اختیار داشتند در طبق اخلاص نهاده و در راستای حفظ رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) فدا ساختند.

در همین زمینه به برخی از روایاتی که از وجود مقدس ابا عبدالله الحسین(علیه السلام)نقل شده اشاره ای گذرا خواهیم داشت:

۱. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مناسك حج خود را در حجة الوداع به پایان رساند، بر مرکب خویش سوار شد و این جملات را بر زبان جاری ساخت: «**لا**

---

۳۷٤. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۷۱۰ به نقل از مستدرك الوسائل ۸ / ۲۰۳ز

۳۷۵. به موسوعة کلمات الامام الحسین(علیه السلام) مراجعه شود.

يدخل الجنّة الا من كان مسلماً»; جز مسلمان، كسى وارد بهشت نخواهد شد ابوذر غفارى به پاخاست و نزد حضرت شرفياب شد و پرسيد: اى رسول خدا! معنى اسلام چيست؟ حضرت فرمود:

«الاسلام عريان و لباسه التقوى و زينته الحياء و ملاكه الورع و كماله الدين و ثمرته العمل و لكلّ شىء اساس و اساس الاسلام حبّنا اهل البيت»;[٣٧٦]

اسلام خود، عريان است، پوشش آن تقوا، زينتش شرم و حياء، ملاك و قوامش ورع، كمال آن دين و ميوه اش عمل است و هرچيزى اساس و بنيانى دارد و اساس و پايه اسلام دوست داشتن ما اهل بيت است».

٢. از حسين بن على (عليه السلام) نقل شده كه فرمود: **«مَن احبّنا كان منّا اهل البيت»;** كسانى كه ما را دوست داشته باشند از ما اهل بيت اند و در اين خصوص به بيان فرموده خداى متعال در مورد عبد صالح **(فمن تبعني فانه منّي)**[٣٧٧]; هر كس از من پيروى كند از من است) استناد جست.

البته پر واضح است كسى كه دوستى و محبت اهل بيت (عليهم السلام)را در دل داشته باشد، از آنان پيروى نيز خواهد كرد و آن كس كه از آنان پيروى كند از زمره آن ها به شمار مى آيد.

٣. امام (عليه السلام) فرمود: **«احبّونا حبّ الاسلام فانّ رسول الله** (صلى الله عليه وآله) **قال: لاترفعوني فوق حقّي، فإنّ الله تعالى اتخذني عبداً قبل ان يتّخذني رسولاً»;**[٣٧٨]

ما را به خاطر اسلام دوست داشته باشيد، زيرا رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) فرمود: مرا بيش از حقم بالا نبريد، چرا كه خداوند پيش از آن كه مرا به پيامبرى خود برگزيند، به بندگى اش پذيرا شد.

٤. نيز فرمود: **«ما كنّا نعرف المنافقين على عهد رسول الله**(صلى الله عليه وآله) **إلاّ ببغضهم علياً وولده**(عليهم السلام)**»;**

ما در زمان رسول خدا(صلى الله عليه وآله) منافقان را تنها با نشان و علامت كينه و بغضى كه از على و فرزندانش ابراز مى داشتند مى شناختيم.

٥. روايت شده روزى منذر بن جارود خدمت امام حسين (عليه السلام) شرفياب شد و از آن حضرت پرسيد: فدايت شوم، فرزند رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت فرمود: عرب به اين بهانه كه پيامبر خدا از آن هاست، بر عجم جفا نمود و عجم نيز بدان اذعان مى كرد. وضعيّت ما و

---

٣٧٦. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٥٢٨ به نقل از امالى طوسى ٨٢/١.
٣٧٧. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٥٢٨ به نقل از نزهة الناظر و تنبيه الخاطر/ ٨٥.
٣٧٨. همان به نقل از مجمع الزوائد ٢١/٩.

قریش این است که آنان فضیلت ما را می دانند، ولی به مقام ما اعتراف نمی کنند و از جمله گرفتارهای مسلمانان این است که هرگاه آن ها را به حق دعوت می کنیم، نمی پذیرند و اگر رهایشان ساخته و به خود وانهیم. جز از طریق ما هدایتی نمی یابند.[۳۷۹]

مژده حسین (علیه السلام) **به وجود مقدس و دولت حضرت مهدی** (علیه السلام)

از نبیّ مکرم اسلام مژده های فراوانی پیرامون غیبت و ظهور حضرت مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ویژگی های دولت و اوصاف و نسب شریف آن بزرگوار وارد شده است، چنان که صحاح و مسانید در ابواب ملاحم و فتن (حوادث و رخدادها) و اشراط الساعه (علائم رستخیز) و دیگر ابواب، این حقیقت را تبیین نموده است.

توجه و عنایتی که پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) به این موضوع مبذول داشته اند کمتر از توجه و عنایت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیست بلکه استمرار و ادامه راهی است که پیامبر خدا در جهت زمینه سازی برقراری دولت حق آن را، پیمود تا اجرای آمال و آرزوهای همه پیامبران و جانشینان آنان را در طول تاریخ عهده دارباشد.

در این راستا روایات فراوانی از سرور آزادگان ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به دست ما رسیده از جمله: آن بزرگوار، از جدش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان، مجموعه سخنانی بی مانند درباره امام مهدی (علیه السلام)روایت نموده که به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. فرمود: خدمت جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسیدم او مرا بر زانوی خود نشاند و به من فرمود: حسین جان! خداوند از نسل تو نُه پیشوا برگزیده که نهمین فرد آنان قائم آن هاست و فضیلت و جایگاه همه آنان در پیشگاه خدا یکسان است.[۳۸۰]

۲. شعیب بن ابی حمزه از آن حضرت پرسید: آیا صاحب الأمر شما هستید؟

فرمود: خیر;

پرسید: پس کیست؟

امام حسین (علیه السلام) فرمود: صاحب الامر کسی است که زمین را همان گونه که پر از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده می سازد و همان گونه که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)در فاصله با پیامبران قبلی برانگیخته شد، وی نیز در فاصله با امامان قبل از خود، ظاهر می شود.[۳۸۱]

---

۳۷۹. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۸۶ به نقل از نزهة الناظر/ ۸۵.

۳۸۰. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۶۵۹ به نقل از ینابیع المودة/ ۵۹۰.

۳. **نیز فرمود:** صاحب الأمر (عج) دارای دو غیبت است، یکی به اندازه ای طولانی است که عده ای می گویند: وی از دنیا رفته و برخی از قتل و کشته شدنش خبر می دهند و دیگران از رفتن او به جای نامعلومی دم می زنند و هیچ کس جز خدای بزرگ از جایگاه او آگاه نیست.(۳۸۲)

٤. **هم چنین فرمود:** از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: اگر از عمر دنیا تنها یك روز باقی مانده باشد، خدای عزوجل آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم ظهور نماید و گیتی را همان گونه که پر از ستم و بیداد شده، از عدل و داد آکنده سازد.(۳۸۳)

٥. نیز فرمود: «**للمهدي خمس علامات: السفياني واليماني والصيحة من السماء والخسف بالبيداء و قتل النفس الزكيّة**»؛(۳۸٤)

امام مهدی (علیه السلام) دارای پنج نشانه است که عبارتند از: خروج سفیانی، خروج یمانی، سروش آسمانی، فرو رفتن دشمن در بیداد، کشته شدن نفس زکیّه.

٦. **همچنین فرمود:** اگر مهدی(علیه السلام)ظهور نماید، مردم به انکار او پرداخته و او را نمی شناسند، زیرا می پندارند وی پیر و سالخورده است در صورتی که آن حضرت در اوج جوانی ظهور می کند. بزرگترین اندوه آن است که پیشوایشان مهدی(علیه السلام) در جوانی ظهور نماید و مردم تصور کنند وی پیری سالخورده است.(۳۸٥)

۷. **نیز فرمود:** در وجود نهمین فرزندم سنّتی از حضرت یوسف و سنّتی از حضرت موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت به شمار می آید و خدای تبارك و تعالی أمر ظهور او را یك شبه سر و سامان می دهد.(۳۸٦)

۸ . **هم چنین فرمود:** هرگاه حضرت مهدی (علیه السلام)ظهور نماید میان او و عرب و قریش چیزی جز شمشیر حاکم نیست و نسبت به ظهور مهدی شتاب نمی کنند؟ به خدا سوگند! لباسش ضخیم و خشن، غذایش نان جو و جز شمشیر چیزی حاکم نخواهد بود و زندگی اش جز مرگ در سایه شمشیر نیست.(۳۸۷)

اصول عقاید و علم کلام

در این زمینه گزیده ای از روایاتی را که از سرور شهیدان حسین بن علی(علیهما السلام)به دستمان رسیده یادآور می شویم:

---

۳۸۱. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٦٥۹ به نقل از ینابیع المودة/ ٥۹۰.
۳۸۲. همان به نقل از عقد الدرر/ ۱۳٤.
۳۸۳. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٦٦۱ به نقل از کمال الدین/ ۳۱۷.
۳۸٤. همان/ ٦٦۲ به نقل از عقدالدرر/ ۱۱۱.
۳۸٥. همان / ٦٦۲ به نقل از عقد الدرر/ ۱۱۱.
۳۸٦. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ٦٦٥ به نقل از کمال الدین/ ۳۱۷.
۳۸۷. همان/ ٦٦۳ به نقل از عقدالدرر/ ۲۸۸.

۱. امام (علیه السلام) در مورد یگانگی خدای سبحان فرمود:

توصیفگران توان بیان بزرگی و عظمتش را ندارند، مقام جبروتش بر قلوب بشر خطور نمی کند، زیرا در میان آفریده ها نظیر و مانندی ندارد، دانشمندان با عقل و خِرد خویش و متفکران با اندیشه های خود، توان درك او را ندارند، مگر به همین اندازه که با ایمان به غیب، او را تصدیق نمایند، چرا که نمی توان او را با صفات آفریده گان به وصف آورد او پروردگار یکتا و بی نیاز است، آن چه در اوهام و افکار پدید آید، غیر اوست... او هر نیستی را هستی می بخشد و هرهستی را به نیستی می کشاند و برای کسی جز او، این دو صفت در یك زمان قابل جمع نیست. سرانجام اندیشیدن در ذات او، ایمان به وجود اوست و فراهم آمدن ایمان، صفتی را اثبات نمی کند. به وسیله خدا می توان صفات را وصف کرد ولی با صفات نمی توان خدا را به توصیف کشید. به واسطه خداوند می توان معارف و علوم را شناخت، نه با معارف و علوم بتوان خدا را شناخت. خدای سبحان همتا و نظیری نداشته و از هر عیبی منزّه است، او خدایی بی مانند و شنوا و بیناست.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ ابن ازرق می فرماید:

«اصف الهي بما وصف به نفسه و أعرّفه بما عرّف به نفسه، لایدرك بالحواس ولایقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصق، و بعید غیر مقتصّ (نقص) یوَحِّدُ ولا یبعَّض، معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، لا اله الا هو الکبیر المتعال»؛[۳۸۸]

خداوند با حواس درك نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. او نزدیك است اما نه متّصل به اشیاء و دور است ولی نه آن گونه که فاصله داشته باشد. او واحد است نه واحدی که بعضی از عدد است. به وسیله نشانه ها و آثارش شناخته شده و به وسیله علامت ها توصیف گشته است، معبودی جز او که خدای بزرگ و بلندمرتبه است، وجود ندارد.

۲. روزی امام حسین (علیه السلام) در جمع یارانش حضور یافت و فرمود:مردم! خدای با عظمت، بندگانش را تنها برای شناخت خود آفریده است، هرگاه او را شناختند به پرستش وی می پردازند و هر زمان ذات مقدسش را پرستش نمودند با پرستش وی از پرستش دیگران بی نیاز خواهند شد.[۳۸۹]

آن گاه مردی درباره شناخت خدا از او نکته ای پرسید: حضرت در پاسخ وی فرمود: **«معرفة اهل کلّ زمان امامهم الذي یجب علیهم طاعته»؛**[۳۹۰] شناخت خدا یعنی: مردم هر عصر و زمانی پیشوایی را که اطاعتش بر آن ها واجب است بشناسند.

۳. امام (علیه السلام) آن گاه که به بیان ملاك تکلیف می پردازد چنین می فرماید آن گاه که خداوند توان کسی را بازگرفت اطاعت خود را از او برمی دارد و هرگاه قدرتش را سلب کرد، تکلیف خود را از او برخواهد داشت.[۳۹۱]

۳۸۸. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۳۳ به نقل از توحید/ ۷۹.
۳۸۹. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ٥٤٠ به نقل از علل الشرایع/ ۹.
۳۹۰. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ٥٤٠ به نقل از علل الشرایع/ ۹.
۳۹۱. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ٥٤٢ به نقل از تحف العقول/ ۱۷۵.

٤. امام حسین(علیه السلام) در پاسخ حسن بصری در معنای «قَدَر» فرمود: به راستی هرکسی به خیر و شر «قَدَر» ایمان نداشته باشد، کاملاً به کفر گراییده است و هرکس معاصی را به ذمّه خدا بیندازد، گناهی بس بزرگ مرتکب شده و به خداوند افتراء بسته است. خدا با کراهت بندگی نمی شود و با زور و جبر مورد عصیان قرار نمی گیرد و بندگان را به هلاکت نمی افکند، ولی هرچه را بدانان داده، مالك آن است و بر آن چه خود بدان ها توانایی داده، قادر و تواناست. اگر از خداوند فرمان بردند، از بندگی آن ها جلوگیری نمی کند و اگر به ارتکاب معصیت پرداختند، می تواند بر آن ها منّت نهد و میان آنان و گناهانشان فاصله بیندازد، اگر چنین نکند او نبوده که آن ها را به گناه واداشته و یا برانجام گناه مجبور کرده است، بلکه با بیم دادن و اتمام حجّت بر آنان به آن ها توان و تمکین عنایت نموده و راه رسیدن به اوامر و نواهی خود را به بندگانش نشان داده است.[۳۹۲]

٥. دعاهای امام حسین (علیه السلام) به ویژه دعای عشرات و دعای عرفه[۳۹۳] که با معارف ارزنده و علوم بیکرانش می درخشد، سرشار از گوهرهای گرانبهایی در یگانگی خدا و شناخت او و هدایت الهی می باشد بلکه می توان گفت: یك دوره کامل اصول عقاید تلقی می شوند، آنجا که در آغاز دعا عرضه می دارد:

«الحمد لله الذي ليس لقضائه دافع ولا لعطائه مانع ولا كصنعه صنع صانع و هوالجواد الواسع، فطر أجناس البدائع و أتقن بحكمته الصنائع، لاتخفى عليه الطلائع ولا تضيع عنده الودائع، أتى بالكتاب الجامع و (بشرع الإسلام) النور الساطع و هو للخليقة صانع و هوالمستعان على الفجائع...»;[۳۹٤]

حمد و ستایش خدایی را می سزد که قضایش واقع می شود و در بذل و بخشش اومانعی وجود ندارد و آفرینش هیچ آفریننده ای نظیر پدیده هایش نیست، او جواد و بخشنده و گشایش بخش است، انواع آفریده ها را خلق کرد و با حکمت خود، کارها را تحکیم بخشید، پدیده هایش نهان نیست و امانت ها نزدش به تباهی نمی رود. کتاب جامع (قرآن) را با نور ساطع نازل فرمود. او آفریدگار آفریده های خویش است و در حوادث ناگوار، تنها از او یاری خواسته می شود...

اخلاق و تربیت معنوی

١. از امام حسین (علیه السلام) در مورد خیر دنیا و آخرت سؤال شد، آن بزرگوار در پاسخ مرقوم فرمود: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد; کسی که رضای خدا را هرچند به نارضایتی

---

۳۹۲. همان/ ٥٤٠ ـ ٥٤١، به نقل از معادن الحكمه ٢ / ٤٥.
۳۹۳. البلد الامین کفعمی/ ٢٤.
۳۹٤. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۷۹۳ ـ ۸۰٦، به نقل از اقبال الأعمال/ ۳۳۹.

مردم بینجامد جلب کند، خداوند او را از مردم بی نیاز می کند و هرکس رضایت مردم را هرچند با نارضایتی خدا به دست آورد، خداوند او را به مردم وامی گذارد. والسلام.[۳۹۵]

۲. امام (علیه السلام) در بیان اقسام عبادت و درجات بندگان الهی می فرماید:

گروهی خداوند را با شوق به ثواب و پاداش، عبادت می کنند که این قسم پرستش، عبادتِ بازرگانان است، برخی او را به جهت ترس و بیم از عذابش می پرستند، این نوع پرستش، عبادت بردگان تلقی می شود و دسته ای خدا را از سر سپاس و شکر نعمت های بی کرانش می پرستند، این نوع پرستش، عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت به شمار می آید.[۳۹۶]

۳. حضرت در مورد آثار و نتایج عبادت حقیقی می فرماید: **«مَن عبد اللّه حق عبادته، آتاه الله فوق امانیه و کفایته»؛**[۳۹۷]

کسی که خداوند را آن گونه که شایسته است، پرستش نماید خداوند موهبتی بالاتر از آرزوها و فراتر از آن چه او را کفایت می کند، بدو عنایت خواهد کرد.

٤. در پاسخ به پرسشی پیرامون ادب فرمود: ادب آن است که وقتی از خانه ات بیرون می روی، با هرکس روبرو شوی او را برتر از خود بدانی.[۳۹۸]

٥. امام حسین (علیه السلام) فرمود: اگر اموالت به حال تو سودمند بود از آن بهره برده ای، تو برای آن ماندگار نیستی و مال نیز برای تو ماندنی نیست. بنابراین، پیش از آن که خود طعمه آن شوی، از آن بهره برداری نما و هزینه اش کن.[۳۹۹]

پندهای ارزشمند

۱. شخصی به حضرت نوشت مرا با دو حرف اندرز دهید. حضرت در پاسخ او مرقوم فرمود:

«مَن حاول امراً بمعصیة الله تعالی کان أفوت لما یرجوا و أسرع لمجیء ما یحذر»؛[٤۰۰]

آن کس که با ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا، در پی انجام کاری باشد، دیرتر به خواسته اش می رسد و آن چه از آن بیم داشت زودتر به سراغش خواهد آمد.

---

۳۹۵. امالی صدوق/ ۱٦۷.

۳۹٦. تحف العقول/ ۱۷٥.

۳۹۷. بحارالانوار ۱۸٤/۷۱.

۳۹۸. دیوان الامام الحسین/ ۱۹۹.

۳۹۹. بحارالانوار ۳٥۷/۷۱.

٤۰۰. کافی ۳۷۳/۲.

۲. مردی خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و بدو عرضه داشت: من فردی معصیت کارم و نمی توانم از انجام آن خودداری کنم، مرا پندی دهید، امام (علیه السلام)فرمود:

«إفعل خمسة اشياء و أذنب ماشئت، فأوّل ذلك: لا تأكل رزق الله و اذنب ماشئت. والثاني: اخرج من ولاية اللّه و اذنب ماشئت. والثالث: اطلُب موضعاً لايراك الله و اذنب ماشئت. والرابع: إذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ما شئت. والخامس: اذا أدخلك مالك النار فلاتدخل فى النار و اذنب ماشئت»[۴۰۱]؛

پنج چیز را انجام بده آن گاه هرگناهی را خواستی مرتکب شو.

نخست: رزق و روزی خدا را مخور و هر گناهی خواستی انجام ده.

دوم: از حکومت و ولایت الهی بیرون رو و هر گناهی خواستی مرتکب شو.

سوم: جایی را برای خود برگزین که خدا تو را نبیند، سپس هرگناهی که خواهی انجام ده.

چهارم: هرگاه فرشته مرگ برای گرفتن جانت وارد شد او را از خود دور کن، پس از آن هر گناهی خواستی انجام ده.

پنجم: هر زمان مالك دوزخ خواست تو را وارد آتش دوزخ کند، داخل آتش مشو و آن گاه هرگناهی خواستی انجام ده.

۳. از جمله روایاتی که در خصوص پندهای سودمند امام حسین (علیه السلام)وارد شده می توان به این روایت اشاره کرد:

ای فرزند آدم! اندکی بیندیش و با خود بگو: پادشاهان و سلاطین و دنیاداران کجایند؟ آنان که به آبادانی زمین پرداخته و نهرها جاری ساختند و درخت ها کاشتند و شهرها ایجاد کردند ولی با نگرانی از آن ها جدا شدند و دیگران آن ها را به ارث بردند و دیری نمی پاید که ما نیز به آنان خواهیم پیوست.

ای فرزند آدم! مردنت را بیاد آور و استراحتگاه خویش را در قبر یادآور شو و آن زمان که در پیشگاه حق قرار می گیری و اعضای بدنت بر ضد تو گواهی می دهند، روزی که گام ها در آن می لرزد و نفس ها به گلوگاه می رسد و برخی چهره ها سفید و نورانی و برخی سیاه می شوند و رازها فاش می گردد و میزان الهی را که برای سنجش اعمال نصب می شود، به یاد آور.

ای فرزند آدم! مرگ پدران و فرزندانت را متذکر شو که چگونه بسر بردند و در کجا اقامت گزیدند و گویی تو نیز به زودی در جایگاهشان قرارخواهی گرفت و درسی برای عبرت آموزان خواهی شد.

---

۴۰۱. بحارالانوار ۱۲۶/۷۸.

٤. امام حسین (علیه السلام) طی ایراد خطابه ای فرمود:

مردم! در کسب فضائل اخلاقی، با یکدیگر رقابت کنید و در به دست آوردن سود نیکوکاری بشتابید و در کار خیری که شتاب نداشته باشید آن را خیر و معروف ندانید، با انجام کار نیك سپاس دیگران را نسبت به خود به دست آورید و در اثر سستی در انجام کار پسندیده، زبان مردم را به مذمت و بدگویی خویش نگشایید. اگر فرد ناتوانی را توانایی بخشیدید و او محبّت شما را سپاس نگفت، غمگین مشوید زیرا خداوند اهل فضل و کرم است و بزرگترین پاداش ها را به شما عنایت خواهد فرمود و یقیناً پاداش الهی با ارزش تر و بزرگ تر از پاداش دیگران است. به هوش باشید! که نیازمندی مردم به شما خود، یکی از بزرگترین نعمت های خداوند نسبت به شماست. بنابراین، هیچگاه از مراجعه آنان خسته نشوید که در این صورت این نعمت تبدیل به بلا خواهد شد.[٤٠٢]

فقه و احکام دین

معصومین (علیهم السلام)مرجعیت دینی خویش را پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در زمینه علمی و سیاسی با هم، به اثبات رساندند. خط و مشی خلافت به گونه ای حساب شده در جهت حذف و از میان برداشتن این شیوه پیامبر و دور ساختن آن از عرصه سیاسی و اجتماعی به فعالیت پرداخت و همان گونه که عنایت داشتید اهل بیت (علیهم السلام)برای رویارویی با این توطئه، دست به برنامه ریزی زدند.

ولی در این گیرودار، بعد علمی بیشتر جلوه گر شد و بر بُعد سیاسی غلبه یافت به گونه ای که اهل بیت (علیهم السلام)پس از امام حسین (علیه السلام) به کناره گیری از عرصه سیاسی متهم گشتند، اما ناتوانی علمی خط حاکم با وجود امکانات فراوان مادی و نیروی انسانی آن ها در طول تاریخ به خوبی پدیدار گشت و مرجعیت ائمه اطهار (علیهم السلام)بر دیگر مرجعیت های رایج آن زمان برتری یافت. از سویی، نیاز مسلمانان به تشریح احکام شرع با توجه به رخدادهای جدیدی که همواره پیش آمد، سبب دیگری بود که به پدیدار شدن علوم و فضیلت و کمال اهل بیت(علیهم السلام)انجامید.

حقایقی نظیر حقیقت عدم عجز و ناتوانی اهل بیت در برابر پرسش های گوناگون مردم و عدم دریافت علم و دانش خود از فردی غیر از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)و خاندان معصوم آن بزرگوار که در تاریخ ثبت شده، بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست و دلیل روشنی بر فضل و برتری آنان از دیگران تلقی می شود.

---

٤٠٢. کشف الغمه ٢٩/٢.

در این جا نمونه ای از روایاتی را که ارتباط به فقه به معنای رایج آن دارد در خور گنجایش آن، یادآور می شویم:

۱. در ارتباط با نماز; امام باقر (علیه السلام) نمازخواندن را در يك لباس جایز می داند و در این راستا به سخن کسانی که خود، شاهد بوده اند حسین بن علی(علیه السلام)نماز خود را در يك لباس به جای آورد، استناد کرده است و از آن بزرگوار نقل کرده که وی شاهد بوده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نمازش را در يك لباس به جای آورده است.[٤٠٣]

۲. در روایت آمده است که ائمه (علیهم السلام)جمله **بسم الله الرحمن الرحیم** را در نمازهای (صبح و مغرب و عشاء) که حمد و سوره آن ها بلند خوانده می شود و در آغاز سوره حمد و در ابتدای هر سوره ای در هر نمازی بلند می خواندند. از امام حسین (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «**اجتمعنا ولد فاطمة علی ذلك**»؛[٤٠٤] همه ما فرزندان فاطمه بر این سخن اتفاق نظر داریم.

۳. امام حسین(علیه السلام) مشغول نماز بود شخصی از مقابلش عبور کرد، یکی از مجلسیان حضرت وی را از این کار نهی کرد، امام (علیه السلام) پس از پایان نماز رو به او کرد و فرمود: چرا از عبور این مرد جلوگیری کردی؟

عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! وی میان شما و محرابتان فاصله ایجاد می کرد. حضرت فرمود: وای بر تو! خدای عزوجل به من نزديك تر از آن است که کسی میان من و او فاصله ایجاد کند.[٤٠٥]

٤. روزی امام حسین (علیه السلام) در مکانی جلوس فرموده بود که جنازه ای را از مقابل حضرت عبور دادند، وقتی جنازه پدیدار شد مردم از جا برخاستند، در این جا امام(علیه السلام) برای روشن ساختن اشتباه مردم که به پاخاستن هنگام عبور جنازه را از سنّت نبی اکرم می پنداشتند، فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مسیری که جنازه فردی یهودی را عبور می دادند جلوس فرموده بود، حضرت به پاخاست تا جنازه یهودی بلندتر از سر مبارکش قرار نگیرد.[٤٠٦]

مؤلف کتاب «موسوعة كلمات الإمام الحسين» به نقل نزديك به دویست و پنجاه روایت در مورد احکام شرع که در ابواب گوناگون فقه اسلام از ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)رسیده پرداخته است.

---

٤٠٣. دعائم الاسلام ۱ / ۱۷۵.
٤٠٤. مستدرك الوسائل ١٨٩/٤.
٤٠٥. وسائل الشیعه ٤٤٤/٣ حدیث ٤.
٤٠٦. کافی ١٩٢/٣.

سیره و روش امام حسین (علیه السلام) نیز مانند شیوه سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) در جهت سامان دادن به رفتار فردی و اجتماعی مسلمانان و جامعه اسلامی، یکی از منابع اصیل دریافت احکام الهی به شمار می آورد.

دعاهای امام حسین (علیه السلام)

میراث اهل بیت (علیهم السلام)با پدیده دعا و جنبه های کیفی و کمّی آن با هم، از امتیاز خاص و بی مانندی برخوردار است. توجه به دعا در تمام حالات و شرایط زندگی، چنان که خدای متعال فرمود: **(قل مایعبؤا بکم ربّي لولا دعاؤکم)**[٤٠٧]جلوه ای است که شیوه رفتار اهل بیت (علیهم السلام)را از دیگران متمایز می سازد و پیروان خود را نیز به همین شیوه تربیت کرده اند.

این پدیده در ایام حج و دیگر مراسم عبادی میان پیروان و شیعیان اهل بیت، برای عموم مسلمانان به روشنی ملموس است. دعاهای معصومین(علیهم السلام) از جنبه محتوا و اهداف و مفاهیم، بی مانند است و به روشنی از فاصله زیاد میان آنان و دیگران پرده برمی دارد، خاك کجا و افلاك کجا؟

برخی روایات رسیده از امام حسین (علیه السلام) ما را بر راز و رمز توجه فوق العاده آن بزرگواران به دعا و نیایش رهنمون می شود:

١. امام حسین (علیه السلام) فرمود: ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد و بخیل ترین فرد کسی است که از سلام کردن به دیگران خودداری کند.[٤٠٨]

٢. از آن امام هُمام منقول است که در قنوت نماز وَتْر این دعا را که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)بدو آموخته بود می خواند:

«اللهم أنت ترى ولاترى، و أنت بالمنظر الأعلى و إنّ اليك الرجعى و إنّ لك الآخرة و الاولى، اللهم انّا نعوذ بك من أن نذلّ و نخزى»؛[٤٠٩]

خدایا! تو همه را می بینی و خود دیده می شوی و از افقی برتر بر بندگانت مراقبت داری بازگشت همه به سوی تو و دنیا و آخرت از آن توست. خدایا! از گرفتار آمدن به ذلت و خواری، به تو پناه می جوییم.

---

٤٠٧. فرقان/ ٧٧ «بگو اگر دعای شما نباشد، خداوند به شما اعتنایی قائل نیست».
٤٠٨. بحارالانوار ٢٩٤/٩٣.
٤٠٩. کنز العمال ٨٢/٨، مسند احمد ٢٠١/١.

۳. از جمله دعاهای کوتاهی که از آن حضرت نقل شده بدین دعا می توان اشاره کرد: «**اللهم لا تستدرجنی بالأحسان ولا تؤدبنی بالبلاء**»؛[٤١٠] خدایا! با وفور نعمت هایت، سپاس آن ها را از من سلب نفرما و با رنج و محنت،گوشمالی ام مده.

در معنای «استدراج» فرمود: «**الاستدراج من الله لعبده ان یسبغ علیه النعم و یسلبه الشکر**»؛[٤١١] سلب سپاس خدا از بنده اش این است که نعمت بسیاری به او عنایت کند ولی توفیق شکرگزاری را از او بگیرد.

٤. امام حسین (علیه السلام) در قنوت نماز خود این دعا را می خواند:

«**اللّهم مَن آوی إلی مأوی فأنت مأوی و مَن لجأ إلی ملجأ فأنت ملجای. اللهم صل علی محمد و آل محمد واسمع ندائي و أجب دعائي واجعل مآبي عندك و مثواي، واحرسني في بلواي من افتتان الامتحان و لمّة الشیطان بعظمتك التي لا یشوبها ولع نفس بتفتین، ولا وارد طیف بتظنین ولا یلمّ بها فرج حتی تقلبني الیك بإرادتك غیر ظنین و لا مظنون ولا مراب ولا مرتاب، انّك انت ارحم الراحمین**»؛[٤١٢]

خدایا! هرکس در جستجوی پناهگاهی است ولی پناهگاه من تویی و هرکس در پی یار و یاوری می گردد، اما یار و یاور من تو هستی. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت فرما و جایگاه بازگشتم را نزد خود مقرّر دار. خدایا! تو را به عظمتی که در آن حرص و آز نفسانی و فتنه ای نیست و هیچ ظن و گمانی در آن دخالت ندارد و هیچ راهی را دگرگون نمی سازد سوگند می دهم که مرا در کوران امتحان ها و آزمایش ها و از گزند شیطان حفظ نما، تا مرا به سوی خود بازگردانی و هیچ گمان و تردیدی در من باقی نمانده باشد، به راستی که تو مهربان ترین مهربانانی.

٥. حضرت در قنوت نماز خود دعای دیگری را نیز زمزمه می کرد و عرضه می داشت:

«**اللهم منك البدء و لك المشیئة و لك الحول و لك القوة، و أنت الله الذي لا اله الا انت جعلت قلوب اولیائك مسكناً لمشیّتك و مكمناً لإرادتك، و جعلت عقولهم مناصب اوامرك و نواهیك فأنت اذا شئت ما نشاء حركت من أسرارهم كوامن ما ابطنت فیهم، و ابدأت من إرادتك علی ألسنتهم ما افهمتهم به عنك في عقودهم بعقول تدعوك و تدعو الیك**

---

٤١٠. بحارالانوار ۱۲۸/۷۸.

٤١١. تحف العقول/ ۱۷٥.

٤١٢. مهج الدعوات/ ٤٩.

بحقائق ما منحتهم به، و إنّي لأعلم ممّا علمتني ممّا أنت المشكور على ما منه أريتني و اليه آويتني»؛

خدایا! قضا و قدر، از ناحیه تو و توان و قدرتی جز قدرت تو وجود ندارد، تو خدایی که معبودی جز تو نیست. دل اولیای خود را جایگاه اراده خویش قرار دادی و عقل و خردشان را محل اوامر و نواهی خود مقرر داشتی. تو هرگاه اراده کنی هرکدام از رازهای درونی آن ها را که بخواهی به جوش و خروش وا می داری و آن چه را به آنان فهماندی بر زبانشان جاری می سازی، آن فهم و خردی که تو را می خواند و با حقایقی که به آن ها عطا فرمودی، تو را می خوانند و من نیز از آن چه به من آموختی پی بردم در آن چه به من نشان دادی و جایگاهم را تعیین نمودی باید شکر و سپاست را به جای آورم.

٦. از آن حضرت دعایی نیز به نام «عشرات» منقول است.

٧. امام (علیه السلام) آن گاه که دست مبارك خود بر رُکن یمانی می نهاد و با خدای خویش نیایش می کرد این دعا را می خواند:

«الهي انعمتني فلم تجدني شاكراً، و أبليتني فلم تجدني صابراً، ولا سلبت النعمة بترك الشكر، ولا أدمت الشدة بترك الصبر الهي ما يكون من الكريم الا الكرم»؛[٤١٣]

خدایا! به من نعمت دادی ولی مرا سپاسگزار آن نعمت ها نیافتی، و در بوته آزمون و امتحانم قراردادی و مرا اهل بردباری و شکیبایی نیافتی، با این که سپاسگزاریت نکردم، نعمت هایت را از من بازنگرفتی و با این که شکیبایی نکردم مرا در تنگنا قرار ندادی، خدایا! از کریم و بخشنده جز کرم و بخشش انتظار نیست.

٨ . روایت شده روزی شریح وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شد، دید حسین(علیه السلام) در حال سجده صورت بر خاك می ساید و عرضه می دارد:

خدایا! مولای من! آیا اعضای بدنم را برای گرزهای آهنین و اعضای درونی ام را برای نوشیدن حمیم دوزخ آفریدی؟ خدایا! اگر مرا به جرم گناهانم بازخواست نمایی من نیز قطعاً کرم و بخششت را درخواست خواهم کرد و اگر مرا در کنار تبهکاران به بند بکشی، مراتب دوستی و محبتی را که از تو به دل دارم به آنها اعلام خواهم کرد! مولای من! فرمانبرداری و اطاعت من سودی به حال تو ندارد و معصیت و گناهم به تو زیانی نمی رساند، پس توفیق اطاعت به من ببخش و از گناهانم درگذر، که تو مهربان ترین مهربانانی.[٤١٤]

---

٤١٣. احقاق الحق ١١ / ٥٩٥.

٤١٤. احقاق الحق ٤٢٤/١١.

۹. امام حسین (علیه السلام) هرگاه به زیارت اهل قبور می رفت این دعا را می خواند:

اللهم ربِّ هذه الأرواح الفانية والأجساد البالية، والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا و هی بك مؤمنة أدخل عليهم روحاً منك و سلاماً منّي»؛

خدایا! تو پروردگار ارواح فانی و ناپایدار و بدن ها و استخوان های پوسیده ای هستی که با ایمان به یگانگی ات، دنیا را وداع گفتند، (پروردگارا!) سرور و شادی ات و سلام و درود مرا بر آنان وارد نما.

نیز فرمود: اگر کسی این دعا را بخواند، خداوند به تعداد آفریدگانش از زمان حضرت آدم تا قیامت، بدو پاداش خیر عنایت می کند.[٤١٥]

۱۰. امام حسین (علیه السلام) هر صبح و شام بر خواندن این دعا مداومت داشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و من الله و إلى الله و في سبيل الله و على ملّة رسول الله و توكلت على الله ولا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم. اللّهم إني اسلمت نفسي إليك، و وجّهت وجهي إليك وفوّضت أمري إليك، إيّاك أسأل العافية من كلّ سوء فی الدنيا والآخرة، اللهم انّك تكفينی من كل أحد ولا يكفينی أحد منك فاكفني من كل أحد ما اخاف أحذرُ، واجعل لي من أمری فرجاً و مخرجاً إنّك تعلم ولا اعلم و تقدر ولا أقدر، و أنت على كل شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين»؛[٤١٦]

به نام خداوند بخشاینده مهربان، به نام خدا و با نام او و از ناحیه خدا و در راه خدا و بر آیین امت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، بر خدا توکل می کنم و قدرت و توانی فراتر از قدرت و توان خدای بلندمرتبه و بزرگ وجود ندارد. خدایا! خویشتن را تسلیم تو نمودم و به سویت روآوردم و کارهایم را به تو سپردم. از فرجام هر عمل ناپسندی در دنیا و آخرت از تو عافیت می طلبم. خدایا! تو به جای همه قادر به حمایت من هستی ولی هیچ کس در برابر تو قادر بر حمایت من نیست، مرا از هرچه بیم دارم و پرهیز می کنم در حمایت خود قرارده و در کارهایم گشایش حاصل نما، زیرا تو از همه چیز آگاهی و من ناآگاهم، تو بر همه چیز قادری و من از قدرتی برخوردار نیستم، تو توانایی هرچیزی را داری، به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان.

دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) از برجسته ترین دعاهایی است که به گونه ای مفصّل از آن بزرگوار وارد شده است دعایی که با فراهم آوردن علل و اسباب بازگشت به خدا و توبه و بلندای شناخت و معرفت، باران رحمت الهی را بر آدمی جاری

٤١٥. مستدرك الوسائل ٣٧٣/٢ حديث ٢٣٢٢.
٤١٦. مهج الدعوات/ ١٥٧.

می سازد. در مباحث گذشته به فقراتی از آن اشاره کردیم، اینك فرازهای دیگری از آن از نظرتان می گذرد:

«الحمد للّه الذي لم يتّخذ ولداً فيكون موروثاً، ولم يكن له شريك في الملك فيضاده فيما ابتدع، ولا ولي من الذلّ فيرفده فيما صنع، سبحانه سبحانه سبحانه لوكان فيهما آلهه إلاّ الله لفسدتا و تفطرتا، فسبحان الله الواحد الحق الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد، الحمد لله حمداً يعدل حمد ملائكته المقرّبين و انبيائه المرسلين، و صلى الله على خيرته من خلقه محمد خاتم النبيين و آله الطاهرين المخلصين، اللهم اجعلني أخشاك كأنّي أراك، و أسعدني بتقواك، ولا تشقني بمعصيتك، و خر لي في قضائك، و بارك لي في قدرك حتى لا احبّ تعجيل ما أخرت ولا تأخير ما عجّلت»؛[٤١٧]

سپاس خدایی که کسی را به فرزندی نپذیرفته تا از او ارث ببرد و در قلمرو حکومتش شریکی ندارد تا بر آن چه پدید آورده بر ضد او عمل کند و نه از سَر خواری و ذلّت حامی و پشتیبانی انتخاب کرده که در آن چه به وجود آورده، وی را یاری و کمك رساند. او منزّه است، منزّه، اگر در زمین و آسمان دو معبود وجود داشت، هر دو به تباهی کشیده شده و فرو می ریختند. منزّه است خدای یگانه و یکتا و بی‌نیازی که فرزندی نداشته و فرزند کسی نبوده و برایش همتایی وجود ندارد. سپاس او را سزاست که با سپاس فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل برابر است و درود خدا بر بهترین بندگانش خاتم انبیاء و خاندان پاك و مخلص او باد.

خدایا! به من چنان مقامی از ترس و وحشت از عظمت خودت عطا کن که گویی تو را می‌بینم و به تقوای خود سعادت ببخش و با معصیت و نافرمانی از خود، مرا شقاوتمند و بیچاره مکن و قضا و قدر خویش را برایم خیر و مبارك گردان تا در خوشی و ناخوشی مقدّراتت آن‌چه تو برایم دیرتر می‌خواهی، خود زودتر آن را دوست نداشته باشم و آن چه را زودتر می‌خواهی، دیرتر بدان مایل نباشم.

٤١٧. بحارالانوار ٩٨ / ٢١٨ - ٢١٩.

تردیدی نیست که امام حسین (علیه السلام) نیز از جنبه شناخت و توان هنری بیان، نظیر جدّ بزرگوار و پدر ارجمند و برادر والامقامش به شمار می آمد.

دشمنانشان درباره آنان گفته اند: «آن ها اهل بیتی اند که علم و دانش با خونشان آمیخته شده است» «آنان از بنی هاشم اند که صخره را می شکافند و دانش را از دریا برمی گیرند».[418]

عمر سعد در روز عاشورا در تعریض و کنایه ای بر خطابه امام حسین (علیه السلام)می گوید: «او (امام حسین) پسر پدرش علی است اگر یك روز دیگر نیز چنین سخن بگوید، سخنش پایانی ندارد و از سخن باز نمی ماند».[419]

مقاتل نویسان در مورد سخنان و خطابه های ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در کربلا و عاشورا گفته اند: هرگز شنیده نشده قبل و بعد از حسین کسی با آن فصاحت و بلاغت سخن گفته باشد.[420]

با این که مدت امامت آن بزرگوار چندان طولانی نشد و فرصتی سیاسی که معمولاً ساختار خطابه های حضرت را به وجود آورد، پیش نیامد به ویژه که امام(علیه السلام)به قرارداد صلح برادرش امام حسن (علیه السلام) با معاویه، هم چنان پای بندی نشان می داد اما در عرصه خطابه و دیگر امور، روایات زیادی از آن حضرت رسیده است، افزون بر این که وی در زمان پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) در خطابه های مشورتی و جنگ، سهیم بوده و در جهت هدفی که تصمیم داشت آن را به همه مردم برساند، کلیّه مظاهر هنری متناسب با آن را به کار برد.

با این که حادثه کربلا از آغاز تا انجام ده ها خطابه پدید آورد، ولی خطابه های آتشین که در عرصه طف و کربلا به ایراد آن پرداخت با ساختار و مضمون خاصی، دارای تنوع بودند. امام (علیه السلام) در آن خطابه ها دشمن را به نامه هایی که برایش فرستاده بودند و به اطاعتِ خدا و یاری رسانی او و نیز دست برداشتن آن ها از یاری خود، یادآوری نموده که در یکی از آن ها آمده است:

«تبّاً لكم ايتها الجماعة و ترحاً، أحين استصرختمونا والهين، فأصرخناكم موجفين مؤدّين مستعدّين سللتم علينا سيفاً لنا في أيمانكم وحششتم علينا ناراً قدحناها على

---

۴۱۸. المجالس السنیه ۲۸/۲۱، ۳۰.

۴۱۹. همان.

۴۲۰. همان.

عدوّكم و عدوّنا فأصبحتم البأ على اوليائكم و يداً عليهم لأعدائكم بغير عدل أفشوه فيكم ولا أمل أصبح لكم فيهم الا الحرام من الدنيا أنالوكم و خسيس عيش طمعتم فيه...»;

مردم كوفه! مرگتان باد; اين شما بوديد كه با ابراز عشق و علاقه از ما درخواست كمك كرديد و آن گاه كه ما به دادخواهى شما پاسخ مثبت داده و بى درنگ و با احساسى انسانى به يارى تان شتافتيم، شمشيرهاى آخته اى را كه از آن خود ما بود بر ضد ما به كار گرفتيد و آتش فتنه اى را كه دشمن مشترك ما و شما برافروخته بود، شعلهور ساختيد و به حمايت از دشمنان و بر ضد پيشوايان خود بپاخاستيد، بى آن كه دشمنان گامى در راه عدل و داد به سود شما بردارند و يا اميد آينده اى بهتر از آنان داشته باشيد جز اين كه متاع حرامى از دنيا به شما رسانده و اندكى از عيش و نوش دنيايى را به كامتان چشاندند...

اين خطابه افزون بر دارا بودن دو عنصر محاكمه و عاطفه، سرشار از عناصر متنوع هنرى است و تنها در خور توان هنرمندى حرفه اى است كه شگفتى هاى هنرى فوق العاده هيجان انگيز آن را دريابد.(٤٢١)

نامه ها، خاطره ها، گفتار، دعاها، شعر و بيان هنرى(٤٢٢)، صورت ديگرى از جنبه هاى ادبى است كه امام حسين (عليه السلام) بدان عنايت داشته كه در اين جا به تناسب بحث به دو نمونه از اشعار آن حضرت اشاره مى كنيم:

تبارك ذو العلا والكبرياء * تفرّد بالجلال و بالبقاء**

و سوّى الموت بين الخلق طُرّاً * و كلّهم رهائن للفناء**

و دنيانا ـ و إن ملنا اليها * و طال بها المتاع الى انقضاء**

الا ان الركون على غرور * الى دارالفناء من الفناء**

و قاطنها سريع الظعن عنها * و إن كان الحريص على الثواء**(٤٢٣)يعنى: خجسته است خداى بلندپايه و با عظمت، شكوه و جلال و بقاء، تنها از آن اوست، مرگ را ميان همه آفريدگانش يكسان قرارداد و همه آنان در گرو فنا و نيستى اند، هرچند به دنيا و زرق و برقش تمايل داريم، ولى با اين همه، دنيا سراى ماندگار نيست، دلخوشى بر خودپسندى و غرور در دنيا، فنا شدنى است، ساكنان اين سرا گرچه علاقه مند به اقامت در آن باشند ولى به سرعت از آن جا كوچ خواهند كرد.

اغن عن المخلوق بالخالق * تغن عن الكاذب والصادق**

---

٤٢١. تاريخ الادب العربى فى ضوء المنهج الاسلامى/ ٣١١ ـ ٣٠٣.

٤٢٢. براى شرح بيشتر به هريك از اشكال ادبى امام حسين(عليه السلام) به تاريخ الادب العربى فى ضوء المنهج الاسلامى از دكتر محمود بستانى مراجعه شود.

٤٢٣. به نقل از ديوان امام حسين: ٤ / ١١٥.

واسترزق الرحمان من فضله * فليس غير الله من رازق**

من ظنّ أن الناس يغنونه * فليس بالرحمان بالواثق**

أو ظنّ ان المال مَن كسبه * زلّت به النعلان من حالق**[٤٢٤]

با وجود آفریدگار توانا، از آفریدگان بی نیاز شو تا از هر دروغگو و راستگویی بی نیاز باشی، تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی نما که غیر از خدا کسی روزی رسان نیست، آن کس که گمان کند مردم او را بی نیاز خواهند ساخت، به خدا بی اعتماد است و کسی که تصوّر کند رزق و روزی را تنها از راه کسب و کار به دست می آورد از اوج بلندی لغزیده است.

٤٢٤. به نقل از البداية والنهايه ٢٢٨/٨.

فهرست

قسمت سوم